

بسم الله الرحمن الرحيم

در این شماره:

کوه باید شد و ماند رود باید شد و رفت دشت باید شد و خواند

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: ایرج یزدان بخش
سردبیر: مژگان ربانی
تحریریه: ابراهیم براز، محمدرضا حیدرپور، مهتاب ذاکریان،
مژگان ربانی، امیر شهلا، فرهود صدرالسادات،
الهام علیزاده، بهداد محمدی، مهدی وفایی، فرهاد یوسفی
(کارشناسان گروه صنعتی پارت لاستیک)
طراح گرافیک: سارا فیروز
چاپ: نوین شرق، شهرک صنعتی توس، ۰۵۱۱-۶۰۶۲۶۱۱
نشانی دفتر نشریه: مشهد، شهرک صنعتی توس، فاز دوم،
بولوار اندیشه، انتهای خیابان پنجم، شرکت پویا گستر خراسان،
ماهنامه ستاره دانایی.
تلفن، ۰۵۱۱-۵۴۱۳۱۱۷
نمابر، ۰۵۱۱-۵۴۱۰۵۱۴
پست الکترونیک، danaee@partlastic.com

ما با کمال افتخار، چشم انتظار مطالب زیبای شما هستیم.
ستاره دانایی، اجازه می‌خواهد، مطالب دریافت شده را ویرایش
و خلاصه نماید. خوانندگان عزیز می‌توانند از تمامی مطالب
این نشریه با ذکر منبع استفاده نمایند.

ماهنامه فرهنگی گروه صنعتی پارت لاستیک
اردیبهشت ۱۳۹۰ - شماره ۱۲ - ۵۰۰ تومان

سخن دوست	۴
حافظ	۷
آیا شما باسواد هستید؟	۸
دمساز دوصد کیش	۱۰
فیل در پرونده	۱۲
از فنگ شویی چه می‌دانیم؟	۱۴
رسول یونان	۱۶
یک ذهن خلاق	۱۹
ده مهندس برتر تاریخ	۲۰
شوخی با پزشکان	۲۱
چند حکایت از سعدی	۲۲
نوشته ای تامل برانگیز از برتراند راسل	۲۳
معمار سینما (مایکل آنجلو آنتونیونی)	۲۴
معرفی کتاب	۲۸
در کوچه های غزل	۲۹
رابطه والدین و کودکان	۳۰
جهان در آتش	۳۴
بیل گیتس ثروتمندتر است یا...؟	۳۶
دوست	۳۶
چرا پشت سر مسافر آب میریزیم؟	۳۷
دست ها	۳۸
درمانهای چاقی	۳۹
شطرنج	۴۱
از انتقال تا اکتشاف	۴۳
تکنولوژی اطلاعات (IT)	۴۴
خودرو	۴۶
معرفی سایت ستاره دانایی	۴۸

ستاره دانایی در یک نگاه

آیا شما یاسواد هستید؟

در طی دهه های اخیر، پژوهشگران موفق به کشف و معرفی بیش از ۳۴ نوع سواد مفید و مدرن شده اند که سواد علمی با معنای مصطلح آن، تنها یکی از آن ها محسوب می شود. از جمله سواد های مفید و مدرن می توان به سواد فرهنگی، سواد اجتماعی، سواد سیاسی، سواد اقتصادی، سواد رسانه ای، سواد اطلاعاتی، سواد اطلاع رسانی، سواد کامپیوتری، سواد اینترنتی، سواد محیط کار، سواد خانوادگی، سواد فن آوری، سواد قانونی، سواد شبکه‌ای، سواد ارتباطی، سواد ابزاری، سواد منبع‌گزینی، سواد معنوی، سواد بهداشتی، سواد هنری، سواد سمعی و بصری، سواد نقادی، سواد نظامی و سواد محیطی (اکولوژیک و ...

۸

دمساز دوصد کیش:

شمس معتقد بود: صحبت اهل دنیا آتش است، ابراهیمی باید که او را آتش نسوزد. و بدین ترتیب شمس، انگشت بر رگ مولانا می‌نهد. مولانایی که از دید وی شیخ کاملی است و اعتباری نادر را در وی دیده است، که در ارتباط با دیگران به این نتیجه رسیده بود که: بردل‌ها مَهر است، بر زبان‌ها، مَهر است و بر گوش‌ها، مَهر است. و اینک با چنین گوهر نایابی در کسوت شیخی مُعزّز، بدون رعایت هیچ قید و شرطی که خود آن را به بی‌نفاقی تعبیر می‌کند، لب به سخن گشود، با این تأکید که «از برکات مولانا است، هر که از من کلمه‌ای می‌شنود».

۱۰

فیل در پرونده:

او داستانها و نمایشنامه های انتقادی بسیاری نوشته است که خنده انگیزترین و در عین حال دردناکترین پرده های زندگی انسانها را در برابر خواننده می‌گشاید. این نویسنده شهیر که معاصرانش او را جادوگر بزرگ خنده می‌خواندند تا اوج بیان خواستها و اندیشه های مردم پرواز کرد و آثار خود را فراموش ناشدنی ساخت. داستان «فیل در پرونده» یکی از داستان های کوتاه اوست:

۱۲

از فنگ شویی چه می‌دانیم؟

در فلسفه فنگ شویی، «چی» نوعی انرژی است که اگر در حالت مثبت باشد انرژی حیاتی نامیده می‌شود و شانس خوب را به انرژی فیزیکی، روابط عاطفی و رفاه مادی تبدیل می‌کند و جریان داشتن درست و مناسب چی در خانه بسیار مهم است. اما اگر چی را کد بماند و نتواند جریان آزادانه‌ای داشته باشد به انرژی مخربی تبدیل می‌شود.

۱۴

رسول یونان:

شعر مهم‌ترین هنری است که از گذشته‌های دور تا اکنون در زندگی جامعه ایرانی نقش بازی کرده است. شاید در این سرزمین هنری کاربردی‌تر از شعر وجود نداشته باشد که تا این اندازه با اقشار مختلف سروکار پیدا کند. اما متأسفانه رویکرد شاعران ایرانی نسبت به مضامین اجتماعی کم‌رنگ بوده است. شعر ایران از ابتدا تا جایی که تاریخ ادبیات به یاد دارد، نسبت به اجتماع و وقایع آن کم‌لطف بوده است. اما رسول یونان جزو معدود شاعران و نویسندگانی است که در کتاب‌های پرتعدادش، همواره به دغدغه‌های انسان عصر امروز پرداخته است.

۱۶

۲۴

معمار سینما:

بسیاری از فیلم‌های آنتونیونی با بن بست یک عشق و جدایی یک زن و مرد آغاز می‌شوند، یا با آن پایان می‌یابد. آنتونیونی به صراحت تاکید کرده است که در اوضاع و احوال جاری، زندگی سعادت‌مندان بر اساس عشق سرابی بیش نیست، و حاصلی که به دست می‌آید تلخی و ناکامی و مرگ است. از این نظر آنتونیونی را «شاعر تلخی‌های زندگی عصر ما» لقب داده‌اند.

۳۰

رابطه والدین و کودکان:

همه والدین خواستار خوشبختی و رفاه و امنیت کودکانشان هستند. هیچکس عمداً کودکش را ترسو، کمرو، سهل‌انگار یا بی‌نزاکت بار نمی‌آورد. با این حال، بسیاری از کودکان در مرحله رشدشان خصوصياتی نامطلوب کسب میکنند و از داشتن احساس اطمینان و امنیت باز می‌مانند و نمیتوانند برای خودشان و دیگران احترامی قایل شوند. ما میخواهیم کودکان مودب باشند، اما آنها بی ادب می‌شوند؛ میخواهیم مرتب و پاکیزه باشند، اما درهم و برهم و شلخته میشوند؛ می‌خواهیم اعتماد به نفس داشته باشند، اما نا مطمئن بار می‌آیند؛ میخواهیم شاد و خرم باشند، اما می‌بینیم که نیستند.

۳۴

جهان در آتش:

جنگ جهانی اول از مهم‌ترین اتفاقات تاریخ بشر است و به طور مستقیم و غیر مستقیم نقش بزرگی در تعیین تاریخ قرن بیستم داشته است. این جنگ، پایانی بر نظام‌های سلطنت مطلقه در اروپا بود و باعث انقراض چهار امپراتوری اتریش - مجارستان، آلمان، عثمانی و روسیه تزاری و سلسله‌های هوهنزولرن، هابسبورگ، عثمانی و رمانوف شد. همه این امپراتوری‌ها از زمان جنگ‌های صلیبی بر سر قدرت بودند.

۳۹

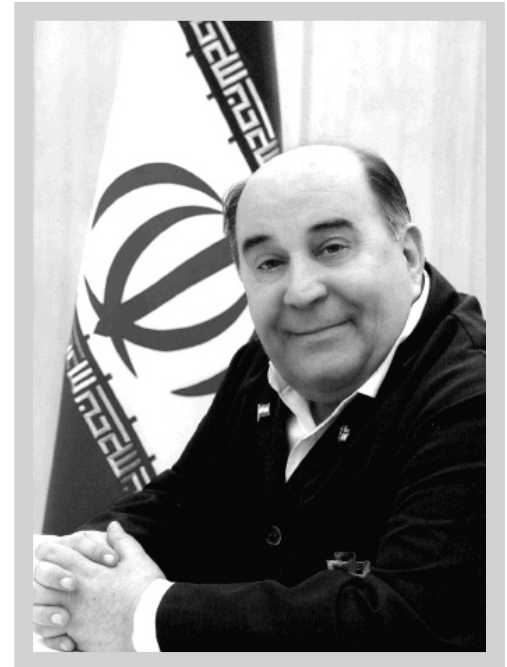
درمانهای جراحی چاقی:

فرهپی یا چاقی یک بیماری است که اضافه وزن غیر طبیعی بدن تعریف می‌شود و اثرات بسیار مخربی (فشار خون بالا، دیابت، اختلال چربی‌های خون، بیماریهای قلبی، سکنه‌ی مغزی، آرتروز مفاصل، قطع تنفس در هنگام خواب، بعضی از سرطانها مانند کیسه‌ی صفرا، کبد چرب و ...) بر روی انسان طبیعی دارد. معیار تشخیص چاقی: شاخص توده بدن، معیار مناسبی برای تعیین وزن مناسب شماسست و از تقسیم وزن (بر حسب کیلوگرم) بر توان دوم قد (بر حسب متر) بدست می‌آید.

۴۶

خودرو:

ماه آینده تحویل نخستین خودروی خانوادگی فراری با قیمت ۳۵۹ هزار دلار کلید خواهد خورد. این خودرو یک خودروی چهارنفره است و فراری، واحد تولیدکننده آن، سودآورترین واحد شرکت خودروسازی فیات معرفی شده است. در سال گذشته میلادی سود این تولیدکننده خودروهای اسپورت با ۲۳ درصد افزایش به ۳۰۲ میلیون یورو رسید و درآمدهای آن بالغ بر ۱/۹۲ میلیارد یورو بود. مدیرعامل این شرکت، سرژیو مارچونه می‌گوید ارزش بازاری واحد فراری شرکت فیات بیش از ۵ میلیارد یورو (معادل ۷/۳ میلیارد دلار) است.



ایرج یزدان بخش؛ مدیر عالی گروه صنعتی پارت لاستیک

Mdooffice@partlastic.com

سخن دوست

یافته اید تا به واژه «عمر»، نگاهی دقیق و موشکافانه بیاندازید؟ این که «عمر» آدم‌ها چگونه آغاز می‌شود و چگونه به انتها می‌رسد؟ این که برداشت انسان‌ها از کیفیت و کمیت «عمر ایده آل»، چیست؟ و اصولاً چه عمری را «عمر بابرکت» و «پرنعمت» می‌دانند؟ قدیمی‌ترها همیشه در دعاهایی که برای جوانان شان می‌خواندند، می‌گفتند: «الهی عمر به کمال داشته باشی!»، اما همین «کمال عمر»، پر از تفسیرها و تعبیرهای متضاد است!

در نظر «مرحوم مجتبی کاشانی»، مدیر خوش قریحه بخش صنعت، «عرض» و «طول» و «ارتفاع» عمر، اصلاً مهم نیست. از دیدگاه او، این، «حجم» عمر آدم‌ها است که به آن‌ها عیار و اعتبار می‌بخشد:

طول عمر ما

سن و سال ما است

عرض عمر ما

قیل و قال ما است

ارتفاع عمر

پژ و بال ماست

حجم عمر ما، کمال ماست

انتخاب کن عزیز!

در نظر «شاعر» اصلاً مهم نیست ده سال زنده باشی یا صد سال! او به کیفیت این ده یا صد سال کار دارد. چه بسا آن‌هایی که در عنفوان جوانی با کوله باری از صدق و خلوص نیت، بار سفر بستند و چه بسیار کسانی که صدسال زیستند، اما اگر یک قرن دیگر هم زنده بودند، باز نفعی و عایدی از زندگی شان به جامعه نمی‌رسید!

این، بسیار مهم است که فلسفه خلقت مان را بدانیم و به یک جمع بندی مشترک، از دلایل آفرینش برسیم. «مولوی»، خیلی زیبا و ساده، در مثنوی

خوانندگان صمیمی ماهنامه «ستاره دانایی» سلام

بسیار خرسندم که دهه نود هجری خورشیدی را با چهاردهمین شماره «ستاره دانایی»، در کنار شما آغاز کرده ایم و در فصل رویش و زایش، تلاش می‌کنیم تا فکری نو و اندیشه‌ای جدید را به جامعه عزیزمان ارزانی نماییم.

به نظر می‌رسد توانسته ایم با ماهنامه مان، هرچند آرام و باطمینان، اما عمیق و اساسی، جا پای محکمی را برای خود، در روان و اندیشه‌ی مخاطبان مان به دست آوریم. از حسن انتخاب و اعتماد شما همراهان همیشگی «ستاره دانایی» سپاسگزارم و از این که ما را برای پربراری اندیشه‌هایتان انتخاب کرده اید سرفراز!

خداقوت و دست مریزادی جانانه هم می‌گوییم به فرزندان عزیز و خلاقم در گروه صنعتی پارت لاستیک که علی‌رغم همه مشغولیت‌های شغلی که دارند، پذیرفته اند هر ماه، نشریه‌ای پر بار و آموزنده، برای شما تهیه و در اختیارتان قرار دهند.

ما در گروه صنعتی پارت لاستیک شعاری داریم و آن این است که: «اگر بخشی از یک راه حل نباشیم، قطعاً بخشی از یک مشکل خواهیم بود»؛ پس با چنین دیدگاه و نگاهی، همواره کوشیده ایم از کنار کوچکترین مشکلات و موضوعات فرهنگی و اجتماعی پیرامون مان، بی تفاوت و غیرمسئولانه عبور نکنیم و هرکجا کمی و کاستی دیدیم، مسئولانه و دلسوزانه درصدد اصلاح آن برآییم.

چند روزی است که در میان یادداشت‌های پراکنده و نوشته‌های بایگانی شده ام، واژه‌ای ذهنم را مشغول به خود کرده است. واژه‌ای که در عین سادگی و کوتاهی، جمع اضداد است و پر از مفاهیم متناقض و متضاد! نمی‌دانم آیا در لابلای گرفتاری‌ها و اشتغالات روزمره، تاکنون فرصتی

چگونه «سنگه»، مسیر حرکت سازمان‌ها را بر مبنای دو زیرساخت «مقصد» و «مقصود» طرح ریزی کرده است. «مقصد»، راهی است برای طی طریق و رسیدن به هدف غایی و نهایی و «مقصود»، همان هدف آخرین است که باید تمام برنامه‌ها و سیاست‌ها، حول محورش طرح ریخته شود. من می‌خواهم با وام گرفتن از تعالیم سنگه، «مقصد و مقصود» مورد بحث او را در مسیر عمر آدمی تشریح کنم و به این نکته دست یابم که همه پرکاری و ثمرداری عمر انسان، به مقصد و مقصودی است که از آغاز، برای خود تعریف می‌کند. آیا ثروت می‌تواند مقصد غایی زندگی باشد؟ آیا شهرت و نام آوری می‌تواند به عنوان هدفی متعالی مورد توجه قرار بگیرد؟ آیا داشتن ماشین آخرین مدل یا ویلایی در کنار دریا یا خانه‌ای در بهترین نقطه شهر و... می‌تواند به عنوان مقصد عمر ما تعیین شود؟!

مسلمان! چون اگر مال و ثروت یا جاه و مکت، مقصد زندگی تعیین بشود، همه آدم‌ها از بام تا شام، با دستاویز قرار دادن هر وسیله و بهانه‌ای، صرفاً می‌کوشند تا به هدف نهایی‌شان دست پیدا کنند و از هر مستمسکی، برای رسیدن به مقصد زندگی‌شان بهره می‌گیرند! و جهانی را تصور کنید که مردمانش، با راستی و ناراستی، صداقت و بی‌صداقتی، مشروع و نامشروع، در پی کسب ثروت و قدرت و شهرت اجتماعی باشند و هیچ معنویتی را جز رسیدن به همین مقصدهای تعریف شده نشناسند! چه جنایت‌ها و خیانت‌هایی در چنین شرایطی رخ می‌دهد؟ و نظامی همچون نظام حاکم بر جنگل، بر روابط متقابل آدم‌ها مستولی می‌شود! به عبارت دیگر، در یک چنین محیطی است که این مثل معروف محقق می‌شود:

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

و این در حالی است که در نظام آفرینش انسان، دانایی، توانایی است، چراکه گفته‌اند:

هر که داناتر، تواناتر بود

می‌خواهم به این نکته تأکید و اشاره کنم که نظام آفرینش انسان، نمی‌تواند بر پایه قانون حاکم بر نظام جنگل طرح ریزی شده باشد. پس همان‌طور که در ابتدای حرف‌هایم از زبان مولانا گفتم، قطعاً فلسفه وجودی ما انسان‌ها که از عالم لاهوت، به ناسوت رحل اقامت کرده ایم، ارزشمندتر و بالاتر از خوردن و خوابیدن یا شهوت و غریزه است:

زندگی یک آرزوی دور نیست

زندگی یک جست و جوی کور نیست

زیستن در پیله پروانه چیست؟

زندگی کن، زندگی افسانه نیست

گوش‌گن!

دریا صدایت می‌زند

هرچه ناپیدا صدایت می‌زند

جنگل خاموش می‌داند تو را

با صدایی سبز می‌خواند تو را

آتشی در جان توست

قمری تنها پی‌دستان توست

پیله پروانه از دنیا جداست

زندگی یک مقصد بی‌انتهاست

هیچ جایی انتهای راه نیست!

این، تماشای ماجرای زندگی است!

معنوی با چند سوال و جواب کوتاه، پاسخی متین و متقن به فلسفه حیات می‌دهد. او در ابتدا می‌پرسد:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم؟

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟

به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم؟

مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا؟

یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم؟

و بعد خودش به تک‌تک این سوال‌ها جواب می‌دهد:

آن چه از عالم علوی است من آن می‌گویم

رخت خود باز برآنم که همان جا فکنم

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

این خیال عارفانه و تمثیل شاعرانه از عمر، در نگاه دیگر شاعران نیک بین سرزمین مان هم جاری و ساری بوده است. اغلب خردمندان و حکیمان ایرانی در آثارشان، به غنیمت دانستن عمر و جمع کردن ره توشه‌ای از مزرعه دنیا توصیه نموده‌اند. شیخ اجل، «سعدی شیرازی» در بهترین این نمونه‌ها می‌گوید: «یک شب تامل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تاسف می‌خوردم و سنگ سراچه دل به الماس آب دیده می‌سقیم و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم:

هر دم از عمر می‌رود نفسی

چون نگه می‌کنم نماند بسی

ای که پنجاه رفت و در خوابی

مگر این پنج روز دریابی!

خجَل آن کس که رفت و کار نساخت

کوسِ رحلت زدند و بار نساخت

خوابِ نوشین بامدادِ رحیل

باز دارد پیاده را ز سیبیل

هر که آمد عمارتی نو ساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

وان دگر بخت همچنان هوسِی

وین عمارت بسر نبرد کسی

یارِ ناپایدار دوست مدار

دوستی را نشاید این غدار

نیک و بد چون همی بباید مُرد

خُنک آن کس که گوی نیکی برد

عمر برف است و آفتابِ تموز

اندکی ماند و خواجه غزه هنوز

ای تهی دستِ رفته در بازار

ترسَمَت پُر نیآوری دستار

هر که مزروع خود بخورد به خوید

وقتِ خرمنش خوشه باید چید

به راستی چه شاخصه‌هایی در مسیر زندگی ما قرار می‌گیرد که عمر ما را پرکیفیت می‌کند؟ آن‌ها که کتاب «پنجمین فرمان»، نوشته «پیترسنگه» را خوانده‌اند، در آن کتاب، به سرفصل «مقصد و مقصود» برخورده‌اند که

و یاری و خدمت رسانی به هموعانشان کوشیده اند. نشریه «گاردین»، چاپ لندن، چند وقت پیش، گزارش شگفت انگیزی از دانشمندانی را چاپ کرد که پذیرفته بودند آزمایشات تلخ و دردآوری را برای راستی آزمایشی اختراع و اکتشاف شان، روی خود انجام دهند! «گاردین» این افراد را شجاع ترین و جان سخت ترین دانشمندان جهان نامیده بود که پذیرفته بودند، همچون موش های آزمایشگاهی، جان و سلامت شان را فدای نجات هموعان شان بکنند! از «هنری هد»، پزشک فرانسوی که پذیرفت بازویش را به منظور کشف تغییر احساس در زمان قطع شدن اعصاب پیرامونی، مورد عمل جراحی قرار دهند، تا «الیزی ویدوسون» که برای بررسی آثار محدود کردن کالری روی سلامت بدن، رژیم غذایی سخت و مرگ آوری را برای خودش تجویز کرد. از «مری استرود» که پذیرفت عمل نمونه برداری از بافت ماهیچه پایش، بدون استفاده از مواد بی حس کننده انجام شود تا «اسحاق نیوتن» که اجازه داد برای پی بردن به ماهیت پیچیده قرنیه چشم، سوزنی را در کاسه چشمش فرو کنند و به پشت کره چشمش برسانند!

همراهان ستاره دانایی!

این مرحله از انسان دوستی، بالاترین مرحله آدمیت است و سرزمین های پیشرو و کشورهای توسعه یافته، کشورهایی هستند که بیشتر از بقیه، از وجود چنین انسان هایی سود می برند. انسان هایی که عمرشان را وقف سرزمین مادری شان می کنند.

اگر عمری باقی و مجالی مانده باشد، در شماره آینده «ستاره دانایی» بیشتر در این باره با هم صحبت می کنیم. پس تا بعد، همه شما را به دستان توانای خدای مهربان می سپارم.

تو شاهکار خالقی تحقیر را باور نکن
در اوج بام زندگی، تصغیر را باور مکن
بر روی بوم زندگی، هرچیز می خواهی بکش
زیبا و زشت اش پای تو، تقدیر را باور نکن
تصویر اگر زیبا نشد، نقاش خوبی نیستی
از نو دوباره رسم کن، تصویر را باور نکن
خالق تو را شاد آفرید، آزاد آزاد آفرید
پرواز کن تا آرزو، زنجیر را باور نکن

داستان «آلفرد نوبل» را حتما شنیده اید که چگونه با شناختی که به طور اتفاقی، از عاقبت زندگی اش پیدا کرد، مسیر حرکتش را تغییر داد و از فردایی بدنام و بدعاقبت به نیکنامی و عاقبت بخیری رسید. او از جمله معدود افرادی بود که این شانس را آورد تا قبل از مرگ، آگهی وفاتش را بخواند. می دانید که «آلفرد نوبل»، مخترع دینامیت بود، ماده مرگ آفرینی که در جنگ، جان هزاران نفر را گرفته بود و تصویری جز ویرانی و خون و خونریزی نداشت! زمانی که «لود ویگ»، برادر بزرگ تر «آلفرد» از دنیا رفت، روزنامه ها به خیال این که فرد فوت شده، همان مخترع دینامیت است، تیتیر اصلی خود را به این واقعه اختصاص دادند. «آلفرد» وقتی صبح به تیتیر یکی از این روزنامه ها نگاه کرد، متوجه این جمله شد که نوشته بود: «آلفرد نوبل، مخترع مرگ آورترین سلاح بشری مُرد!».

با دیدن این تیتیر و درک احساس خشنودی نویسنده آن مطلب از مرگ مخترع دینامیت، بسیار ناراحت و غمگین شد و از خود پرسید: آیا خوب است که من را پس از مرگ این گونه بشناسند؟! فوراً متن وصیتنامه اش را آورد. جمله های زیادی را خط زد و جمله های دیگری را به آن افزود. پیشنهاد کرد ثروتش، صرف جایزه ای برای صلح و پیشرفت های صلح آمیز شود. امروز ما «نوبل» را نه به نام دینامیت و نه به نام مخرب ترین سلاح بشری، بلکه به عنوان مبدع جایزه صلح، جایزه فیزیک و جایزه شیمی می شناسیم. او امروز هویت دیگری پیدا کرده و با تصمیمی که برای آینده پس از خودش اتخاذ کرد، مسیر زندگی اش را تغییر داد.

بله عزیزان من! گاه یک تصمیم برای تغییر یک سرنوشت کافی است. دوباره به همان دعای مادر بزرگ ها و پدر بزرگ ها اشاره می کنم: «عمر به کمال کردن». بارها گفته ام زیاده روی در هر مقوله ای فساد و تباهی بار می آورد. شما اگر بیش از حد تفرج کنید، تفریح و سرگرمی داشته باشید، پولدار شوید، به مسافرت های خارجی بروید و... مطمئن باشید خیلی زود به فساد کشیده خواهید شد. تنها جایی که هرچه بیشتر در آن ورود پیدا کنیم، ارزشمندتر و آبدیده تر می شویم، عرصه «خدمت» به هموعان مان است.

امروز همه مردم دنیا، وقتی نام افرادی چون «فلورانس نایتینگل»، «ماهاتما گاندی»، «آلبرت شوایتزر» و خیلی های دیگر را می شنوند، بی اختیار به دلیل از خود گذشتگی ها و جان برکفی های شان، کلاه احترام از سر می گیرند و به انسان دوستی آن ها ادای احترام می کنند. عامل اصلی شهرت این افراد، خدمات انسان دوستانه شان به جامعه بشری بوده است.

فرقی نمی کند همچون «نایتینگل»، بانوی چراغ به دست انگلیسی، در میدان دهشتناک جنگ، به سربازان کشور خودت خدمت کنی یا مثل «ماهاتما»، روح بزرگ هندوستان، پیام بی خشونت و نفی هرگونه ظلم پذیری و استعمارزدگی ات را در سرتاسر جهان، عالم گیر کنی یا مثل «شوایتزر»، در روستایی کوچک و محقر در «گابن»، زندگی ات را وقف مراقبت از جذامیان افریقایی نمایی!

مهم این است که پذیرفته ای دیگران را بر خودت مقدم بدانی و سلامت و رفاه و آسایش ات را، سودای سلامت و رفاه و آسایش هموعانت قراردی! به نظر من، این عمر و این زندگی، عمر به کمال کردن و زندگی به کمال داشتن است!

عزیزان من!

همه آن هایی که نام شان به نیکی در تاریخ جهان ثبت و ضبط شده است، آن هایی بوده اند که بی اعتنا به خانه خودشان، در آبادانی مملکت

معاشران گره از زلف یار باز کنید
شبی خوش است بدین قصه‌هاش دراز کنید
حضور خلوت انس است و دوستان جمعند
و آن یکاد بخوانید و در فراز کنید
رباب و چنگ به بانگ بلند می‌گویند
که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید
به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد
گر اعتماد بر الطاف کار ساز کنید
میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
چو یار ناز نماید شما نیاز کنید
نخست موعظه پیر صحبت این حرف است
که از مصاحب نا جنس احتراز کنید
هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق
بر او نمرده به فتوای من نماز کنید
و گر طلب کند انعامی از شما
حوالتش به لب یار دلنواز کنید

غزل سخن عاشقانه گفتن است و معروفترین غزلسرای پارسی حافظ شیرازی است. و اگر او بسیار مشهور تر از سایر شعراست و اشعار او دوست داشتنی تر است برای همگان و در هر خانه ایرانی، دیوانی از خواجه شیراز بر طاقچه خود نمایی میکند عاشقانه سخن گفتن و لطافت طبع اوست. هر غزل او حسی تازه و درسی تازه دارد. و مهمترین نکته ی غزل معروف و زیبای فوق، این بیت است:

« هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید»

آنان که عاشق نیستند مردگانی بیش نیستند. حافظ همواره از این نکته با ایمان و اعتقاد سخن می گوید و از نگاه او زندگی بدون عشق هیچ چیز ندارد.

سر بلند باشید و عاشق

آیا شما با سواد هستید؟

ابراهیم براز

و ... اشاره کرد که هر یک از آن‌ها تعریف خود را دارند.

کشوری پیشرفت می‌کند، که مردمی آگاه داشته باشد. مردمی که به طور نسبی به این سوادها مسلط باشند. یک فرد هم اگر قرار است در زندگی فردی و اجتماعی اش موفق باشد، باید در هر کدام از این حوزه‌ها اطلاعات مفیدی داشته باشد.

صحبت در مورد تک تک این سوادها، بحثی است تخصصی که نیاز به زمان زیادی دارد. در این جا، به اختصار در مورد تعدادی از انواع سواد، که جدیدتر هستند، برای تان توضیح می‌دهم.

تعریف سنتی سواد بسیار ساده است: «سواد عبارت است از توانایی خواندن و نوشتن».

اما در عصر حاضر هر کدام از انواع سواد تعریف مستقلی دارند:

سواد اطلاعاتی: آگاهی از قابلیت‌های محاسباتی و توانایی تشخیص و بیان روشن مسائلی که به کمک فن آوری رایانه‌ای قابل حل هستند. این آگاهی شامل برنامه‌ریزی برای رایانه نمی‌شود.

سواد اطلاع‌رسانی: به سواد گفته می‌شود که برای سازماندهی، ذخیره‌سازی، بازیابی و اشاعه اطلاعات طراحی شده است.

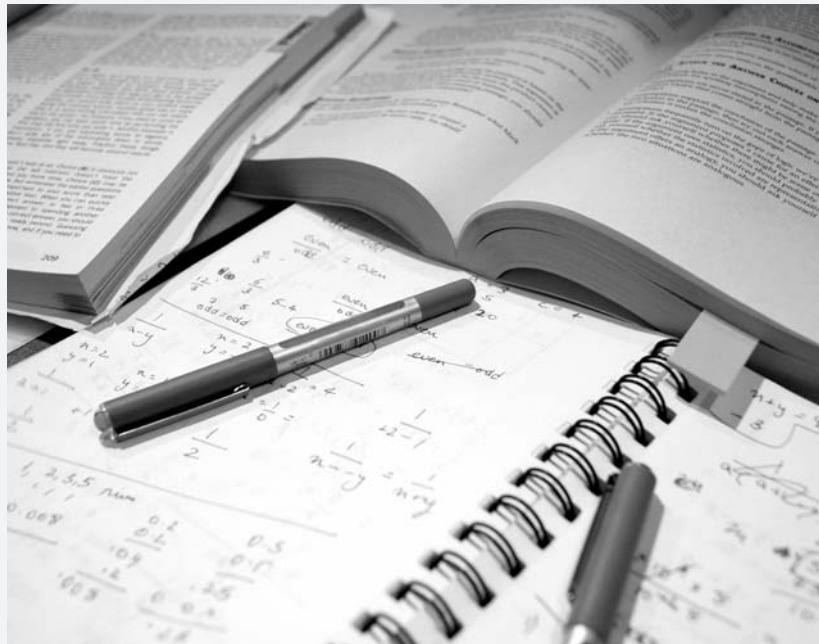
سواد ارتباطی: به عنوان وسیله‌ای برای درک مفاهیم اجتماعی و فرهنگی و ارتباطات به کار می‌رود. برقراری ارتباط موثر امروز به یک هنر تبدیل شده است.

سواد ابزاری: توانایی و فهم برای استفاده عملی و مفهومی از ابزار فناوری اطلاعات روز، یعنی استفاده از کامپیوتر و اینترنت.

سواد منبع‌گزینی: امروز منابع علمی زیادی در دسترس همه است. باید بتوانیم به خوبی از این منابع استفاده کنیم. سواد منبع‌گزینی، عبارتست از توانایی و فهم استفاده از نوع، شکل، محل و روش‌های دسترسی به منابع اطلاعاتی به ویژه اینترنت.

سواد فرهنگی: منظور از سواد فرهنگی، شناخت «میدان‌های» فرهنگی مختلف و یا شناخت قواعد نوشته و نانوشته، گونه‌ها، گفتمان‌ها، انواع سرمایه‌ها، ارزش‌های فرهنگی موجود، زمینه‌ها و ملزوماتی است که بر عمل انسان‌ها تاثیر می‌گذارند.

سواد هنری: توانایی درک پدیده‌های هنری مختلف. صرفاً پدیدن آوردن یک اثر هنری زیبا مهم نیست، بلکه در جامعه باید این توانایی وجود داشته باشد که این اثر زیبا به خوبی و درستی درک شود.



از آن تحصیلات دانشگاهی دارد، ولی مثلاً نحوه استفاده از اینترنت را نمی‌داند، باسواد تلقی نمی‌شود. همین مسئله باعث می‌شود تا نظام‌های آموزشی و از جمله دانشگاه‌ها به ناچار به سمت تغییر بروند. به این ترتیب قرن ۲۱ به سمتی می‌رود که اکثر مشاغل به سواد، دانش و مهارت‌های جدید از جمله توانایی کار با کامپیوتر نیاز دارند. در طی دهه‌های اخیر، پژوهشگران موفق به کشف و معرفی بیش از ۳۴ نوع سواد مفید و مدرن شده‌اند که سواد علمی با معنای مصطلح آن، تنها یکی از آن‌ها محسوب می‌شود. از جمله سوادهای مفید و مدرن می‌توان به سواد فرهنگی، سواد اجتماعی، سواد سیاسی، سواد اقتصادی، سواد رسانه‌ای، سواد اطلاعاتی، سواد اطلاع‌رسانی، سواد کامپیوتری، سواد اینترنتی، سواد محیط کار، سواد خانوادگی، سواد فن آوری، سواد قانونی، سواد شبکه‌ای، سواد ارتباطی، سواد ابزاری، سواد منبع‌گزینی، سواد معنوی، سواد بهداشتی، سواد هنری، سواد سمعی و بصری، سواد نقادی، سواد نظامی و سواد محیطی (اکولوژیک

نگاهی نو به مفهوم سواد در قرن بیست و یکم
آیا شما باسواد هستید!؟

حتماً با خودتان می‌گویید، این چه جور سوالی است. اگر من بی سواد باشم، چطور می‌توانم این نوشته را بخوانم!؟! ولی اشتباه نکرده‌اید. ممکن است شما توانایی خواندن و نوشتن داشته باشید، ولی بر اساس تعریف جدید، با سواد نباشید.

با ورود به قرن ۲۱ میلادی، بسیاری از مفاهیم قدیمی توانایی خواندن و نوشتن را ندارد. در قرن ۲۱، میزان اطلاعات، تنها براساس میزان تحصیلات دانشگاهی سنجیده نمی‌شود. یک فارغ التحصیل دانشگاه باید به طور مداوم دانش اش را به روز کند. در حال حاضر فارغ التحصیلان رشته مکانیک بعد از دو سال و فارغ التحصیلان رشته رایانه بعد از شش ماه دانش شان کهنه می‌شود و باید اطلاعات شان را به روز نمایند. همه افراد از همه نسل‌ها نیاز به بازآموزی و سوادآموزی از نوع جدید دارند. در جامعه اطلاعاتی کسی که خواندن و نوشتن می‌داند و حتی فراتر

داستان های کوتاه

می توانم کمکتان کنم؟

پائولو کوتلیو

کشیش به مجرد اینکه کلیسا را باز کرد زنی را دید که وارد کلیسا شد. او بر روی یکی از نیمکت های جلویی نشست و سرش را در میان دو دستش گرفت. پس از گذشت دو ساعت کشیش متوجه شد که زن هنوز در همان حالت در آنجا نشسته است. او با نگرانی پرسید: «میتوانم کاری براتان انجام بدهم؟» زن پاسخ داد: «نه ممنونم، من داشتم همه چیزایی را که نیاز داشتم از خدا میگیرتم که تو مداخله کردی و باعث شدی که این ارتباط قطع شود.»

.....

مایکل، راننده اتوبوس شهری، مثل همیشه اول صبح اتوبوسش را روشن کرد و در مسیر همیشگی شروع به کار کرد. در چند ایستگاه اول همه چیز مثل معمول بود و تعدادی مسافر پیاده می شدند و چند نفر هم سوار می شدند. در ایستگاه بعدی، یک مرد با هیكل بزرگ، قیافه ای خشن و رفتاری عجیب سوار شد...

او در حالی که به مایکل زل زده بود گفت: «تام هیكل پولی نمی ده!» و رفت و نشست. مایکل که تقریباً ریز جثه بود و اساساً آدم ملایمی بود چیزی نگفت اما راضی هم نبود. روز بعد هم دوباره همین اتفاق افتاد و مرد هیكلی سوار شد و با گفتن همان جمله، رفت و روی صندلی نشست و روز بعد و روز بعد...

این اتفاق که به کابوسی برای مایکل تبدیل شده بود خیلی او را آزار می داد. بعد از مدتی مایکل دیگر نمی توانست این موضوع را تحمل کند و باید با او برخورد می کرد. اما چطور می کرد. پس آن هیكل بر می آمد؟ بنابراین در چند کلاس بدنسازی، کاراته و جودو و ثبت نام کرد. در پایان تابستان، مایکل به اندازه کافی آماده شده بود و اعتماد به نفس لازم را هم پیدا کرده بود.

بنابراین روز بعدی که مرد هیكلی سوار اتوبوس شد و گفت: «تام هیكل پولی نمی ده!» مایکل ایستاد، به او زل زد و فریاد زد: «برای چی؟» مرد هیكلی با چهره ای متعجب و ترسان گفت: «تام هیكل کارت استفاده رایگان داره.» «پیش از اتخاذ هر اقدام و تلاشی برای حل مسائل، ابتدا مطمئن شوید که آیا اصلاً مسئله ای وجود دارد یا خیر»

به کار می برد. بسیاری از متخصصان بر این نکته توافق دارند که، افراد باید مهارت های فن آورانه را برای حل مسایل به کار ببرند.

سواد بهداشتی: بهداشت در برداشت وسیع آن به دو حیطه اساسی اشاره می کند؛ بهداشت روانی و بهداشت جسمانی. با عنایت به طبقه بندی فوق از بهداشت، هر شخص به عنوان شهروندی سالم باید دارای سلامت روانی و جسمانی برای تحقق اهداف فردی و اجتماعی باشد. بنابراین، باسواد بهداشتی، کسی است که دارای ویژگی هایی نظیر درک و فهم بهداشتی، تربیت بدنی، سلامت فردی و اجتماعی و بیماری و مانند آن است.

سواد زیست محیطی (اکولوژیک): سواد زیست محیطی به توانایی درک و فهم مسایل محیط زیست شهری و طبیعی، اشاره می کند. در کنار این، سواد زیست محیطی دربرگیرنده معرفت عمیق درباره منابع طبیعی و حیات وحش است. نگرش مثبت به محیط زیست، در هسته اصلی سواد زیست محیطی قرار دارد. باسواد زیست محیطی، از محدودیت منابع طبیعی آگاه است و به حساسیت حیات وحش نسبت به نتایج ناشی از عملکرد انسانی اشراف دارد.

و ...

در مورد هر یک از این سوادها می توان ساعت ها و ساعت ها نوشت و صحبت کرد. من فقط می خواستم دریچه ای به روی شما باز کنم تا ببینید در قرن بیست و یکم برای موفق شدن چقدر باید تلاش کرد.

کسی که امروز می خواهد در زندگی فردی و اجتماعی اش، انسان موفق باشد، باید در هر یک از این زمینه ها اطلاعات و سواد مناسبی داشته باشد. پس من و شما هم، زمان را از دست ندهیم. اگر می خواهیم شهروند موثری باشیم، تلاش کنیم تا باسوادتر شویم. باسواد قرن بیست و یک!

سواد اقتصادی: داشتن اطلاعات پایه در مورد اقتصاد، هر فرد باید آن چه باعث بهتر یا بدتر شدن وضعیت اقتصادی خودش و سازمان اش می شود را تشخیص دهد و برای آن برنامه ریزی کند. به عنوان یک مثال ساده، همه باید بدانند که پس انداز شان را در چه زمینه ای صرف کنند.

سواد رسانه ای: سواد رسانه ای را می توان در واقع معیاری از توانایی و قابلیت افراد در درک رسانه دانست. اکنون در عصر اطلاعات به سر می بریم. در چنین فضایی، مخاطب باید دارای حداقل توانایی مستقل و مستقیم از درک خوراک و خروجی رسانه ها باشد.

سواد اجتماعی: سواد اجتماعی به توانایی درک و فهم مسایل اجتماعی، چگونگی زندگی اجتماعی، همزیستی و پاسداری از نظامات اجتماعی اشاره می کند. کسی که سواد اجتماعی دارد، شخصی است که آمادگی زندگی بهره ور به مثابه یک شهروند سازگار با تغییرات سریع در حوزه دانش و تکنولوژی، گوناگونی باورها و ارزش ها را دارد.

سواد معنوی (دینی و اخلاقی): به مجموعه توانمندی ها و قابلیت های ضروری در عرصه دینی و اخلاقی، سواد معنوی گفته می شود.

سواد علمی: به عبارت روشن و ساده، توانایی مرتبط با پرسشگری، پژوهش و یافتن پاسخ برای پرسش های برخاسته از کنجکاوی در خصوص زندگی روزمره را سواد علمی می گویند. دارا بودن سواد علمی به معنای توانایی توصیف، و پیش بینی پدیده ها است.

سواد فن آوری: سواد فن آوری، دانشی درباره چیرستی فن آوری، شیوه کارکرد آن، و نیز چگونگی اثربخشی و کارایی آن در تحقق اهداف و مقاصد ویژه است.

شخصی که دارای سواد فن آوری است، فن آوری را به صورت اثربخش برای دستیابی، پردازش و ارزشیابی مجموعه ای از اطلاعات از منابع مختلف



دمسازد و صدکیش

ناهدید عبقری

در شماره پیشین شرح آشنایی مولانا با شمس تبریزی را خواندیم و اینک در ادامه به عرفان زیبایی که بین این دو وجود داشت که همان رابطه مرید و مرادی است می‌پردازیم:

شمس معتقد بود: صحبت اهل دنیا آتش است، ابراهیمی باید که او را آتش نسوزد. و بدین ترتیب شمس، انگشت بر رگ مولانا می‌نهد. مولانایی که از دید وی شیخ کاملی است و اعتباری نادر را در وی دیده است، که در ارتباط با دیگران به این نتیجه رسیده بود که: بردل‌ها مُهر است، بر زبان‌ها، مُهر است و بر گوش‌ها، مُهر است. و اینک با چنین گوهر نایابی در کسوت شیخی مُعَزَّز، بدون رعایت هیچ قید و شرطی که خود آن را به بی‌نفاقی تعبیر می‌کند، لب به سخن گشود، با این تأکید که «از برکات مولانا است، هر که از من کلمه‌ای می‌شنود».

و از این رو است که به مولانا تأکید دارد: با خلق اندک اندک بیگانه شو. حق را با خلق هیچ صحبت و تعلق نیست. ندانم از ایشان چه حاصل شود؟ کسی را از چه باز رهند؟ یا به چه نزدیک کنند؟ آخر تو سیرت انبیا داری، پیروی ایشان می‌کنی، انبیا اختلاط کم کرده‌اند، ایشان به حق تعلق دارند، اگرچه به ظاهر، خلقِ گرد ایشان درآمده‌اند.

همین معنی را مولانا در غزلی مترنم است:

یار شدم یار شدم با غم تو یار شدم
تا که رسیدم بر تو از همه بیزار شدم

و بدین سان مولانا بعد از خروج از خلوت صاحب‌دلان، گرچه به میان خلق و مریدان بازگشت؛ اما دل وی که محلّ توجّه حق و سرّ سویدای او بود، هرگز به تفرقه باز نیامد و گرچه مهر و شفقت بی‌نظیر او باران رحمتی بود که بر همگان می‌بارید؛ اما مهر خاصّ وی برای خاصان و عشق او مختصّ خاص‌الخاصی بود که حقیقت را در وجودش یافته و فاش گفته بود:

کعبه من، کنشت من، دوزخ من، بهشت من
فانش بگفتم این سخن شمس من و خدای من

مولانا برانگیخت و چند نامه منظوم‌پی‌درپی برای محبوب فرستاد که افلاکی، تعداد آن‌ها را چهار ذکر کرده است. و بی‌آنکه منتظر پاسخی باشد؛ فرزند خویش، سلطان ولد را با تقدینه‌ای برای هزینه سفر، به همراهی بیست تن از مریدان به سوی شام روانه ساخت. نامه‌ای که سلطان ولد، کبوتر پیک آن بود، غزلی است عاشقانه:

به خدایی که در ازل بوده‌ست
حیّ و دانا و قادر و قیوم
نور او شمعهای عشق افروخت
تا بشد صد هزار سر معلوم
از یکی حکم او جهان پُر شد
عاشق و عشق و حاکم و محکوم
در طلسمات شمس تبریزی
گشت گنج عجایبش مکتوم
که از آن دم که تو سفر کردی
از حلاوت جدا شدیم چو موم
همه شب هم‌چو شمع می‌سوزیم
ز آتشش جفت وز انگبین محروم
در فراق جمال او ما را
جسم ویران و جان در او چون بوم
آن عنان را بدین طرف بر تاب
زفت کن پیل عیش را خرطوم
بی‌حضورت سماع نیست حلال
هم‌چو شیطان طرب شده مَرجوم
یک غزل بی تو هیچ گفته نشد
تا رسید آن مُشْرِفَه مفهوم
بس به ذوق سماع نامه تو
غزلی پنج شش بشد منظوم
شام ما از تو صبح روشن باد
ای به تو فخر شام و آرمَن و روم

سلطان ولد، به گفته افلاکی، بنا به توصیه مولانا در کاروان‌سرای مشهور در جبل صالحیه دمشق فرود می‌آید و شمس را در زاویه‌ای می‌یابد و نامه منظوم و تقدینه را که دو هزار دینار بوده مقابل وی می‌نهد و استغفار مریدان را از کرده‌ها و ندامت ایشان را از خطاها باز می‌گوید، دریای مهر و شفقت شمس به جوش می‌آید و عازم قونیه می‌شود؛ در حالی که تمام مسیر دمشق تا قونیه را که بیش از یک ماه طی آن به درازا انجامید، سلطان ولد در رکاب آن سلطان

بنابراین، مولانا بعد از خلوتی که در نظر یاران تحمّل آن بس طاقت‌فرسا بود، به میان مریدان باز گشت با احوالی به کلی دگرگون و متفاوت، اینک شمس بود که شیخ و مراد شده بود، مولانا را از مطالعه آثاری که بسیار بدان‌ها علاقه‌مند بود مانند معارف سلطان‌العلماء و دیوان متنبی (شاعر عرب) باز می‌داشت و در این امر بسیار جدی و سخت‌گیر بود.

افلاکی از حضرت مولانا جلال‌الدین نقل کرده است:

«چون مولانا شمس‌الدین به من رسید و مصاحبت نمود، همانا که آتش عشق در درونم شعله‌ای عظیم می‌زد، به تحکم تمام فرمود: دیگر سخنان پدرت را مخوان. به اشارت او زمانی نخواندم؛ پس فرمود که با کس سخن مگو، مدتی به سخن گفتن نیز نپرداختم و از این رو که سخنان ما غذای جان عاشقان شده بود، به یک‌بارگی تشنه ماندند و از پرتو حسرت ایشان به مولانا شمس‌الدین چشم‌زخم رسید.» همچنین روایت شده است: «پیوسته مولانا شمس‌الدین بر در حجره مدرسه می‌نشست و حضرت مولانا در حجره بود، از هر یاری که دیدار مولانا را می‌خواست، می‌پرسید: چه آورده‌ای و شکرانه چه می‌دهی تا او را به شما بنمایم؟»

و چنین بود که مریدان بی‌طاقت شدند و به ستیزه با شمس برخاستند و بعضی از آنان دور از چشم مولانا، به وی دشنام می‌دادند و او را تهدید می‌کردند.

بدین ترتیب عرصه بر شمس تنگ گردید و ناگهان ناپدید شد. شمس به جایی نامعلوم سفر کرده بود و مریدان از کابوسی که حدودشان زده ماه آنان را عذاب داده بود، رهایی یافتند.

در فاجعه غیبت شمس، مولانا بی‌قرار و ناامید، اما خاموش بر جای ماند و از آنان که شمس را رنجانده و آزرده خاطر ساخته بودند، روی برگردانید؛ اما به روایت سلطان ولد: آنان را که پشیمان شده و عذرخواه بودند نیز بخشید و بر خطای آنان قلم عفو گرفت. روزها و هفته‌ها با سکوت و اندوه گذشت تا سرانجام نامه‌ای کوتاه از شام به خط شمس رسید.

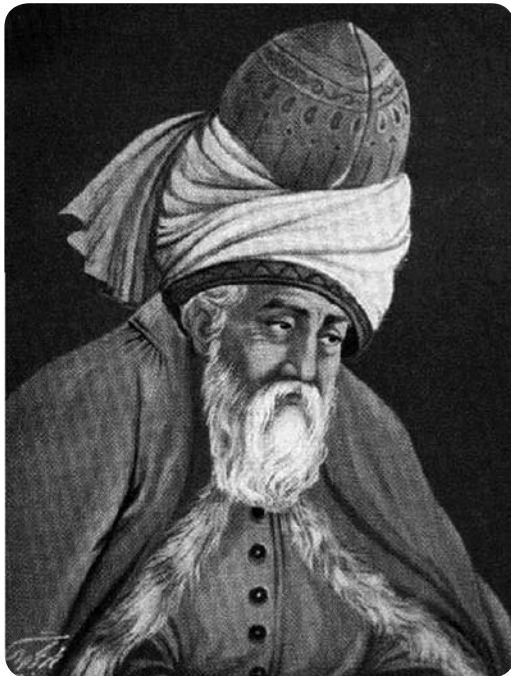
دریافت خبر از جانب شمس شور و هیجانی در

هرگاه علاءالدین سرزده به جهت دیدار و ملاقات پدرمی آمد و از جلوی تابخانه یکی از صُفّه‌های مدرسه که اتاق کوچکی به شمس و همسر محبوبش کیمیا اختصاص داده شده بود به عناد عبور می‌کرد، با سرزنش شمس مواجه می‌شد، که سرزده نیاید. و این چنین بود که روز به روز نفرت و حسادت نسبت به شمس در میان اطرافیان و بعضی از افراد خانواده مولانا اوج می‌گرفت در حالی که خود او از جام‌نورانی وجود و حضور شمس، مست و بی‌قرار بود و در میان جمع و یا خلوت، جز شمس رانمی‌دید و غیر او را نمی‌خواست و به حقیقت، سر دیدار هیچ کس جز یار را نداشت.

**هله ساقیا سبکتر ز درون ببند آن در
تو بگو بهر که آمد که سر شما ندارد**

در میان این همه دلدادگی‌های مولانا، کینه‌توزی‌های دشمنان به اوج خود رسیده بود و به‌روایت سلطان ولد، شمس به وی اظهار داشته بود که: می‌خواهند مرا از مولانا جدا کنند و بعد از من به شادی بنشینند. این بار چنان سفری خواهم کرد که کس نداند که کجا رفته‌ام.

**خواهم این بار آن چنان رفتن
که نداند کسی کجام من
همه گردند در طلب عاجز
ندهد کس ز من نشان هرگز
سالها بگذرد چنین بسیار
کس نیابد ز گرد من آثار**



شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذار تا وقتی دگر

کیمیخاتون را که در حرم خود پرورده بود به ازدواج با شمس ترغیب کرد و این پیشنهاد بی‌درنگ مورد قبول شمس نیز قرار گرفت.

این خبر، عدم رضایت علاءالدین محمد را که گوشه چشمی به کیمیا داشت افزون‌تر کرد و بار دیگر مخالفت‌ها شدت یافت.

مردم قونیه و مریدان از عشق شورانگیز و توفانی مولانا به شمس و آن همه مجالس سماع و شخصیت آزاده و بی‌پروای شمس به خشم آمدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند. از دید عالمان و فقیهان قونیه و همچنین مردم کوچه و بازار، اینکه مولانا در مقام‌واعظی بی‌بدیل و فقیهی طراز اول و مفتی شایسته و مدرّسی زبردست، اینک ترک تدریس گفته و بنیاد سماع نهاد و جامعه فقیهان را میبدل به جامعه‌ای از هندباری ساخته و کلاهی از پشم عسلی بر سر نهاده است، بسیار زشت و ناپسند بود و آنان را نسبت به شمس که عامل تمام این تحولات بود به شدت بدبین و خشمگین می‌ساخت؛ اما مولانا پروای اندیشه غیر، نداشت و شمس را که جاهلان و ناآگاهان کافر می‌خواندند، «سرّ الله» می‌شمرد و آشکارا «شمس من و خدای من» می‌گفت؛ این قبیل سخنان و رفتار، که شمس با مریدان و بالاخص بافرزند فاضل مولانا که وی را «فخر اساتید» لقب داده بودند، داشت، تنفر علاءالدین رانسبت به این بیگانه که هرگز در جامعه اصحاب و یاران مولانا و عالمان قونیه به رضایت‌خاطر پذیرفته نشد، افزون‌تر می‌کرد.

معنا به احترام بسیار، پیاده طی طریق می‌کرد و به این ترتیب آن بهانه‌های شیرین و ترانه‌های موزون که سلطان ولد و مریدان، رسولان و حاملان آن بودند تأثیرات سحرآسای خویش را کرد و آن صنم گریزپا بازگشت و به روایت افلاکی: غزلی که هم‌زمان با رفتن کاروان یاران به سوی شام سروده شده مؤید آن است:

**بروید ای حریفان بکشید یار ما را
بمن آورید آخر صنم گریزپا را
به بهانه‌های شیرین به ترانه‌های موزون
بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را
اگر او به وعده گوید که دم دگر بیایم
همه وعده مکر باشد بفریید او شما را**

بدین ترتیب انتظار دردناک مولانا برای دیدار مجدد یار، اندکی کمتر از سه ماه طول کشید و شمس مجدداً به قونیه وارد شد و قبل از ورود کاروان به قونیه، سلطان ولد، پیکی به سوی پدر بزرگوار خویش فرستادو خبر مسرت‌بخش ورود محبوب را به اطلاع مولانا رسانید، غزل‌های عاشقانه‌ای با نزدیک شدن قافله سالار عشق سروده شد که شادی و شغفی وصف‌ناپذیر در آن موج می‌زند:

**آب زنید راه را هین که نگار می‌رسد
مژده دهید باغ را بوی بهار می‌رسد
راه دهید یار را آن مه ده چهار را
کز رخ نوربخش او نور نثار می‌رسد
چاک شدست آسمان، غلغله است در جهان
عنبر و مشک می‌دمد، سنجق یار می‌رسد**

دیدار شمس، جان رفته را به تن مولانا باز آورد و زندگی جریان عاشقانه‌اش را در شور و غزل و سماع باز یافت و نوای چنگ و چغانه باز هم زینت‌بخش مجالس سماعی بود که هریک از یاران به مناسبت بازگشت شمس ترتیب می‌داد و در این محافل و در دیگر اوقات مولانا فارغ‌البال از اندیشه بدخواهان با شمس تنگاتنگ صحبت داشت؛ اما زمانه آستن حوادثی ناگوار بود.

عنایت بسیار شمس در حق سلطان ولد که در رکاب وی از دمشق تا قونیه پیاده راه را طی کرده بود، موجب عدم رضایت علاءالدین محمد، فرزند کوچک‌تر مولانا می‌شد. مولانا برای پای‌بند کردن هرچه بیشتر شمس،

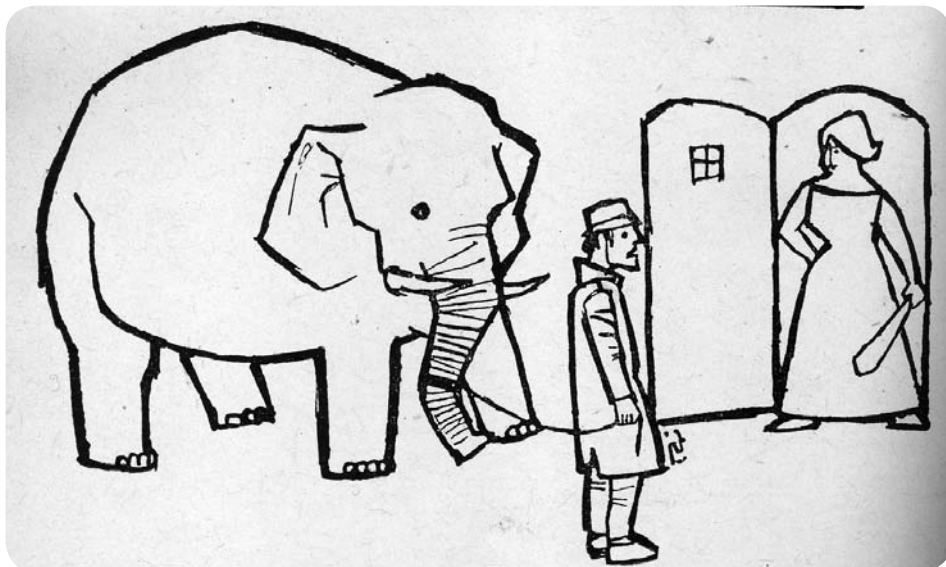
«مناژری با شکوه جهانی! بشتابید برای تماشای آنچه تا کنون ندیده اید!»
را اعلام کند.

در این حال چنانچه شما واقعا هم سری به این باغ وحش که بجاست بگوییم فقط از شش حیوان تشکیل شده است بزنید صاحب آن قبل از هر کاری شما را به طرف یکی از قفسهای بد بو و متعفن راهنمایی نموده توضیحاتی به شرح ذیل خواهد داد: خرس هیولایی بی نظیر! تا کنون دو مامور باغ وحش را خورده است. از باغ وحش مسکو خریداری شده است.

سال گذشته وقتی که هنوز در باغ وحش مسکو به سر میبرد قفسش را شکست و پس از خوردن صاحب باغ وحش و بلعیدن یکی از کارمندان باغ وحش به جنگل بولون که در حوالی مسکو است پناه برد... سه روز تمام دکانهای مسکو را بستند و متمولین شهر به ایر کوتسک که نزدیکیهای مسکوست فرار کردند. فقط ژنرال گورکو در شهر باقی ماند. روزی چندین بار از پطروگراد تلگرافی سوال میکردند: «خرس کجاست؟» «ژنرال گورکو در چه حال است؟» (...)

بهتر بود انسان از تماشای فیل صرف نظر کند، زیرا این حیوان از فرط پیری و بد بختی به عادی ترین سائلی که در مدخل کلیسا دست تکدی دراز میکند، شباهت داشت. بدبختی فیل همانند خرس یک اسم لاتین و حتی یک حماسه داشتند این حماسه گفته میشود که «اعضای یک هیات انگلیسی»، «راجه بخارا» را برای سوزاندن وی، روی همین فیل به سوی شعله های آتش برده بودند. به نظر میرسد که انگلیسها با کمال میل حاضر شوند فیل را بعنوان یادبود آن واقعه تاریخی بخرند.

در قفس بعدی پرنده ای قرار داشت که «کشف جدیدی در علم» بشمار می آمد و بهمین علت هنوز فاقد «اسم عامیانه» بود، اما در علم بنام *socsocus dulicivitoperus* خوانده می شد. شهرت این پرنده در این بود که برای تولید مثل تخم نمیگذاشت بلکه مانند حیوانات پستاندار می زایید. اما کافی بود تماشاچی با دقت بیشتری به این پرنده بنگرد و بدون هیچ زحمتی شباهت فوق العاده ای بین این پرنده که معلوم نیست به چه علتی دمش را رنگ آمیزی کرده بودند با اردک خانگی معمولی، بیابد. اما دم این پرنده نبود که تماشاچیان را تحت تاثیر قرار میداد، بلکه زاییدن آن بیش از هر چیز دیگری توجه آنان را به خود



فیل در پرونده

مژگان ربانی

بی شباهت به احصائیه ی کتب رهنمای جهانگردی و یا کتاب درسی جغرافیا نیست، نگارنده را مورد سرزنش قرار دهند، بهمین علت بهتر است بمنظور فرار از چنین سرزنشی، از ذکر بقیه ی جزئیات صرف نظر کنیم و به نقل فوری داستان عجیبی که در شه «ک» رخ داده بود، بپردازیم.

داستان از اینقرار است که علاوه بر چیزهایی که در بالا بدانها اشاره شد، شهر «ک» یک باغ وحش هم دارد. این باغ وحش سیار در مراجعت از لا بار مکاره ای که موفقیت زیادی در آن کسب نکرده بود، چند روزی در این شهر متوقف شد. گرچه بمحض ورود باغ وحش، آقای پایا اظهار داشته بود: «بدون اینهم شهر ما بقدر کافی حیوان دارد»، معذک آن مرد محترم- یعنی متصدی باغ وحش ناچار بود راهش را بطرف شهر «ک» کج کند، زیرا برای ادامه ی سفرش، دیگر آهی در بساط نداشت.

ساوای بقال مقداری تخته و میخ نسیه باو فروخت، نیچکوی صابون یز هم مقداری الوار و گوشت برای حیواناتش باو قرض داد. بدین ترتیب سیر کچی مهربان ما موفق شد با قرض و قوله ای در ظرف یکروز خیمه اش را علم کند. سحرگاه روز بعد هم دایره زنگی اش را بدست گرفت و در شهر براه افتاد تا در نبش هر کوچه ای بایستد و عبارت مشهور:

برانیسلاو نوشیچ داستان نویس بزرگ یوگسلاو در سال ۱۸۶۴ در شهر بلگراد در خانواده ی بازرگانی و شکسته به دنیا آمد. تحصیلاتش را در رشته ی حقوق به پایان رساند. لیکن پیشه ی وکالت هرگز نتوانست علاقه ی او را به خود معطوف دارد. به کارهای گوناگونی چون هنر پیشگی، کارمندی، و آموزگاری دست زد. اما سر انجام ادبیات و تئاتر بود که توانست او را در حیطه ی بیکران خود نگه دارد. او داستانها و نمایشنامه های انتقادی بسیاری نوشته است که خنده انگیزترین و در عین حال دردناکترین پرده های زندگی انسانها را در برابر خواننده می گشاید. این نویسنده شهیر که معاصرانش او را جادوگر بزرگ خنده می خواندند تا اوج بیان خواستها و اندیشه های مردم پرواز کرد و آثار خود را فراموش ناشدنی ساخت.

داستان «فیل در پرونده» یکی از داستان های کوتاه اوست:

شهرک دارای یکهزار و هشتصد نفر جمعیت، شش کوچه، سه کشیش، هفت قهوه خانه، یک بخیدار، دو مهمانخانه چی، هفده زن بیوه، سه معلم، دو معلمه، یک رییس انجمن شهر، دو بازار، چهار حزب سیاسی و غیره است.

ممکن است عده ای بخاطر چنین مقدمه ای که

۱۴- تسمه سوراخدار.....یک عدد
 ۱۵- چراغ بدون لوله.....یک عدد
 ۱۶- تابلو با نوشته ی: «منازری با شکوه جهانی».....
 یک عدد

پس از تنظیم فهرست باغ وحش مهر و موم شد. [...] تا فهرست تنظیمی آقای پایا شماره بخورد، تا تصمیمی روی آن گرفته شود و بالاخره تا دستور اجرا گردد، یک روز گذشت و در طی همین یک روز روباه سوئدی لعنتی که با چنین رفتاری خو نگرفته بود، حاضر نشد حتی این یک روز را تحمل کند و بدون دلیل و عذر موجه سقط شد. فردای آنروز قبل از آغاز حراج، آقای پایا به دست مبارک خود در برابر اسم روباه در ستون ملاحظات نوشت: «بمرگ طبیعی سقط شد» تا بعدها احیانا کسی نتواند ادعا کند که آن را کشته اند.

عده کثیری و حتی میتوان گفت تقریبا همه اهالی شهر در مراسم حراج شرکت کردند و این امر به هیچ وجه تعجب آور نبود، زیرا که این حراج یکی از جالبترین حراجهای به شمار می رفت. همه می خندیدند.

به یکدیگر چشمک می زدند و متلک می گفتند. در این بین فقط آقای پایا مملو از شرافت نفس و وقار با تکبر تمام مانند کسی که به کار خود مسلط باشد، در گیشه مستقر شده بود.

میز آبی رنگ و کشوی آن به مبلغ هفت گروش، نیم کیلو میخ به مبلغ سی پارا و قطعه بزرگ کتان به نوزده گروش بفروش رسید. لنگه جوراب مردانه را به دور انداختند.

[...] کو لی ها با پرداختن چهل و دو گروش دایره زنگی را خریدند. تابلویی را که «منازری با شکوه جهانی» بر آن نوشته شده بود، بقال شهر به بهای هشت گروش خرید تا بعدا کلمه بقالی را جانشین منازری سازد. یک جفت دمپایی را به چهارده گروش و پرنده نادر الوجود را به قیمت یک اردک معمولی فروختند، زیرا که خریدار قصد داشت فقط شامی از آن تهیه کند.

پس از حراج اشیاء فوق الذکر جنب و جوش ناشکیبانه ای بین جمعیت آغاز شد، آقای پایا انگشتش را روی فهرست گذاشت و با لحن بسیار جدی و رسمی در حالیکه روی کلمه «فیل» تکیه میکرد، گفت:

«فیل را بیاورید!!»

خرس، فیل، روباه سوئدی و پرنده را برای اهالی شهر به جا گذاشته است. تمام شهر با شنیدن این خبر بهت زده شد. البته همه اهالی شهر «ک» می توانستند مبهوت شوند و می توانستند هم اصولا موضوع فرار را با خونسردی و بی اعتنایی تلقی کنند، اما ساوای بقال و نیکچوی صابون پز واقعا و از صمیم قلب متاثر و مبهوت بودند.

بدیهی است مقامات دولتی، همانطوریکه وظیفه شان ایجاب میکند، فورا اقدامات مقتضی بعمل آوردند و بالا فاصله کارمندی را مامور تنظیم فهرستی از باقیمانده اموال کردند. آقای پایا یک برگ کاغذ می گیرد، به تعداد لازم ستون باز میکند، به باغ وحش می رود و پس از استقرار در گیشه، فهرست اموال را تنظیم میکند. این فهرست



پس از تنظیم شدن، تقریبا به شکل زیر بود:

- ۱- فیل بزرگ.....یک عدد
- ۲- دمپایی پارهیک جفت
- ۳- روباه بدون گوش درون قفسیک راس
- ۴- میز آبی رنگ با کشو.....یک عدد
- ۵- پرنده ای با دم آبی رنگ، شبیه اردک، درون قفسیک عدد
- ۶- جوراب مردانه کاملا پاره.....یک لنگه
- ۷- خرس با پوست مستعمل، درون قفس.....یک راس
- ۸- میخ معمولینیم کیلو
- ۹- دایره زنگی مستعمل با جنجغه.....یک عدد
- ۱۰- کتان معمولی بزرگ کثیف.....یک پارچه
- ۱۱- پرده قرمز معمولییک جفت
- ۱۲- سطل دسته دار.....دو عدد
- ۱۳- چوب دراز.....یک اصله

جلب میکرد. علاوه بر این باغ وحش دارای یک سمور آبی و یک روباه بود که گوشه‌هایش را تعدا بریده بودند تا بتوانند آنرا «روپاه سوئدی» بنامند. همچنین میمونی که فقط شباهتی به میمون حقیقی داشت و انگار با در یافتن این موضوع با، لاقیدی آشکاری به همه ساکنان باغ وحش و حتی تماشاچیان می نگریست.

[...] اهالی شهر «ک» به تماشای باغ وحش می رفتند. اما پس از اینکه همه ی آنها از برابر قفسها می گذشتند، مرد سیرک چی میزان مداخلش را محاسبه کرد و متوجه شد با اینکه هر تماشاچی یک گروش بعنوان حق ورود پرداخته است، در آمدش از دویست و ده گروش تجاوز نمیکند.

اگر ورودیه باغ وحش را حتی نیم گروش هم تعیین میشد، مسلما شهر «ک» نمیتوانست تماشاچیان بیشتری برای باغ وحش تامین کند. در این حال در عرض هشت روز، میزان بدهی ارباب محترم باغ وحش بابت بهای گوشت به پانصد و هجده گروش رسیده بود، زیرا که به هر حال حیوانات باغ وحش باید چیزی می خوردند و ارباب آنها باید چیزی میخورد.

نیکچوی صابون پز، چند روز متوالی گوشت نسیه به او می فروخت، ولی پس از یک هفته وقتی که متوجه شد که جناب سیرکچی به هیچ وجه در فکر تادیه قروضش نیست، به وی مراجعه کرد و گفت:

«قبض بنویس!»

«با کمال میل!»

و سیرکچی با گفتن این حرف، قبضی به مبلغ پانصد و هجده گروش نوشت و به دست نیکچوی صابون پز داد. عصر روز نهم، وقتی مرد سیرکچی مشاهده کرد که قروضش به میزان پنج برابر سریعتر از در آمدش افزایش می یابد، همسرش را صدا کرد. آنها دو نفری نشستند و به طور جدی درباره خود، حیوانات خود و اینکه نمیتوان بدین ترتیب و به طور جدی زندگی را ادامه داد بحث کردند.

در پایان این جلسه مشورتی، قطعنامه خاصی که صبح روز بعد اهالی شهر از متن آن اطلاع حاصل کردند به تصویب رسید.

صبح روز بعد، همزمان با باز شدن دکانها در سر تاسر شهر شایع شد که شب گذشته صاحب محترم «منازری با شکوه جهانی» فرار کرده و زن و سمور آبی و میمون را نیز با خود برده است. گفته می شد که او بقیه چیزها یعنی قروض،

ادامه دارد...

از فنگ شویی چه می‌دانیم؟

تکتم هاشمی

فنگ شویی به معنای باد و آب، یک فلسفه و فن باستانی در چین است و برای پیدا کردن دکوراسیون مناسب و چیدمان صحیح اشیاء در ساختمانهای مسکونی، تجاری، باغ و ... استفاده میشود تا بهترین اثر را بر سلامتی، شادی و موفقیت زندگی پیرامون داشته باشد. هدف فنگ شویی خلق حس هماهنگی در خانه و زندگی فرد میباشد.

مهم‌ترین چیزهایی که باید رعایت کرد، پرهیز از بی‌نظمی و هرگونه انباشتگی، استفاده از رنگهای مناسب، خطوط منحنی و در نظر گرفتن جهت‌های مناسب است.

باید توجه داشت بسیاری از توصیه‌های موجود در این فن باستانی چینی را ما نیز در فرهنگ خود استفاده میکنیم و به لحاظ منطقی نیز صحیح میباشد.

ناگفته نماند در چین باستان فنگ شویی به همراه بسیاری از خرافات عامه پسند در بین مردم رواج یافته بود و دولت جمهوری خلق چین در زمان انقلاب فرهنگی جهت مبارزه با نشر این خرافات تلاشهای بسیاری کرده است.

در فلسفه فنگ شویی، «چی» نوعی انرژی است که اگر در حالت مثبت باشد انرژی حیاتی نامیده می‌شود و شانس خوب را به انرژی فیزیکی، روابط عاطفی و رفاه مادی تبدیل می‌کند و جریان داشتن درست و مناسب چی در خانه بسیار مهم است.

اما اگر چی راکد بماند و نتواند جریان آزادانه‌ای داشته باشد به انرژی مخربی تبدیل می‌شود. انباشتگی و بی‌نظمی (مثلا اتاق نامرتب و کپه‌های لباس، یا وسایل بی‌مصرف در کیف، یا در راهرو و تراس ساختمان) موجب می‌شوند چی نتواند آزادانه به حرکت درآید و به انرژی مخرب تبدیل می‌شود.

پنج عنصر

در فلسفه چینی عناصر اربعه نداریم بلکه پنج عنصر داریم! این پنج عنصر چوب، آتش، خاک، فلز، آب هستند. چینیان معتقد نبودند که جهان از عناصر پنجگانه ساخته می‌شود بلکه معتقدند این عناصرها نشانگر تغییر هستند و هر یک عنصر بعدی را می‌آفریند.

اکنون دو، چرخه مهم سازنده و مخرب را برای شما معرفی می‌کنیم:

چرخه سازنده: این عنصرها نشانگر تغییر هستند و هر یک عنصر بعدی را می‌آفریند یعنی: آب، چوب را تغذیه می‌کند. --> چوب، سوخت آتش است. --> آتش، خاک را (به شکل خاکستر) به وجود می‌آورد. --> فلز از خاک بدست می‌آید. --> فلز می‌تواند مانند آب جاری شود.

چرخه مخرب: اگر این عنصرها نادرست استفاده شوند (یکی در میان استفاده شوند) خطرناک می‌شوند و چرخه مخربی ایجاد می‌کنند. زیرا: آب، آتش را خاموش می‌کند. آتش فلز را ذوب می‌کند. فلز، چوب را می‌برد. چوب، خاک را می‌فرساید. خاک، آب را آلوده می‌کند.

مربع لوشو

مربع لوشو (Lo Shu Square) نوعی جادویی ۳ در ۳ است که احتمالا باستانی‌ترین روش استفاده از فنگ شویی است و طبق افسانه‌های چینی، امپراتور یو آن را بر لاک یک لاکپشت گول پیکر پیدا کرد!

به هر خانه این مربع یک عدد تعلق دارد. از هر طرف که این اعداد را جمع کنیم حاصل آن ۱۵ می‌شود. کل خانه یا ساختمان، اتاق، دفتر کار، میز و هر چیزی را می‌توان بر اساس مربع لوشو چید تا بهترین نتیجه را بدهد و هر بخش از خانه به یک حوزه زندگی انسان (مثلا روابط، سلامتی، حرفه، ...) مربوط می‌شود.

4	9	2
3	5	7
8	1	6

روش رایج:

۱* دورنمای کاری شغلی، منزلت شما از دیدگاه خودتان: اگر زندگیتان دلخواه شما نیست به این قسمت از خانه تان نگاهی بیندازید

۲* ارتباطات از هر نوع به خصوص ارتباط عاطفی، شراکت و همراهی طولانی مدت

۳* روابط خانوادگی، گذشته، نیاکان شما،

۴* خوشبختی و سعادت، ثروت

۵* سلامتی جسمی: مرکز خانه یا هر چیزی است که تمیز نگه داشتن آن به راحتی جریان در آن قسمت کمک فراوان میکند

۶* خدایان و ارواح، آنهایی که قادر به کمک به شما هستند.

۷* علایق و اوقات فراغت، هدیه‌های جالب

۸* دانش و تحصیلات، نوآوری و خلاقیت

۹* شهرت، نام نیک، احترام برای شما

برای چیدن فضای خانه خود مربع لوشو را طوری تنظیم کنید که خانه‌های شماره ۱ یا ۶ یا ۸ در ورودی خانه و عدد ۵ تقریبا وسط خانه باشد

ورودی خانه

ورودی، فضای ارتباطی مابین دنیای بیرون و آشیانه گرم و نرم شما است. در این مکان است که افراد و انرژی‌ها داخل و خارج می‌شوند. از نظر فنگ شویی، در ورودی، دهانه خانه است زیرا انرژی «چی» (انرژی حیاتی مکان‌ها) پس از ورود از در بلافاصله در تمام اتاق‌ها پراکنده شده و در زندگی اشخاص جریان می‌یابد.

ورودی بایدخوانا، روشن و دعوت کننده باشد، بنابراین از گذاردن رخت آویز برای آویزان کردن لباس در این فضا خودداری کنید مگر اینکه آنها را داخل کمد یا گنجه مخصوص این کار جای دهید. کفش‌ها نیز به همین ترتیب در جاکفشی چیده شوند.

در سرویس‌های بهداشتی نباید روبه روی در ورودی قرار گیرند زیرا «چی» وارد آنجا شده و تحلیل خواهد رفت. اتاق خواب و آشپزخانه نیز نباید روبه روی در ورودی باشند. اگر اتاق خواب شما روبه روی در ورودی است، در این صورت ناخودآگاه احساس امنیت نخواهید کرد زیرا اتاق

میز نباید دیوار باشد، بهتر است دیوار پشت میز باشد، اگر دیوار جلو شما باشد مثل این است که مانعی جلو روی شما قرار دارد، اگر دقت کنید حس می‌کنید که زود خسته می‌شوید، ترجیحا میز باید رو به در ورودی باشد، طوری که به اطراف خود مسلط باشید. روی میز باید مرتب باشد، به هم ریختگی روی میز ایجاد گیجی میکند و آن چیزی که اصل کار شما با آن انجام میگیرد، کامپیوتر لپ تاپ یا کتاب در وسط میز قرار گیرد. یکی از مسائل مهم هنگام کار حفظ خونسردی است، در فنگ شویی جهت چپ نشان دهنده خونسردی و شجاعت است ترجیحا یک تمثال مذهبی یا کارت پستالی از طبیعت در این بخش قرار دهید. سمت راست هم مربوط به توجه و ارتباطات هست بهترین در این سمت یک کره زمین و چند شاخه گل قرار داده شود، کره زمین برای اینکه یعنی شما طالب مشتریان زیادی هستید و این حس نا خودآگاه در شما تقویت شود.

از آنجاییکه کامپیوتر یکی از اصلی ترین منابع تجارت هست باید سعی کنیم صفحه آن را همیشه تمیز کنیم، همونطور که می‌دانید گرد و غبار روی صفحه کامپیوتر خیلی خطرناک هستند توصیه میشه که حتما وقتی کامپیوتر خاموش هست (کامپیوتر داخل اتاقمون) روی آن را بپوشانیم

،خصوصا روی صفحه مانیتور را!

برای تصویر back ground زمینه ای که در آن رنگ ارغوانی ملایم باشه به ذهن آرامش بیشتری میده. برای screen saver حتما از منظره طبیعت استفاده کنید...کوهستان یا دریا حس استواری را به ما القا می‌کند و انرژی را در اطراف ما بیشتر پراکنده می‌کند بطور کلی فنگ شویی مخالف هر گونه انباشتگی است...در هر زمینه ای...در این مورد هم باید روی دسکتاپ خیلی خلوت و منظم باشد...و برای اینکه این احساس به ما دست ندهد که با انبوهی از کار تلنبار شده مواجه هستیم این نظم و ترتیب را در همه فولدرها و درایوها و... باید رعایت کنیم...همچنین از تلنبار شدن ایمیلها نیز باید خودداری شود.

منابع: کتاب کوچک فنگ شویی جانانان دی، انتشارات نظر ۱۳۸۷
سایت ها:

www.fengshuimagic.com
www.wikipedia.org
www.iranfengshui.ir

آشپز خانه

در آشپزخانه نباید روبروی در ورودی باشد اجاق گاز، ظرفشویی و یخچال باید در سه راس یک مثلث قرار گیرند تا توازن بین انرژیها برقرار باشد. آشپزخانه نباید در نزدیکی یا کنار توالت باشد. آویزان کردن ماهیتابه و ملاقه و چاقو و چیزهایی از این قبیل به دیوار آشپزخانه مناسب نیست به انباشتگی و پاکیزگی یخچال خود بسیار اهمیت دهید اگر خواستید برای آشپزخانه میز انتخاب کنید حتما میزی که گوشه های گرد دارد را انتخاب کنید، میز بیضی بهتر است بطور کلی از رنگهایی مثل قرمز، صورتی و ارغوانی که نماد عنصر آتش هستند در آشپزخانه استفاده نکنید رنگ سبز نقش بسیار مهمی در آشپزخانه دارد (نماد عنصر چوب که آب و آتش را متعادل می‌کند) رنگ سفید و آبی نیز مناسب می‌باشد یه نکته جالب در مورد اجاق گاز: گفته می‌شود از تمام شعله ها باید استفاده شود (فقط از یک شعله خاص استفاده نشود) زیرا موجب جریان یکنواخت و مساوی انرژی و اتفاقات خوب می‌شود.

حمام و دستشویی

حمام باید تمیز و تا حد ممکن دور از آشپز خانه و درب ورودی باشند، درب حمام و دستشویی بسته باشد.

آینه آنها باید تمیز و بزرگ بوده و شکسته نباشد. چون در سرویسهای بهداشتی آب زیاد است و عنصر آب چوب را تغذیه می‌کند وسایل چوبی فنگ شویی بسیار خوبی برای سرویسهای بهداشتی است تعدادی شمع انرژی چی مورد نیاز این فضا را تامین می‌کنند داخل دستشویی را دکور بندی نکنید، هر چه ساده تر باشد تمیز تر و بهتر است.

میز کار

در اولین قدم ببینید میز کجا قرار گرفته است؟ جلو



شما بسیار در معرض دید است.

در عوض بهتر است اتاق نشیمن روبه روی در ورودی باشد. توصیه می‌شود مقابل در ورودی فرش نرمی پهن شود و در صورت امکان گذاردن یک کنسول و گلدان طرحدار روی آن وسیله مناسبی خواهد بود. دیوار روبه روی در ورودی محل مناسبی برای نصب دعاها و نمادهای مذهبی است.

اتاق خواب

تلویزیون، رایانه و تجهیزات ورزشی را در اتاق خواب نگذارید. وقتی که این اشیاء در اتاق خواب موجود باشند، انرژی مثبت فنگ شویی آسیب میبیند سعی کنید همواره هوای تازه وارد اتاق خواب شود.

اتاق خواب نباید روی فضای خالی مانند پارکینگ یا گاراژ واقع شود در اینصورت انرژی چی توسط آن جذب میشود، (توجه داشته باشید خانه های روی پارکینگ معمولا ارزانتر هستند)

از گذاشتن گل های خشک شده یا گل طبیعی در اتاق خواب خودداری کنید.

اتاق نشیمن

به هیچ وجه اتاق نشیمن را با میل زیاد شلوغ نکنید، در هنگام چیدن میل هیچ مبلی را پشت به سمت ورودی نشیمن قرار ندهید

اگر فرم اتاق نشیمن خیلی هندسی و دقیق نیست و دارای زوایای تیز می‌باشد در آن زوایا از گلدان و گیاه استفاده کنید. استفاده از تابلوی نقاشی بسیار توصیه می‌شود...از نظر فنگ شویی تابلو با موضوع طبیعت مناسبتر است....

از قرار دادن تصاویری مثل صحنه های جنگ و نبرد، افراد پیر یا ستمدیده و تصاویر غم انگیز خودداری کنید....

در مورد قرار دادن عکس اقوام و فامیل که از دنیا رفته اند افراط نکنید...از آویزان کردن هر نوع اسلحه و یا هر نوع وسیله ای که تداعی جنگ می‌کند حذر کنید این کار باعث تقویت بروز مشاجره با اعضای خانواده می‌شود. پنجره های منحنی شکل (مثل پنجره های سنتی ایرانی...انحنا در سمت بالای پنجره) جریان انرژی را فعال می‌کنند و بسیار مناسب هستند.

سعی کنید تلویزیون را طوری قرار دهید که کمتر مرکز توجه باشد چون بیش از حد سرگرم آن میشوید.



دُرناها، شما چرا دیر کردید؟! ^۹

شعر مهم‌ترین هنری است که از گذشته‌های دور تا اکنون در زندگی جامعه ایرانی نقش بازی کرده است. شاید در این سرزمین هنری کاربردی‌تر از شعر وجود نداشته باشد که تا این اندازه با اقشار مختلف سروکار پیدا کند. اما متأسفانه رویکرد شاعران ایرانی نسبت به مضامین اجتماعی کم‌رنگ بوده است. شعر ایران از ابتدا تا جایی که تاریخ ادبیات به یاد دارد، نسبت به اجتماع و وقایع آن کم‌لطف بوده است. اما رسول یونان جزو معدود شاعران و نویسندگانی است که در کتاب‌های پر تعدادش، همواره به دغدغه‌های انسان عصر امروز پرداخته است.

* رسول یونان (زاده ۱۳۴۸) شاعر، نویسنده و مترجم ایرانی است.

او در دهکده‌ای در کنار دریاچه ارومیه به دنیا آمد. هم‌اکنون ساکن تهران است. تاکنون چند دفتر شعر به چاپ رسانده است. گزیده‌ای از دو دفتر شعر رسول یونان با عنوان «رودی که از تابلوهای نقاشی می‌گذشت» توسط واهه آرمن به زبان ارمنی ترجمه شده و در تهران به چاپ رسیده است. آثاری از او نیز توسط مریوان حلبچه‌ای به کردی سورانی ترجمه شده است.

او از داوران جایزه ادبی والس بوده است. اسم او نخستین بار سال ۱۳۸۰ و با چاپ دفتر شعر «رور بخیر محبوب من» مطرح شد. شعر او که تماماً در قالب سپید است، باعث به راه افتادن جنجال‌هایی در مورد تفاوت طرح و شعر یا تاثیرگیری او از شعر معاصر ترکیه شد. خوانندگان و دوستداران شعر اما بی‌توجه به این بحث‌ها، استقبال خوبی از شعرهای او کردند. طوری که همه دفترهای شعر او به چاپ‌های متعدد رسید و نایاب شد. یونان، امسال با چهارمین دفتر شعرش با عنوان بلند «پایین آوردن پیانو از پله‌های یک هتل یخی»، دو دفتر شعر ترکی، یک رمان با نام «خیلی نگرانیم شما لیلا را ندیده اید» و یک مجموعه ترجمه شعر، حضور پررنگی در ویتترین کتاب فروشی‌ها داشت.

اینک پای سخن او می‌نشینیم و به دیدگاهش را در مورد شعر توجه می‌کنیم.

او معتقد است، شاعران ایران، بیشتر روی سخنانشان با معشوق است. اکثر شاعران امروز هم وارثان اندیشه‌های گذشته هستند، همینطور فرزندان خلف آنها وقتی کتاب «روز بخیر محبوب من» منتشر شد، خیلی‌ها از اینکه برای «مرده‌شور» ده شعر گفته بودم سرزنش می‌کردند، اما پاسخ من این بود

که مرده شور هم نماد بخشی از جامعه است. نباید او را به جرم شستن چرک دنیا کنار گذاشت. من فکر می‌کنم اکثر شاعران نگاه ضعیفی به عناصر زیبایی شناسی دارند، آنها فکر می‌کنند فقط عشق زیباست. فکر می‌کنند اگر دور این محور بچرخند شعرشان زیبا می‌شود، در حالی که اینگونه نیست. همانطور که در زیبایی‌ها زشتی نهفته است در زشتی‌ها نیز زیبایی‌هایی جریان دارد.

اصولاً شعر مدرن، نقاشی مدرن یا داستان‌های مدرن باید واکنش هنرمندان و نویسندگان به انقلابات صنعتی و اجتماعی و همینطور ایده‌های جدید ملی و فلسفی باشد؛ البته این موضوع در ادبیات کلاسیک هم دلالت می‌کند، هنر و ادبیات باید آینه گردان وقایع باشد نه ستایشگر آن.

خیلی‌ها معتقدند شعر شاملو به عنوان یکی از مهم‌ترین شاعران اجتماعی‌نویس معاصر کارکردش را از دست داده است؛ اما در مقاطع مختلفی از زمان شعر او دوباره خودش را نشان می‌دهد و مردم همچنان از آن استقبال می‌کنند، شعر شاملو کارکردش را از دست نداده بلکه زمان است که کارکردش را از دست داده. طبیعی است کسی که به جشن عروسی برود خواه‌ناخواه حداقل آن شب از آمدن سیل در روستایی دور یا از ترکیدن یک بمب عروسی در دست یک کودک غافل می‌ماند. می‌خواهم بگویم ما وقتی از متنی دور می‌شویم به آن معناست که متن کارکردش را از دست نداده بلکه خودمان امکان استفاده از آن را مخدوش کرده‌ایم.

شاملو «کاشف فروتن شوکران» در اعماق زندگی است. او زیاد از کشفش راضی به نظر نمی‌رسد؛ اما آن را روایت می‌کند تا انسان‌ها مواظب زهرآگین بودن زندگی باشند.

اینجا یاد حرف ویرجینا وولف افتادم که می‌گوید: «هنر نسخه دوم جهان واقعی نیست. از آن کثافت همان یک نسخه کافی است.» حالا شما می‌توانید به جای کلمه هنر از قصه، شعر، فیلم یا هر چیز دیگری استفاده کنید. هنر نمی‌تواند تاریخ‌نگاری جهان واقعی باشد، بلکه آینه اندیشه‌هایی است که جهان واقعی را رقم می‌زند. جهان واقع یک جهان ساکت است. یک جهان یخ‌زده که فقط غم‌انگیز است نه خطرناک، اما این اندیشه‌های بشری است که گاه بیشتر آتش می‌افروزد و یخ جهان را ذوب می‌کند و بعد بر اثر گرمایش آن را فاسد می‌کند. بگذارید مثال بهتری بزنم. گاه اندیشه‌های بشری مثل کشیدن یخچال از برق است که ابتدا یخ‌ها

آثار:

روز بخیر محبوب من (مجموعه شعر) / کلبه‌ای در مزرعه برفی (مجموعه داستان) / روزهای چوبی (ترجمه / گزینه شعر جهان) / گندمزار دور (مجموعه نمایش‌نامه) / کنسرت در جهنم (مجموعه شعر) / بنرچی چرا خودکشی کرد؟ (ترجمه / رمان - شعر از ناظم حکمت) / یک کاسه عسل (ترجمه / گزینه شعر ناظم حکمت) / فرشته‌ها (مجموعه داستان‌های مینی مال) / تلگرافی که شبانه رسید (ترجمه / گزینه شعر ناظم حکمت) / بوی خوش تو (ترجمه / گزینه شعر آذربایجان) / من یک پسر بد بودم (مجموعه شعر) / تخم مرغی برای پیشانی مرد شماره ۳ (نمایش‌نامه) / سنجابی بر لبه ماه (نمایش‌نامه) / یک بعد از ظهر ابدی (نمایش‌نامه) / خیلی نگرانیم شما، لیلا را ندیدید (رمان) / جاما کا (مجموعه شعرهای ترکی) / پایین آوردن پیانو از پله‌های یک هتل یخی (مجموعه شعر)

*

به دور می رفتم
به جستجوی راز جهان
که دودکش خانه ات را دیدم
نزدیک که شدم
دریافتم آنچه به دنبالش بودم
تویی،
زنی با گیسوانی بافته و
آوازهایی که خواب خرس را
پر از کندوهای عسل می کرد
اینجا فرود آمدم
و برای بخاری ات هیزم جمع کردم.

*

کنار دریا
عاشق که باشی
عاشق تر می شوی
و اگر دیوانه
دیوانه تر
اصلا خاصیت دریا این است
که به هر چیزی
رنگی از جنون می بخشد
شاعران
از شهرهای ساحلی
جان سالم به در نمی برند

مثل هشت صبح است تازه کارهایم شروع می‌شود. مثل همه مردم زندگی میکنم. کارهای مختلفی کرده ام، روزنامه نگاری، ترانه فروشی، فروش کتاب‌ها و ... از زندگی ام راضی‌ام. شاعر شدنم کاملا اتفاقی بود؛ مثل به دنیا آمدن (متولد شدن). ۱۶-۱۵ ساله بودم که درناها دیر کرده بودند، ما کنار دریاچه ارومیه زندگی می‌کردیم. یک شعر ترکی برای درناها گفتم با این مضمون که «قرار نیست همه با ما سر ناسازگاری داشته باشند؛ شما چرا دیر کردید؟» از همان موقع شروع کردم به شعر گفتن.

من از ابتدا مستقل بودم، شاعران معاصر را خیلی دوست دارم. با بیشتر شاعران و نویسندگان سلام و علیک و آشنایی دارم، دوست هستم، ولی عموماً در جمع‌های این چنینی دیده نمی‌شوم. در عوض در جمع شطرنج بازان پارک‌ها بیشتر دیده می‌شوم. این باعث شده است که سبک و سیاق خودم را در شعر پیدا کنم و در عین حال از همه شاعران و طبیعت تاثیر گرفته ام.

بیشترین تاثیر را از عاشیق‌ها گرفتم. این عاشیق‌ها که از ده ما رد می‌شدند، آدم را به نوعی با طبیعت و آسمان گره می‌زدند، با پرنده‌ها گره می‌زدند، عاشیق‌ها استادان من هستند.

در کتاب اول «روز بخیر محبوب من» عاشق شده بودم و این شعرها را گفتم ولی معشوق من رفت و این سند با من باقی ماند و این شغل و عاشقیت را ادامه دادم.

ورزش مورد علاقه ام فوتبال است اما طرفدار تیم خاصی نیستم. در همان لحظه بازی طرفدار یک تیم می‌شوم. ولی تیسورها را خیلی بیشتر دوست دارم. آندره آگاسی، هر چند الان بازی نمی‌کند.

- عاشق شلوغی هستم، اگر به ده مان بر نمی‌گردم، به همین خاطر است. برای من ترافیک خیلی لذت بخش است. وقتی در ترافیک می‌مانم شاد می‌شوم، خیلی خوشم می‌آید. هم خیابان و آدم‌ها را می‌بینی و هم این که در فکر و خیال خودت هستی.

از تنهایی متنفرم. یادم نمی‌آید تا به حال تنهایی غذا خورده باشم. الان با مادر و خواهرم زندگی می‌کنم. قبلاً که با دوستانم زندگی می‌کردم به حامد می‌گفتم برو در خیابان، ببین کی قیافش آشناست. صدا کن باهم غذا بخوریم.

منبع: هفته نامه همشهری جوان و نیای اقتصاد / با تلخیص

آب شده و سپس خوراکی‌ها خراب می‌شوند. لازم به یادآوری است که من درباره اندیشه‌های بدحرف می‌زنم. اندیشه‌هایی که جهان را به این روز انداخته است.

بگذارید راحت‌تر بگویم که شاعران معاصر به معشوقه‌هایشان تعهد داده‌اند نه به اجتماع. سند حرف من کتاب‌های شعر موجود در کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌هاست. جای تاسف است این کتاب‌ها را که ورق می‌زنید انگار شاعرانشان در بهشت موعود زندگی می‌کنند و بشریت هیچ زخمی بر تن ندارد. قبول دارم شعر گلوله نیست که بتوان با آن به جنگ تیرگی رفت، اما می‌تواند چراغ باشد. چراغی که می‌تواند در بازگشت به خودمان راهمان را روشن کند.

من زیباترین شعر اجتماعی‌ای که خواندم «خاکستر و بانو» سروده شمس لنگرودی بود. این شعر در ستایش انسان سروده شده است. انسان ستم‌دیده‌ای که هر چیزی حتی لرزش برگی پشت پنجره آزارش می‌دهد.

البته ناگفته نماند که شمس لنگرودی یک عاشق به تمام معناست. عاشقی که خودخواه و خودمحور نیست و جهان را در یک نفر خلاصه نمی‌کند. من با خواندن شعرهای او همیشه جهان را به یاد می‌آورم، حال آنکه خواندن بعضی از شعرها جهان را از یادم می‌برد. شمس شاعر توانایی است و ساعت مچی‌اش خیلی دقیق کار می‌کند. ناظم حکمت نیز چنین نگرشی دارد، او شاعری به تمام معنا اجتماعی است. وقتی به خاطر خفقان حاکم در ترکیه مجبور شد در زیرزمین خانه مادری‌اش زندگی کند در آن زیرزمین شعر عاشقانه نگفت، بلکه به سرزنش‌های برخاست که خورشید را نوشیده بودند و ذره‌ای به زیرزمین او نمی‌تابید. چشم او خیلی تیز بود و در هر کجای دنیا انسانی به زحمت می‌افتاد با شعر به کمکش می‌شناخت. علت اینکه مردم از شعر شاعران امروز استقبال چندان نمی‌کنند و کتاب‌های شعر به فروش نمی‌رسد همین گریز از اجتماع شاعران است. وقتی یک بیمار سرطانی کتاب شاعر ما را در دست می‌گیرد و خودش را در آن نمی‌بیند، طبیعی است که کتاب را همراه قوطی‌های خالی کمپوت روانه سطل آشغال کند.

کمی از زندگی خصوصی اش:

شب‌ها نمی‌خواهم. اول می‌روم باشگاه و بیلیارد بازی می‌کنم تا موقعی که بیرونم کنند. بعد هم می‌رم کافه تا ۱۲؛ یک نیمه شب که برای من

خواب، طعم عسل داشت
در بعدازظهرهایی که
آسمان کمی بالاتر از درخت کاج بود.
با این همه
ما به ایستگاه‌ها رفتیم
تا دورشدن را
از قطارها یاد بگیریم...
سرانجام از من و تو
تنها خرگوشی سفید
میان کومه‌های یونجه به خواب رفت.

*

اعتراض داشتم به حکومت پدر
اعتراض داشتم به تفنگ برنو
به ترکه‌های آلبالو
به ...
و روز را بلندتر می‌خواستیم
یک شب او عصبانی شد
و فردای آن روز
مرا صبح خیلی زود از خواب بیدار کرد
که نباید می‌کرد
حالا،

من، سال هاست در خواب راه می‌روم.
*

نه امپراتورم
و نه ستاره‌ای در مشت دارم
اما خودم را
با کسی که خیلی خوشبخت است اشتباه گرفته‌ام
و به جای او راه می‌روم
غذا می‌خورم
می‌خوابم و ...
چه اشتباه قشنگ و دل‌انگیزی!

و نیستی
اما من برایت چای می‌ریزم
دیروز هم
نبودی که برایت بلیط سینما گرفتم
دوست داری بخند
دوست داری گریه کن
و یا دوست داری
مثل آینه مبهوت باش
مبهوت من و دنیای کوچکم
دیگر چه فرق می‌کند
باشی یا نباشی
من با تو زندگی می‌کنم.

رسول یونان
از مجموعه‌ی روزبخیر محبوب من
....

درخت را به نام برگ،
بهار را به نام گل
ستاره را به نام نور،
کوه را به نام سنگ
دل شکفته مرا به نام عشق،
عشق را به نام درد
مرا به نام کوچکم صدا بزن!

*

بر دیوار آهکی
اسم تو را با ذغال نوشتم
و بعد
یک کشتی کشیدم
ماهیان را ردیف کردم
اما کشتی تو را بر داشت و برد
تف انداختم روی آبی‌ها
دریاها را پاک کردم
خراب کردم.

*

پایم را روی مین گذاشتم
تکان بخورم مرده‌ام
باید همین‌جا که هستم
بمانم تا آخر دنیا.
درست
وضعیت سرباز جنگی را دارم
کنار تو و زیبایی‌ات.

*

فرشته‌ها «مینی مالهای او»
پدر گفت نان روزانه‌ی ما را خداوند اعطا
میکند
و ادامه داد: البته بوسیله‌ی فرشتگان.
بچه‌ها پرسیدند چگونه؟ همیشه که در خانه
بسته است!
پدر خندید و در حالی که به دودکش می‌نگریست
گفت: آنها از هر جا بخواهند می‌توانند وارد
خانه‌ها شوند.
فردای آن روز، بچه‌های مرد، دودکش را تمیز
کردند تا دوده آن لباس فرشته‌ها را کثیف
نکند.



یک ذهن خلاق

افکارمان بر دیگران انجام دهیم. رسیدن به این خواسته با سازگارتر و پذیراتر کردن خودمان انجام خواهد شد. ممکن است هزاران نفر در استفاده ما باشند، اما نتوانیم از افکار مثبت آن‌ها استفاده کنیم. استفاده از افکار مثبت دیگران وقتی امکان پذیر است که آن‌ها خودشان تمایل به این کار داشته باشند. موفقیت در یک کار گروهی، در حقیقت همکاری افکار مجموع آن گروه است.

ما با قدرت افکار مثبت خود، می‌توانیم جهت مشخصی به تلاش هابمان بدهیم و با تقویت تلاش‌های صورت گرفته، افکارمان را به مرحله واقعیت برسانیم. این مکانیسمی است که در پشت پرده هر موفقیتی قرار دارد.

نکته دیگر، برنامه ریزی است. آن چه به عنوان برنامه ریزی می‌شناسیم، در واقع یک عملکرد ذهنی است، که طی آن، ما با انرژی موجود در افکارمان یک تصویر ذهنی به پروژه می‌دهیم و خود را برای ادامه سفر آماده می‌کنیم.

از آن چه گفتیم، این گونه نتیجه گیری می‌کنیم که افکار ما سرمایه‌های حقیقی، سرچشمه همه امکانات، اقدامات و ماده خامی هستند که به واسطه‌ی آن توانایی و انرژی خود را آماده می‌کنیم. برای ساختن موفقیت آمیز هر چیز در دنیای واقعیت، باید آن را در ذهن خود به گونه‌ای موفقیت آمیز بنا کنیم. هر کس که پیش از اقدام به انجام کاری به طور روشن و با اطمینان درباره‌ی آن بیاندیشد، شانس بیشتری برای موفقیت در زندگی خواهد داشت. انسان به طرق بیشمار و با استفاده از افکارش می‌تواند واقعیتی را که حقیقتاً به آن مایل است، تجربه و خلق کند. این یک واقعیت است:

ما همان چیزی هستیم که تصور می‌کنیم و باور داریم.



از طرف دیگران به سوی ما می‌آیند نیز تنها با اجازه خودمان می‌توانند بر ما اثر کنند و این زمانی است که ما در حالت پذیرش قرار داریم و مایل به دریافت کمک از شخص یا جایی هستیم.

اگر بدانید چگونه افکارتان را وادار کنید در خدمت شما باشند، به بهترین وجه در زندگی عمل خواهید کرد. وقتی به درگاه خداوند دعا می‌کنید باید این را طلب کنید که توان جامه عمل پوشاندن به رؤیایها و آرزوهایتان را به شما عطا کند.

شما چه نوع ذهنی دارید؟ چه نوع افکاری به ذهنتان آمد و شد می‌کند؟ تا چه حد می‌توانید آن‌ها را تحت کنترل داشته باشید؟ ما نیازمند روشی برای سازماندهی ذهن و افکارمان هستیم. ذهن شما با اتاق‌هایی که در خانه دارید، چندان متفاوت نیست. همان طور که اتاق‌های خانه خود را تمیز و مرتب نگه می‌دارید، باید ذهن خود را هم با استفاده از افکار سازنده، تمیز و سازمان یافته نگه دارید.

می‌دانید که تمام کارهایی را که ما در زندگی خودمان انجام می‌دهیم، ابتدا در ذهن مان و به صورت افکار شکل می‌گیرند. اگر خوب تصمیم گیری کنیم و برای تحقق تصمیمات مان تلاش کنیم، این افکار موجودیت پیدا می‌کنند. در غیر این صورت، آرزوهایمان به صورت کارهای نیمه تمام باقی خواهد ماند.

قوانین مربوط به ذهن، خیلی شبیه قوانین فیزیکی هستند. وقتی که پدیده‌ی جدیدی را ایجاد می‌کنیم، در واقع انرژی خود را از یک حالت به حالت دیگر و یا از شکلی به شکل دیگر تبدیل می‌کنیم. در انجام کارها، ما در واقع با انرژی و توان خود تجارت می‌کنیم.

موفقیت یا شکست ما بستگی به تجارت موفقیت آمیز این انرژی‌ها دارد. پیش از آن که انتظار موفقیت را داشته باشیم، باید انرژی و توان مان را خرج آن‌ها کنیم.

یک ذهن پویا می‌تواند همکاری دیگران را نیز به دست آورد. این کار را نمی‌توانیم با تحمیل

امروز، کمی درباره بزرگ‌ترین موهبت خداوند، یعنی قدرت خرد با شما صحبت می‌کنم. بزرگ‌ترین وجه تمایز انسان با سایر موجودات، قدرت تفکر است. حتماً شما هم با افرادی روبرو شده‌اید که به جای بهره‌گیری از این نعمت بزرگ، به قدرت تفکر اعتقادی ندارند و برای موفقیت‌ها و یا شکست‌ها به دنبال یک عامل بیرونی می‌گردند. این گروه با پراکندن بذره‌های ناامیدی و با ترویج افکار منفی، جامعه را به سمت یأس و دل‌مردگی می‌برند.

اما حقیقت این است که توانگری افراد و جوامع، حالتی ذهنی است که هر فرد و جامعه‌ای آن را با افکار خود ایجاد می‌کند. مسلماً با نشستن و خیال پردازی، نمی‌توان موفق یا ثروتمند شد. دانشمندان بر این باورند که واقعیت هر فرد، طرح شکل گرفته از افکار اوست و این واقعیت با افکار و اعمال افراد هماهنگی دارد.

افکار ما، قدرت خاص خود را دارند. اگر بتوانیم این افکار را درک کنیم و آن را به طور مناسب به کار بندیم، نتایج بهتری در زندگی خواهیم داشت. افکار ما و اعمال ما دست به دست هم، پدیده‌ای را ایجاد می‌کنند، که ما آن را زندگی می‌نامیم. افکار مثبت، زندگی مثبتی ایجاد می‌کنند، که برای ما مواهب ارزش مندی را به ارمغان خواهد آورد و افکار منفی درست همین کار را در جهت منفی انجام می‌دهند. یک زندگی عبث، محصول افکار ناسالم است.

برای کسی که افکار خود را برای رسیدن به هدفی روشن، توانمند کرده است، بیهوده نشستن و خیال پردازی، دشوار است. افکار توانمند، او را به عمل وادار می‌دارد و سبب می‌شود برای رسیدن به اهدافش تلاش کند. حقیقت این است که ما خود واقعیت مان را خلق می‌کنیم و هیچ کس به جای ما این کار را انجام نمی‌دهد.

دیگران به طور محدود در زندگی ما دخالت دارند. در مرحله اول، آن‌ها بدون اجازه و تمایل ما قادر به انجام این کار نیستند. افکار مثبتی که

۱۰ مهندس برتر تاریخ

الهام عزیزاده

مهندسی یعنی «به کار بردن دانش و فناوری به منظور طراحی و یا توسعه ساختارها، دستگاه‌ها، ماشین آلات یا فرآیندهای تولید، کار کردن با آن‌ها، به کار بردن و یا ساختن و به کار انداختن آن‌ها از طریق درک کامل ساختمان آن‌ها». علاوه بر این‌ها، یک مهندس باید با تمامی جنبه‌های مرتبط با موضوع از جمله هدف و کاربرد یک ابزار، مسایل مالی و اقتصادی مرتبط با آن، چگونگی حفظ سلامتی و امنیت انسان و طبیعت در هنگام طراحی، توسعه یا بکارگیری ابزار و وضعیت حقوقی و مالکیت آن، آشنایی کافی داشته باشد. به این ترتیب می‌توان گفت که هدف نهایی مهندس، درست عمل کردن است؛ حال آنکه که کار دانشمند، آگاهی و دانستن است. دانشمند به جمع آوری، طبقه بندی، سازماندهی و تفسیر دانسته‌ها و فرضیات می‌پردازد. در حالی که مهندس از این دانش برای حل مشکلات استفاده می‌کند. بر خلاف دانشمند، مهندس اغلب آزاد نیست تا موضوع و مشکل مورد علاقه خود را انتخاب کند. وظیفه او این است که به حل مشکلاتی که پیش بینی شده یا پیش‌بینی نشده رخ می‌نماید، بپردازد. او باید به صرفه اقتصادی عمل خود یا ادامه کار یک وسیله یا سیستم، بهبود بازدهی آن و پرهیز از پیچیده کردن بی‌مورد سیستم نیز بیاندیشد.

مهندسان کسانی هستند که دنیای ما را می‌سازند. هر چیزی که امروز وجود دارد ابتدا ایده‌ای بوده که پرورش یافته و با موفقیت ساخته شده است و امروز در اختیار ماست. اما بزرگترین مهندسان تاریخ چه کسانی بودند؟ در این مطلب، ده مهندس برتر تاریخ را بررسی می‌کنیم.

۱۰- نیکلاس اتو
(Nicolaus Otto)

نیکلاس اتو، مخترع آلمانی در ۱۰ ژوئن ۱۸۳۲ چشم به جهان گشود. او موتورهای چهارزمانه یا چرخه اتو را توسعه داد، بطوری که سوخت در محفظه پیستون دچار احتراق بشود و بدین ترتیب موتور احتراق داخلی ساخته شد. گوتلیب دایملر و کارل بنز اولین بار از این موتورها به عنوان نیرو محرکه



اتومبیل‌ها استفاده کردند که تا به امروز نیز ادامه دارد. نیکلاس اتو شیوه رفت و آمد مردم را در سراسر جهان برای همیشه تغییر داد.

۹- آلن تورینگ
(Alan Turing)

آلن تورینگ در ۲۳ ژوئن ۱۹۱۲ در انگلستان به دنیا آمد. وی را به عنوان توسعه‌دهنده سیستم باینری (دو دویی) و پدر علم کامپیوتر می‌شناسند. کامپیوتری که شما هم اکنون از آن استفاده می‌کنید، از همین سیستم بهره می‌برد. آلن تورینگ در جنگ جهانی دوم موفق به شکستن کد ماشین رمزنگاری آلمانی انیگما شد. کاری که اگر انجام نمی‌شد، پیروزی بر آلمان را بسیار دشوار می‌کرد. پس از جنگ نیز وی موفق به ساختن کدها و همچنین شکستن بسیاری دیگر از کدها شد. هر چند آلن تورینگ به صورت فیزیکی دستگاهی نساخته است، اما پایه‌گذاری سیستم باینری باعث شد که وی جزو ۱۰ مهندس برتر جهان قرار بگیرد.



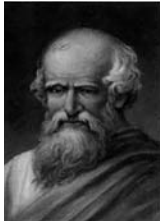
۸- میخائیل کلاشنیکف
(Mikhail Kalashnikov)

او در دهم نوامبر ۱۹۱۹ در روسیه متولد شد. با اینکه الگوی ساخت اسلحه «کلاشنیکف» AK-۴۷ از اسلحه‌های دیگر گرفته شده بود اما سادگی طراحی و سرعت عمل و شلیک بی‌وقفه‌اش نشان از نبوغ سازنده‌اش داشت. تولید این سلاح ارزان بود، استفاده از آن به راحتی انجام می‌شد و به سختی می‌شکست. برای اولین بار این سلاح ۵۷ سال پیش تولید شد و هنوز هم در جهان تولید می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین نباید در موفقیت AK-۴۷ شکی داشت. همچنین در طول این سال‌ها انواع تفنگ ساچمه ای و دوربین دار و سلاح‌های دیگر از این سلاح مشتق شد. شاید AK-۴۷ بهترین و پرنفوذترین اسلحه در طول تاریخ باشد. البته باید دید که کودکان خاورمیانه و آفریقا این سلاح را چه می‌نامند؟!



۷- ارشمیدس (Archimedes of Syracuse)
ارشمیدس یک انسان افسانه‌ای بود. شایع است که او طرح‌هایی نظیر آینه مرگ اشعه و جرقیل

کشنده کشتی‌های رومی داشت که البته هیچگاه ساخته نشدند. او توانست منجنیق‌ها را بهبود بخشد، اهرم‌ها و قرقره‌ها را توسعه دهد و پیچ ارشمیدسی را اختراع کرد که با استفاده از آن می‌شد آب را جهت آبیاری مزارع در ارتفاع، بالا برد. همچنین وی عدد مشهور پی (۳/۱۴) و بسیاری دیگر از قوانین ریاضی را محاسبه کرد که مهندسی مدرن امروز بدون آنها ممکن نبود.



۶- ویلبر و اورویل رایت
(Wilbur and Orville Wright)

یکی از نشانه‌های مهندسی درخشان آن است که شما بتوانید زمینه کاری جدیدی خلق کنید. کاری که برادران رایت انجام دادند. قبل از آنها بسیاری تلاش کرده بودند که پرواز کنند. اما این برادران آمریکایی رایت بودند که دانش هوانوردی را پایه‌گذاری کردند. آنها سیستم کنترل سه محوره را توسعه دادند که امری لازم برای پرواز به حساب می‌آید. همچنین آنان پایه‌گذار دانش ایرودینامیک نیز محسوب می‌گردند. شکی نیست که کار این دو برادر جهان را متحول ساخت.



۵- هرون

(Hero of Alexandria)

این مرد می‌توانست انقلاب صنعتی را با اختراع دستگاه Aeolipile (که به آن موتور هرون هم می‌گویند) در سال ۵۰ بعد از میلاد آغاز کند. دستگاه وی شامل یک توپ بود که با نیروی بخار و با سیستم ابتدایی جت به چرخش در می‌آمد. اما متأسفانه هرون از درک آن که چه چیزی اختراع کرده غافل بود و اختراعش را چیزی جز یک اسباب‌بازی سرگرم‌کننده نمی‌دانست. هرون مطالب مختلفی در زمینه پنونماتیک، ریاضیات و فیزیک نیز نگاشته است.



۴- جیمز وات
(James Watt)

جیمز وات مخترع اسکاتلندی در ۱۹ ژانویه ۱۷۳۶ زاده شد. او بر روی موتورهای مختلفی کار کرد و تمرکزش را بر روی گاورنر موتورها گذاشت.

شوخی با پزشکان



این بیماری شما باید فوری درمان بشه:

یعنی من ماه بعد قراره برم مسافرت و معالجه این بیماری خیلی ساده و سودآور و بهتره زودتر ترتیبش رو بدم!

خوب بگید ببینم مشکلتون از کی شروع شد:

یعنی من از بیماریتون چیزی نفهمیدم و ایده‌ای ندارم و امیدوارم شما خودتون سرنخی به من بدین!

یک وقت دیگه از منشی برای آخرهای این هفته بگیر:

یعنی من امروز با دوستانم دوره دارم، باید برم زودتر بزن به چاک!

من به این آزمایشگاه اطمینان دارم بهتره آزمایش هاتون را اونجا انجام بدین:

یعنی من ۴۰ درصد از پول آزمایش بیمارانی که به اونجا معرفی می‌کنم را می‌گیرم!

دارویی که براتون نوشتم داروی خیلی جدیدیه:

یعنی من دارم به مقاله علمی می‌نویسم و می‌خواهم از شما مثل موش آزمایشگاهی استفاده کنم!

اگه تا یک هفته دیگه خوب نشدید به زنگ به من بنزید:

یعنی من نمی‌دونم بیماریتون چیه شاید خود به خود تا یک هفته دیگه خوب بشه!

بهتره چندتا آزمایش تکمیلی هم انجام بدین:

یعنی من نفهمیدم بیماریتون چیه. شاید بچه‌های آزمایشگاه بهترتون کمک کنن!

ابن بیماری الان خیلی شایعه:

یعنی این چندمین مریضیه که این هفته داشتیم باید حتما امشب برم سراغ کتاب‌های پزشکی و درمورد این بیماری مطالعه کنم!

اگه این عوارض از بین نرفت هفته دیگه زنگ بنزید وقت بگیرین:

یعنی تا حالا مریضی به این سمجی نداشتم خدا را شکر که هفته دیگه مسافرتم و مطب نمایم!

فکر نمی‌کنم رفتن پیش فیزیوتراپیست فایده‌ای داشته باشه:

یعنی من از فیزیوتراپیست‌ها نفرت دارم نرخ‌های ما رو شکستن!

ممکنه یک کمی دردتون بیاد:

یعنی هفته پیش دو تا مریض از شدت درد زبونشون رو گاز گرفتن!

فکر نمی‌کنید این همه استرس روی اعصابتون اثر گذاشته باشه:

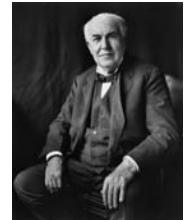
یعنی من فکر می‌کنم شما دیوونه هستین و امیدوارم یک روانشناس پیدا کنم که هزینه‌های درمانتون رو باهاش قسمت کنم.

او توانست گاورنر را طوری اصلاح کند که موتور بتواند در سرعت‌های مختلف کار کند. او با این کار ظریف و ساده خود را در جمع ۱۰ مهندس برتر دنیا قرار داد.



۳- توماس ادیسون
(Thomas Edison)

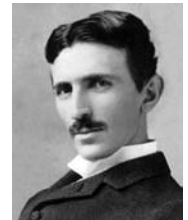
در ۱۱ فوریه ۱۸۴۷، توماس ادیسون در آمریکا چشم به جهان گشود. وی با دارا بودن رکورد ۱۰۹۷ اختراع ثبت



شده، پرکارترین مخترع تاریخ است. او گرامافون را توسعه داد، لامپ رشته‌ای را اختراع کرد و دوربین تصاویر متحرک و پروژکتور را ساخت. همچنین او اولین نیروگاه برق و سیستم توزیع را بنا کرد. بدون اختراعات وی زندگی مدرن تقریباً غیر ممکن بود.

۲- نیکولا تسلا
(Nikola Tesla)

نیکولا تسلا، متولد ۱۰ جولای ۱۸۵۶، شاید بزرگترین مهندس برق تمام تاریخ است. او لامپ فلورسنت،



سیم پیچ تسلا، موتور القایی و برق سه فاز را اختراع کرد و سیستم تولید جریان متناوب را با استفاده از ژنراتور و ترانسفورمر توسعه داد. برخی گفته‌اند که تسلا قرن بیستم را اختراع کرد. متأسفانه وی در سال‌های پایانی عمر دچار جنون شد و در گمنامی درگذشت. اما اختراعات ارزشمندش هر روز خود را به ما نشان می‌دهند تا او را همواره به یاد داشته باشیم.

۱- لئوناردو داوینچی
(Leonardo da Vinci)

شاید بتوان وی را رویایی‌ترین مرد تمام قرون نامید. لئوناردو ایتالیایی بر روی اختراعاتی نظیر هلیکوپتر،



تانک و زیردریایی کار کرده بود. مهندسان مدرن ثابت کرده‌اند که بسیاری از طرح‌های لئوناردو از جمله پل‌ها، گلايدر، سیستم انتقال و چتر نجات به خوبی کار می‌کنند. تنها چند مهندس در تمام تاریخ وجود دارند که اکثر طرح‌ها و اختراعات شان به خوبی کار می‌کند. لئوناردو با فاصله بسیار زیادی از دیگران بزرگترین مهندس تمام دوران نام گرفته است.

چند حکایت از سعدی

فرستاد. سالی در دیار عرب بود و کسی تجربه پیش او نیاورد و معالجتی از وی در نخواست. پیش پیغمبر آمد و گله کرد که مرین بنده را برای معالجت اصحاب فرستاده اند و درین مدت کسی التفاتی نکرد، تا خدمتی که بر بنده معین است به جای آورد.

رسول علیه السلام گفت: این طایفه را طریقت است که تا اشتها غالب نشود نخورند و هنوز اشتها باقی بود که دست از طعام بدارند. حکیم گفت: این است موجب تندرستی، زمین ببوسید و برفت.

سخن آن گه کند حکیم آغاز
که ز ناگفتنش خلل زاید
لاجرم حکمتش بود گفتار
یا سر انگشت سوی لقمه دراز
یا ز نا خوردنش به جان آید
خوردنش، تندرستی آرد بار

درویشی را ضرورتی پیش آمد. کسی گفت: فلان نعمتی دارد بی قیاس. اگر به سر حاجت تو واقف گردد همانا که در قضای آن توقف روا ندارد. گفت: من او را ندانم. گفت: منت رهبری کنم. دستش گرفت تا به منزل آن شخص درآورد. یکی را دید لب فروهشته و تند نشسته برگشت و سخن نگفت.

کسی گفتش چه کردی؟
گفت: عطای او را به لقایش بخشیدم.

میر حاجت بنزدیک تشروی
اگر گویی غم دل با کسی گوی
که از خوی بدش فرسوده گردی
که از رویش به نقد آسوده گردی

نام گلستان سعدی را همه شنیده و از خرمن بینش او خوشه ای چیده اند. اما این کتاب چنانچه باید شناخته نشده و مردم از آن بهره کافی نبرده اند. گلستان با حکایت های زیبا و خواندنی اش می تواند همدم خوبی برای همگان باشد. سعدی در این کتاب برای همگان سخن پرداخته و صحنه های زیبا آفریده است. بابی در جوانی، بابی در عشق، بابی در پیری، بابی برای درویشان و بابی برای پادشاهان. این همه گستردگی و گوناگونی، آن هم در قالب حکایت های کوتاه و با بیانی شیرین و خواندنی، کتاب را بی مانند کرده است. به راستی چنین کتابی را باید خواند، پاس داشت و از آن نگذشت.

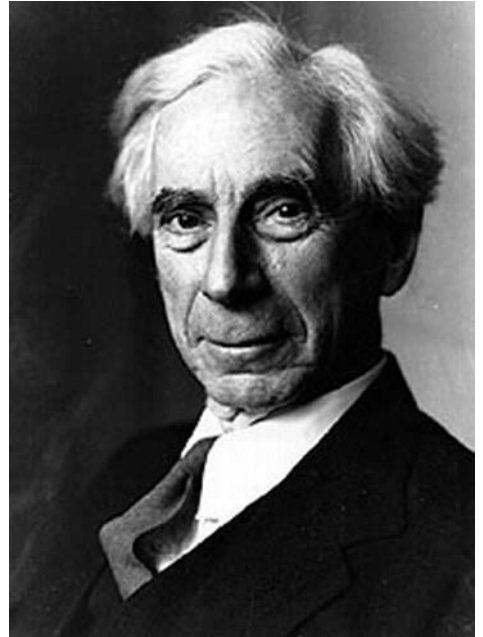
حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید و سیم و زر در سفر بر محل خطرست یا دزد به یک بار ببرد، یا خواجه به تفاریق (اندک اندک) بخورد. اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده و گر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند.

وقتی افتاد فتنه ای در شام
روستا زادگان دانشمند
پسران وزیر ناقص عقل
هر کس از گوشه ای فرا رفتند
به وزیر پادشا رفتند
به گدایی به روستا رفتند

یکی از ملوک عجم، طبیبی حاذق به خدمت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم



نوشته‌ای تأمل برانگیز از برتراند راسل:



دلیل‌ها برای درستی‌شان در دست است.
 - تا چهل سالگی که مغزم خوب کار می‌کرد، به ریاضیات و پژوهش پرداختم. از چهل تا شصت سالگی که ذهنم ضعیف شده بود به فلسفه روی آوردم و در اواخر که به کلی مغزم کار نمی‌کرد به سیاست!
 - فلسفه باید خطاپذیری ذهن بشر را به ما بفهماند.
 انگیزه‌هایی که مردمان را به فلسفه کشانده گوناگون است. با حرمت‌ترین انگیزه‌ها میل به شناختن جهان بوده است.
 - گرچه تقلید محض همیشه مردود است، از آشنایی با نثر خوب، ثمره‌ی بسیاری به دست می‌آید؛ به ویژه در پروراندن زیبایی‌وزن نثر.
 - راستش را بخواهید هر تقلیدی خطرناک است.
 - اینکه نظری را همه می‌پذیرند، نمی‌تواند دلیلی بر درست بودن آن نظر باشد. در حقیقت، با توجه به نادانی اکثریت نوع بشر، امکان نادرست بودن نظری که همگان آن را می‌پذیرند بیشتر است تا عکس آن.
 - حاضر نیستم در راه باورهایم کشته شوم، چون ممکن است برخاط باشم.
 - از بین ده زن، نه زن پیش از به کار بردن تازیانه، آن را از دست مردان می‌گیرند.
 - عطش قدرت، خطرناک‌ترین پدیده خود سری مدیر است.
 - ترس از عشق، ترس از زندگی است و آنان که از عشق دوری می‌کنند مردگانی بیش نیستند.
 - اگر تمامی ما قدرت جادویی خواندن افکار یکدیگر را داشتیم، نخستین چیزی که در دنیا از بین می‌رفت عشق بود.
 - آرمانهای ما فقط با درآمیختن با جهان به ثمر می‌رسند و چون از جهان جدا شوند عقیم می‌مانند. اما آرمانی که از حقیقت بترسد یا از پیش بخواهد که جهان موافق خواهشهای او باشد توانایی این آمیزش را ندارد.
 - هرگز حاضر نیستم به خاطر عقایدم بمیرم، چون ممکن است عقایدم اشتباه باشند.

حقیقت کافی نیست، هر چند که بسیاری از مهمترین حقایق نخست به این صورت تجلی کرده‌اند.
 - مردم متوحش مردم سخت‌گیرند. برتراند راسل - کمتر رخ می‌دهد که ترس، عمل عاقلانه‌ای را باعث شود و بیشتر منجر به عملی می‌شود که آن خطری را که ترس از آن برخاسته افزایش می‌دهد.
 - دلایل این ناتوانی مسخره و اندوهبار در اینکه چنان رفتار کنیم که منافع همگان حکم می‌کند، در امور خارجی نیست، بلکه در طبیعت عاطفی خود ماست.
 - همکاری جهان با فن و صنعتی که ما امروز داریم می‌تواند فقر را از میان بردارد و می‌تواند مرتبه‌ای از سعادت و رفاه را برای همه‌ی نوع بشر فراهم کند که بشر هرگز به خود ندیده است.
 - جوهر عرفان چیزی نیست جز گونه‌ای قوت و عمق احساس نسبت به باورهایی که انسان درباره‌ی جهان دارد. برتراند راسل انسانی که امید و آرزویش از حدود زندگانی شخصی فراتر رفته باشد مانند انسانی که آرزوهایش محدود باشد در معرض ترس نیست.
 - اگر بنا باشد که جهان از فاجعه‌هایی که آن را تهدید می‌کنند جان به در برد مردمان باید بیاموزند که دامنه‌ی همدردی‌شان را گسترده‌تر سازند.
 - اگر امید و آرزوی شما منحصر به خودتان یا کشورتان یا طبقه‌تان یا پیروان باورتان باشد خواهید دید که به موازات لطف و مهر و محبت شما عواطف خصمانه وجود دارد.
 - فلسفه نباید از زندگانی شخصی بکاهد، بلکه باید بر آن بیفزاید.
 - اگر آدمی آنقدر به غذا بی‌اعتنا باشد که زرد و ناتوان شود، ما نباید او را تحسین کنیم؛ اما مردی که از آگاهی به نیازهای خویش به مرحله‌ی همدردی با گرسنگان رسیده باشد سزاوار تحسین ما خواهد بود.
 - ما متوجه خواهیم شد که محکمترین و تعصب‌آمیزترین باورهای ما آنهایی هستند که کمترین

- متأسفانه بسیاری از مردم پس از این که به دامان شوربختی درافتادند، به سعادت از دست‌رفته خویش پی‌می‌برند.
 - وقتی که از تلف کردن آن لذت می‌بری، وقت تلف‌شده نیست.
 - هدف حاکمان سیاسی بشری کسب قدرت هرچه بیشتر است همچنانکه قانون جاذبه، در اجسام، حاکم است.
 - احساس وظیفه در کار، نیکو و در روابط، آزاردهنده است. انسان‌ها تشنه محبت اند نه مراقبت.
 - گرفتاری این دنیا از این است که نادان از کار خود اطمینان دارد و دانا از کار خود مطمئن نیست.
 - وقتی این همه اشتباهات جدید وجود دارد که می‌توان مرتکب شد، چرا باید همان قدیمی‌ها را تکرار کرد.
 - بذر اندیشه و فکر بپاش، عمل و نتیجه درو کن.
 - من نمی‌دانستم که تو را دوست دارم، تا اینکه آن را از زبان خود شنیدم. برای لحظه‌ای اندیشیدم: «خدایا من چه گفتم؟» و سپس فهمیدم که آنچه درست است را گفته‌ام.
 - راز شادمانی در این است: بگذارید دلبستگی‌های شما تا حد امکان گسترده باشند. بگذارید واکنش‌هایتان نسبت به چیزها و اشخاصی که به آنها دلبستگی دارید، به جای دشمنانه بودن، تا حد امکان دوستانه باشد.
 - اگر خوب زندگی کنی به حتم شاد نمی‌شوی، اما اگر شاد باشی خوب زندگی خواهی کرد.
 - در هر لحظه، یک چیز یگانه و تازه نهفته است. - بینش نسنجیده و نیازموده برای فراهم آمدن

معمار سینما

هیچ گاه راه نجات را در طبیعت نیافته‌ام. در عوض، شهرها را بسیار دوست دارم. منظره چمن زاری پر از درختان و گل‌ها همچون همیشه خود را تکرار می‌کند - تکراری که برایم سرگیجه آور است. این تکرار تمام معنای طبیعت را نیز از میان می‌برد. همچون واژه‌ای که بارها گفته شده باشد. سکون همیشگی طبیعت همواره مرا می‌آزارد.



در ۱۹۴۰ وارد «مرکز تجربه‌های سینمایی رُم» - مشهورترین مدرسه سینمایی ایتالیا- شد و حدود دو سال در آن جا تحصیل و تجربه کرد و سرانجام در سی سالگی امکان نخستین تجربه حرفه‌ای سینما را یافت که همکاری با روبرتوروسلینی در نوشتن فیلم‌نامه «خلبان باز می‌گردد» (۱۹۴۲)

زمان که کارمند بانک بود، تلاش کرد مستندی درباره بیمارستان‌های روانی بسازد که موفق نشد. در ۱۹۳۹ به رُم مهاجرت کرد تا سینما را به طور جدی دنبال کند. در آن جا، نویسنده و منتقد مجله معروف سینما- ارگان سینمایی حزب فاشیست، به سردبیری ویتوریوموسولینی- شد. آنتونیونی

مایکل آنجلو آنتونیونی در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۲ در فرارا ایتالیا متولد شد. سال ۱۹۳۵ در رشته اقتصاد و تجارت از دانشگاه بولونیا فارغ‌التحصیل شد، وی علاوه بر تجربه‌هایی که با فیلم ۱۶ میلیمتری داشت، در روزنامه محلی ایل کوریره پادانو نقد فیلم می‌نوشت در بین سال‌های ۳۹-۱۹۳۵ یعنی همان

مایکل آنجلو آنتونیونی

(MICHELANGELO ANTONIONI)

سه فیلم، و مجموعه آن را یک چهارگانه خواند. تم اصلی این فیلم‌ها، خلأ عاطفی انسان در جهان مدرن و جستجوی بی‌پرده‌اش برای یافتن و رها کردن خویش در دنیای ماشینی، و ناتوانی خسته‌کننده در برقراری ارتباط با دیگران است. نماهای ثابت و طولانی او تا عمق درون شخصیت‌ها نفوذ می‌کند. سکون این نماها، فشاری را که زمانه بر روح و روان و عاطفه انسان‌ها چیره می‌کند، نشان می‌دهد و القا می‌کند. عناصر طبیعی و مصنوعی جهان پیرامون نیز برای القای وضعیت روحی شخصیت‌ها و نمایش فشاری که منجر به از خود بیگانگی و اضطراب روانی می‌گردد، در فیلم‌های آنتونیونی به کار گرفته می‌شود. فیلم‌های او اغلب طرح مشخص و مرسوم و کلاسیک داستانی ندارد و ابهام روایت در آن‌ها، تقریباً به مرز راز می‌رسد. او معمولاً بر روی شخصیت‌های زن آثارش متمرکز می‌شود و مردان، اغلب حکم کاتالیزور را دارند.

«ماجرای»، همچنین نخستین نقش آفرینی مونیکاوتی به عنوان زن غیر متعارف آثار او، هم باعث جلب توجه تماشاگران بیشتری به فیلم‌های آنتونیونی شد و هم به نظر می‌رسد که برانگیختگی عناصر عاطفی و احساسی در فیلم‌های بعدی اش را ناشی شد.

اگر آنتونیونی در فیلم هایش به آدم‌های خود نزدیک و نزدیک تر می‌شود برای نشان دادن زیبایی‌ها و جذابیت‌های ظاهری آن‌ها نیست، بلکه برای خاطر این است که زندگی درونی آدم‌هایش را، با تمام عمق احساس واقعی شان، آشکار کند. نگاه‌های آدم‌های او دایم یکدیگر را جست و جو می‌کند، یا از هم می‌گریزند. منتقدی در بررسی فیلم‌های آنتونیونی گفته است: آنتونیونی هر قدر هم که فیلم‌ساز با بصیرتی باشد، کارگردانی روشنفکر نیست؛ هر قدر هم عقاید و اندیشه‌ها برای او جالب باشند، این‌ها منبع الهام او نیستند؛ هر قدر هم که انسان‌ها برای او جالب باشند، در فیلم‌های او روان‌شناسی، آن‌طور که تصور

تا آن را که شاید تنها مسکن آلام روحی افراد آدمی در عصر ماست بیابند؛ اما آن چه در پایان با آن روبه‌رو می‌شوند ندامت و حرمان است که اغلب به جدایی یا مرگ می‌انجامد. بسیاری از فیلم‌های آنتونیونی با بن بست یک عشق و جدایی یک زن و مرد آغاز می‌شوند، یا با آن پایان می‌یابد. آنتونیونی به صراحت تأکید کرده است که در اوضاع و احوال جاری، زندگی سعادتمندانه بر اساس عشق سراسی بیش نیست، و حاصلی که به دست می‌آید تلخی و ناکامی و مرگ است. از این نظر آنتونیونی را «شاعر تلخی‌های زندگی عصر ما» لقب داده‌اند.

از نظر آنتونیونی هر آدمی را که می‌بینیم، هر حادثه‌ای که پیش‌چشمان ما اتفاق می‌افتد، هر چیزی که از مغزمان خطور می‌کند و حتی نور و روشنایی روز در ذهن ما ثبت می‌شود و از حیث محتوی و مضمون و شکل و صورت بر کار ما تأثیر می‌گذارد و روزی در جایی و به شکلی بروز و تجلی می‌یابد.

آنتونیونی را یکی از تأثیرگذارترین فیلم‌سازان سینمای ایتالیا در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی می‌شناسند. سخن گفتن درباره هر فیلم آنتونیونی بدون بررسی فیلم‌های قبلی و بعدی اش راه به جایی نخواهد برد؛ زیرا دنیای او دنیای یک پارچه‌ای است، و هر فیلمش مرحله‌ای از مسیر پیشرفت و تحول بنیان‌های فکری و زیبایی‌شناختی او و آثارش را مشخص می‌کند.

آنتونیونی در ۱۹۵۹ با فیلم «ماجرای» به نخستین موفقیت بین‌المللی‌اش دست یافت و جایزه ویژه هیأت داوران جشنواره کن را دریافت کرد. این فیلم، بلوغ زیبایی‌شناسی یگانه او و هم‌چنین جلوه بارز تم مورد علاقه و سبک استفاده‌اش از دوربین بود که در دو فیلم بعدی‌اش «شب» (۱۹۶۰) و «کسوف» (۱۹۶۲) نیز ادامه یافت و سه‌گانه معروفش شکل گرفت. فیلم بعدی «صحرای سرخ» (۱۹۶۴) را که نخستین فیلم رنگیش بود نیز می‌توان به نوعی پیوسته به این

بود. در همین سال در نوشتن فیلم‌نامه «دولال» (فرانکو فولکینیونی) همکاری کرد و در همین فیلم، دستیارکارگردان هم بود سپس به عنوان نماینده سینمای ایتالیا به فرانسه رفت و در فیلم «میهن‌ان شب» (مارسل کارنه، ۱۹۴۲) که محصول مشترک دو کشور بود، دستیار کارگردان را به عهده گرفت.

کارگردانی نخستین فیلم کوتاه‌اش «اهالی پو» را در ۱۹۴۳ آغاز کرد که درباره ماهی‌گیران رودخانه پو بود، اما تا سال ۱۹۴۷ نتوانست آن را کامل کند. با جوزه دسانتیس در نوشتن فیلم‌نامه «شکار تراژیک» (۱۹۴۷) همکاری داشت و طی سه سال بعدی چند مستند کوتاه ساخت و با فیلینی هم در فیلم‌نامه «شیخ سفید» (۱۹۵۲) همکاری کرد.

آنتونیونی در ۳۸ سالگی، سرانجام اولین فیلم بلندش «وقایع یک عشق» (۱۹۵۰) را ساخت که نشانه‌ها و عناصر سبک و پرداخت او که در فیلم‌های دیگرش تکامل یافت، در آن آشکار بود. در ۱۹۵۷ نیز دو نمایش با نام‌های «رسوایی پنهان» و «من و دوربین» را روی صحنه برد. در طول دهه ۱۹۵۰، آنتونیونی چهار فیلم دیگر ساخت: «شکست خوردگان» (۱۹۵۲)، «بانوی بدون گل‌های کاملیا» (۱۹۵۳)، «رفیقه‌ها» (۱۹۵۵) و «فریاد» (۱۹۵۷). او هم‌چنین اپیزود «قصه خودکشی» از فیلم «عشق در شهر»، (۱۹۵۳) را کارگردانی کرد.

آنتونیونی با دو فیلم «رفیقه‌ها» و «فریاد»، که بر اساس داستان‌هایی از چزاره پاوزه ساخت، شخصیت سینمایی و سبک خود را آشکار کرد، و سپس با سه فیلم «ماجرای»، «شب» و «کسوف» دیدگاه‌های خود را درباره زندگی و عشق و مرگ بیان کرد. شکست یا فقدان عشق از مشترکات این فیلم‌هاست. او که با فیلم‌های «داستان یک عشق» و «بانوی بدون گل‌های کاملیا» همین دیدگاه را در آثارش درج کرده بود، با تأکید بر شکننده بودن قطعی روابط عاطفی آدم‌های فیلم‌هایش را به دنبال حقیقت عشق می‌فرستد



که دیگر نیازی به این نداشت که برای زدن به هدف نشانه‌گیری کند. اگر بتوان به فیلمی مدرن گفت، بی شک «هویت یک زن» همان فیلم است و آنتونیونی پس از چهار سال تمرین و تکرار موفق می‌شود به این راحتی و روانی فیلم بسازد؛ و به پایه‌استادی برسد و در ردیف کلاسیک‌هایی چون هاکس، ازو یا رنوار جای گیرد.

طی دهه ۱۹۸۰ آنتونیونی کم‌کار و کم‌کارتر شد. سن بالا هم چنین دو سکنه، او را عملاً زمین‌گیر کرد. فقط چند فیلم کوتاه تبلیغاتی، از جمله فیلمی برای کارخانه اتومبیل‌سازی رنو، و مستندی درباره رم به مناسبت برگزاری مسابقات جام‌جهانی فوتبال در ایتالیا (۱۹۹۰) که یک قسمت از مجموعه فیلم‌هایی بود که چند کارگردان نامدار سینمای ایتالیا درباره شهرهایی که مسابقه‌ها در آن‌ها برگزار می‌شد، ساخت. اعتبار جهانی آنتونیونی هم چنان ناشی از فیلم‌های او در نیمه اول دهه (۱۹۶۰) است؛ آثاری اصیل از یکی از برجسته‌ترین هنرمندان خلاق سال‌های پس از جنگ دوم جهانی. تقریباً در همه فیلم‌های او، نماها برخلاف توقع تماشاگر و قراردادهای آشنای سینمای کلاسیک هالیوود عمل می‌کنند. در بسیاری از فیلم‌هایش به نظر می‌رسد که شخصیت‌های اصلی، بازتابی از خود او هستند؛ آدم‌هایی که در کار خلق تصویر، داستان‌گویی و یا سایر اشکال هنری‌اند (فیلم‌ساز «بانوی بدون گل‌های کاملیا»، معمار «ماجرا»، رمان‌نویس «شب»، عکاس «آگراندیسمان»، گزارشگر تلویزیونی «حرفه: خبرنگار»، نقاش «راز ابروالد» و فیلم‌ساز «هویت یک زن»). اما اهمیت حرفه این شخصیت‌ها، تنها در روایت و داستان فیلم‌هاست، و نه تکنیک آن‌ها.

در این فیلم‌ها، گویی هنرمندان در جهانی گرفتار شده‌اند که بازتابانند تصویر خودشان در آن ناممکن است. هر چند فیلم‌های آنتونیونی، آثار «تجربی»- به آن معنا که به کارهای هالیوود فرامپتن، مایکل اسنو یا اندی وارهل اطلاق می‌شود- نیستند، اما شیوه روایت تخت (یا به تعبیر رولان بارت، «به

دنیا بود. سیاسی متعهد باشد، کارگردانی سیاسی نیست.

راست می‌گویند که «آگراندیسمان» در کارنامه آنتونیونی یک گسست است، این چیزی است که می‌شود در بیش‌تر تحلیل‌ها درباره آنتونیونی دید یک دلیلش، لابد، همین تغییر زبان است، اما همه چیز که در این تغییر زبان خلاصه نمی‌شود. بخشی هم برمی‌گردد به این که جنس داستان آگراندیسمان، در نگاه اول، ربطی به داستان‌های دیگر آنتونیونی و فیلم‌های قبلی‌اش ندارد و به جای زنی که همیشه مرکز نگاه‌ها بوده است، حالا یک مرد، یک عکاس مدل، یک فضول بالفطره، در مرکز داستان ایستاده است. اما مگر می‌شود آدمی مثل آنتونیونی، این قدر سریع و بی مقدمه، از دنیای شخصی‌اش دل بکند و دنیایی دیگر بنا کند مگر می‌شود آگراندیسمان را به همین سادگی از فیلم‌های قبلی‌اش جدا کرد و به آن نشانه‌های آشنا که از کارهای قبلی آنتونیونی مانده اند اعتنایی نکرد.

آنتونیونی فیلم «زابریسکی پوینت» را که ماجرای آن در غرب آمریکا می‌گذشت، در سال ۱۹۷۰ ساخت. او پس از یک غیبت طولانی، بار دیگر با «حرفه: خبرنگار» (۱۹۷۵) به سبک آشنایش در دهه ۱۹۶۰ و همان مشغله ذهنی- ناامیدی، ناتوانی و احساس بیقراری و کسالت- بازگشت. «راز ابروالد» را چهار سال بعد (با استفاده از امکانات ویدئو و بر اساس نمایشنامه عقاب دوسر اثر ژان کوکتو) برای تلویزیون ساخت، که به عنوان اثری از آنتونیونی قابل تشخیص نبود. در همین دهه مستندی درباره چین ساخت. با «هویت یک زن» (۱۹۸۲) بار دیگر به همان زمینه‌های آشنایش برگشت که جایزه ویژه سی‌و پنجمین سالگر جشنواره کن را برایش به ارمغان آورد. هدف آنتونیونی در این فیلم این است که هیچ چیز را به عنوان مولف نشان ندهد، حتی یک نما. آنتونیونی، در طول فیلم، به طور مداوم کوشش می‌کند، همپای شخصیت‌ها و تماشاگرانش پیش برود. آنتونیونی به آن حد از استادی رسیده بود

می‌کردیم؛ برایش مهم نیست، و هر قدر که از نظر مهارت آنتونیونی در کار با زمان و فضا برای القای دنیای درونی آدم‌ها، در «صحرای سرخ» جلوه دیگری یافت. او در این فیلم، حتی مکان‌های طبیعی فیلم‌برداری را نیز برای نمایش حالت‌های روانی شخصیت‌های رنگ‌آمیزی کرد. فیلم بعدیش، «آگراندیسمان» (۱۹۶۶)، گسست قابل توجه او با گذشته‌اش بود: این فیلم به زبان انگلیسی در انگلستان ساخته شد و شخصیت اصلی یک مرد بود. پرداخت با روح و مهبجی داشت اما عناصر راز و ابهام هنوز در آن موج می‌زد و روابط بین آدم‌ها، هم چنان نفسانی و تیره بود. فیلمنامه «آگراندیسمان» را آنتونیونی در پنجاه و چهار سالگی نوشت با همکاری تونیو گوته را و ادوارد باند نوشت. چهار فیلم قبلی‌اش «ماجرا»، «شب»، «کسوف» و «صحرای سرخ» باب طبع همه آنهایی بود که می‌خواستند انسان معاصر در واقع دهه ۱۹۶۰ را تحلیل کنند و سرگستگی شخصیت‌های بر ساخته او، در کنار فقدان مراد و درک صحیح این آدم‌ها از هم، چیزی نبود که آسان و بی‌اعتنا از کنارش بگذرند. وسوسه فریبنده‌ای بود و تقریباً هیچ منتقد و تحلیل‌گر سینمایی را نمی‌شود سراغ گرفت که در نوشته‌هایش درباره آنتونیونی، به این چیزها اشاره نکرده باشد. در عین حال، از شخصیت‌های زن فیلم‌هایش هم نباید غافل شد.

با این همه، خود آنتونیونی فکر می‌کرد که آن شیوه، آن روشی که در ساخت این چهار فیلم به کار برده، باید تغییر کند. آنتونیونی به چیزی دیگر نیاز داشت، به شیوه‌ای دیگر تا آن ذهنیت غریبش را درباره موقعیت آدم‌ها در این دنیا، درباره سرنوشت محتوم این آدم‌ها، به نمایش بگذارد. پس، سراغ قصه‌ای از «خولبو کورتاسار» رفت و شخصیت‌های فیلمنامه‌اش، به جای آن که در ایتالیا زندگی کنند و ایتالیایی حرف بزنند، آدم‌هایی شدند اهل انگلستان و به زبانی حرف زدند که زبان عمومی

نظر های مایکل آنجلو آنتونیونی درباره ی فیلم هایش:

• **خاطرات یک عشق:** عادت من در گرفتن صحنه های نسبتاً طولانی، از نخستین روزی که شروع به فیلمبرداری «خاطرات یک عشق» کردم، آغاز شد. دوربین مستقر بر سه پایه اش، بلافاصله برایم آزردهنده شد. احساس می کردم فلج شده ام. انگار مانع من شده بودند که آنچه که در فیلم برایم جالب بود، یعنی شخصیت ها را دنبال کنم. روز بعد گفتم برایم چرخ دستی کوچک آوردند، و به کمک آن شخصیت ها را تا جایی که لازم می دانستم تعقیب کردم. از نظر من این بهترین راه بود برای واقعی بودن، حقیقی بودن. واقعی درون صحنه، عیناً مانند خود زندگی.

• **فرفریاد:** در این فیلم، مایه محبوب مرا باز می یابید، من مسئله احساسات را به گونه ای متفاوت مطرح کرده ام. اگر در فیلم های قبلی، شخصیت ها اغلب غم و رنجشان را می پذیرفتند و غرق در بحران های احساسی شان می شدند، این بار در برابر مردی قرار می گیریم که می خواهد بدبختی را شکست دهد. بنابراین من با شفقت بسیار به این شخصیت پرداخته ام.

• **ماجرای:** اینها زنان و مردانی غیرعادی هستند که کوشش می کنند زندگی و عشق عادی داشته باشند. اما در طول روایت، آن قدر با مشکلات روبرو می شوند که نمی توانند مانع فاجعه نهایی شوند. آن ها نجات می یابند به این دلیل که میانشان پیوندی بر اساس ترحم متقابل ایجاد شده است. فهم متقابل و پذیرش سرنوشت در آنهاست که باعث می شود بتوانند در کنار یکدیگر بمانند، زندگی شان را به یکدیگر پیوند دهند و مانع بروز فاجعه شوند.

• **شب:** هر روز یک ماجرای ایدئولوژیک یا عاطفی را پشت سر می گذاریم. به دنبال حقیقتی هستیم که در حل مسائل روزمره زندگی کمکمان کند. اما هرگز موفق به یافتنش نمی شویم، و کسانی که می یابندش به روی خود نمی آورند.

• **کسوف:** مایه این فیلم نیز تنهایی است و عدم امکان رسیدن به منتها درجه تنهایی که در هر یک از ما نسبت به عشق وجود دارد، به ویژه در مورد دو موجودی که احیاناً یکدیگر را دوست دارند.

• **صحرای سرخ:** گمانم بتوانم بگویم که این بار فیلمی درباره احساسات نساخته ام. نتایج به دست آمده از فیلم های قبلی در اینجا پشت سر گذاشته شده اند. موضوع به کلی چیز دیگری است. پیش از این روابط شخصیتها با یکدیگر برایم جالب بود.

معمولاً در شب یا صبح زود رُخ می دهد؛ بازهم مانند «شب»، که شیش آگاه کننده و هشدار دهنده است؛ و سحرگاهش معلوم نیست که یک پایان است یا یک آغاز.

گرچه در سال ۱۹۸۵ او بر اثر سکتة مغزی تقریباً فلج شد و مدتها از سینما کناره گرفت. ولی استاد از پا نیفتاده بود. در کمال حیرت با یاری فیلمسازانی مثل ویم وندرس که همیشه آثار او را ستایش کرده است، توانست آخرین فیلم کامل خود را با عنوان «در میان ابرها» (۱۹۹۵) با بازی جان مالکوویچ و ایرنه ژاکوب بسازد. فیلمی اپیزودیک، زیبا و درخشان که همان درونمایه های اصلی آثار او را دنبال می کرد و بر اساس داستان های کوتاه او ساخته شده بود.

«در میان ابرها» بازگشت دوباره او به پشت دوربین بود تا اثبات کند که با وجود بدن رنجورش هنوز یاری فیلمسازی را دارد. سال ۱۹۹۵ آکادمی علوم و هنرهای سینمایی جایزه اسکار افتخاری را به او اهدا کرد.

آخرین اثر سینمایی آنتونیونی، یکی از اپیزودهای فیلم «اروس» (۲۰۰۴) با نام «رشته ی خطرناک چیزها» بود که اپیزودهای دیگر آن را وونگ کار وای و استیون سودربرگ ساختند. فیلم آخر او به معمایی بدون قلب و انرژی شباهت داشت، گو اینکه مثل همیشه تصاویر زیبا بودند. «اروس» آخرین بیانیه آنتونیونی در رثای عشق بود. در رثای ارتباط انسانی. فیلم کوتاه آنتونیونی بر اساس قطعه ای موسیقی از ساخته های خود او و با صدای کیتانو ولوسو، خواننده و نوازنده ی بزرگ برزیلی، ساخته شد.

آنتونیونی هم رفت. در روز ۳۰ جولای ۲۰۰۷ در شهر رم. درست در روزی که اینگمار برگمان، کارگردان بزرگ سینما دارفانی را وداع گفت. بعد از ۹۵ سال زندگی. بعد از تقدیم نگاهی نو به سینما. با مرگ آنتونیونی آخرین بازمانده نسل فیلمسازان ایتالیایی هم دوره او از این دنیا رفت.

مراسم بزرگداشت آنتونیونی اول آگوست ۲۰۰۷ در ساختمان شهرداری رم برگزار و پیکر او روز بعد در فرارا در Cimitero della certosa، شهر زادگاه او در شمال ایتالیا به خاک سپرده شد.

برخی از فیلمسازها نوع نگاه ما را تغییر دادند و برخی دیگر چیزهایی را که به آن ها نگاه می کنیم عوض کردند و آنتونیونی هر دو کار را کرد.

پنه لویه هیوستون

طرز عجیبی مات» او باعث می شود که تماشاگر برای دست یابی سریع به تداوم روایت، به مانع برخورد کند. به دلیل همین غرابت و پیچیدگی ساختار و روایت بود که نخستین نمایش «ماجرای» در جشنواره کن جنجال آفرید. هر چند بعدها طی سه دهه (در سال های: ۸۲، ۷۲، ۱۹۶۲) این فیلم جزو ده فیلم انتخابی منتقدان در رأی گیری های مجله «سایت اندساوند» قرار گرفت.

آنتونیونی بارها گفته است که جنبه های روایی و دراماتیک فیلم هایش - داستان گویی به شیوه ادبی - هر چه زمان می گذرد اهمیتش کم تر شده تا جایی که در «زبریسکی پوینت»، «حرفه: خبرنگار» و «راز ابروالد» به فقدان کامل جلوه های دراماتیک رسیده است. داستان های آنتونیونی، آغاز و پایان کلاسیک و مشخص ندارد؛ با این حال، او برای هر دو مرحله، ایده های خاصی دارد. او خود در این باره می گوید: «داستان های امروزی همین اند، بی آغاز و بی پایان، بدون گره هایی دراماتیک و گره گشایی. قواعد نمایشی قدیمی، دیگر به کار نمی آیند.» در ساختار دایره وار آثار آنتونیونی، شخصیت های تکرار شونده همواره به انتهای یک راه می رسند. آن چه آثار آنتونیونی را در اساس از نئورئالیسم جدا کرد، عدم توجه او به ارتباط شخصیت ها و اجتماع است. او بیشتر به فردیت و درون آدمها ارتباطشان با یکدیگر می پردازد و هم چنین احساس هایی که جهان پیرامون (جامعه) در آن ها ایجاد می کند. و این همان نکته ای است که برخی از منتقدان، به «رئالیسم درونی» آثار آنتونیونی تعبیر کرده اند.

کلام در فیلم های او، اطلاعات زیادی درباره روایت و داستان به تماشاگر نمی دهد بلکه خبر از درون آدمها می دهد؛ آن هم به شیوه ای غیر مستقیم. بدین نحو کلام و صدای شخصیت ها، همچون سایر صداها ی فیلم هایش، بیشتر جنبه آوایی و زیبایی شناسی صوتی دارد تا همان نقشی که معمولاً کلام در فیلم های کلاسیک برعهده می گیرد. در بیشتر فیلم های او، جمعیت یا غایب است و یا برای نمایش تنهایی شخصیت ها در میان جمع به کار می رود. همچنین در بیشتر فیلم ها، مکان های عمومی تقریباً خالی، و القا کننده کیفیت خلأ است.

هر دو شکل استفاده از جمعیت و مکان ها در «شب» دیده می شود - تقریباً به جز فیلم «حرفه: خبرنگار» که از معدود فیلم های آنتونیونی است که در آن از آفتاب داغ و فضاها و مکان های روشن و براق استفاده کرده است - نقطه های عطف آثار او،

معرفی کتاب

کاکتوس‌ها همدیگر را دوست دارند

رضا یآوری



این مجموعه شامل ۴۴ شعر کوتاه از یآوری است که عموماً حجمی کمتر از یک صفحه را اشغال می‌کنند.

در یکی از شعرهای این کتاب می‌خوانیم: نمی‌خواهم / چون سوزن‌بانی / که به قطارها عادت می‌کند / میان این روزها تو را فراموش کنم / بعضی وقتها باید / کمی از من دور شوی / گاهی یک پرتقال ترش / خاطرات شیرینی را / به یاد می‌آورد.

زبان یآوری در «کاکتوس‌ها همدیگر را دوست دارند» ساده اما پر تصویر است. وی این تصویرها را در لابه‌لای جملاتی بدیع در ذهن مخاطب تجسم می‌بخشد: پاییز گونی زردش را به دوش می‌کشد / خیابان خالی بود / و شب خیال رفتن نداشت / گاهی ماشینی می‌گذشت / و رفتگری روشن و خاموش می‌شد ...

گزیده شعرهای جورج سفریس

ترجمه ی عبدالله کوثری



این گزیده‌ی اشعار که در ۱۷۷ صفحه منتشر شده، با مقدمه‌ای از عبدالله کوثری همراه است. همچنین خطابه‌ی «جرج سفریس» هنگام دریافت جایزه نوبل در سال ۱۹۶۳ ترجمه و در این گزیده شعر، منتشر شده است.

سفریس در ۱۳ مارس ۱۹۰۰ در ازمیر (اسمیرنا) در آسیای صغیر دیده به جهان گشود. جرج سفریس در ازمیر به مدرسه رفت و سرانجام تحصیلات خود را در جمنایزیم آتن به پایان رساند. او سرودن شعر را از ۱۴ سالگی آغاز کرد. هنگامی که خانواده اش در سال ۱۹۱۸ به پاریس مهاجرت کردند، به ادبیات علاقمند شد و سرانجام در سال ۱۹۲۴ درجه دکتری خود را گرفت و سال بعد به آتن بازگشت. او اولین یونانی برنده ی جایزه ی نوبل ادبیات می باشد .

در اینجا، شخصیت اصلی در عین حال با محیط اجتماعی اطرافش هم درگیر است، به همین دلیل من به قصه ام به صورتی کاملاً متفاوت پرداخته‌ام. **• اگر اندیسمان:** من نمی دانم واقعیت چیست. واقعیت همیشه از ما می‌گریزد و بی‌وقفه تغییر شکل می‌دهد. هنگامی که به نظر می‌آید به آن دست یافته ایم، از قبل موقعیت تغییر یافته است. من همیشه نسبت به آن چه می‌بینم، به آن چه که یک تصویر به من نشان می‌دهد، بدگمان بوده‌ام چون «تصور» می‌کنم چه چیزی پشت آن وجود دارد. این در حالی است که نمی‌دانیم پشت یک تصویر چه چیز وجود دارد. عکاس اگر اندیسمان، که یک فیلسوف نیست، می‌خواهد به واقعیت نزدیک تر شود. اما چون تصویر را بیش از حد بزرگ می‌کند، این تصویر تجزیه و ناپدید می‌شود. بنابراین لحظه‌ای وجود دارد که ما واقعیت را به چنگ می‌آوریم اما، پس از مدت کوتاهی از ما فرار می‌کند. اگر اندیسمان تقریباً این مفهوم را می‌رساند. شاید عجیب باشد ولی به یک مفهوم اگر اندیسمان فیلم نئورئالیست من درباره فرد با واقعیت است. با این که دقیقاً به خاطر انتزاعی شدن ظواهر قضایا، یک عامل متافیزیک وارد این ترکیب می‌شود.

• قله زابریسکی: زیرنظر گرفتن واقعیت، تنها در سطحی شاعرانه امکان پذیر است. این کاری بوده که من کوشش کرده‌ام در این فیلم انجام دهم. من یک سال پیش از فیلمبرداری به آمریکا نگریسته بودم. با این حال این فیلم، منحصر و دقیقاً، روایت یک هیجان است. هیجان من در مواجهه با این کشور.

• چین: در این گزارش به دنبال چیزی دیگر جز نگاه شخصی من به چین نباشید. من یک فیلم سیاسی نساخته‌ام، یک فیلم آموزشی نیز نساخته‌ام. کار من ساختن این قبیل فیلم‌ها نیست، من نه خبرنگار نه جامعه‌شناس. تنها یک نظاره‌گرم، یک مسافر، با یک دفترچه یادداشت، یعنی دوربین فیلمبرداریم.

• حرفه خبرنگار: فیلم داستان‌مردی است که به آفریقا می‌رود تا در آنجا یک فیلم مستند بسازد. یک روز در موقعیتی قرار می‌گیرد که می‌تواند در قالب شخصیتی دیگر ظاهر شود. به دلایل شخصی که زمانی حقارتی عمیق در او به جا گذاشته است، با شوق وارد این ماجرا می‌شود با این امید که به وسیله آن بتواند به یک آزادی باورنکردنی دست یابد.

درک و چهره‌های غزل

بانوی خاکستری

حس بارون زده برگرد به دامان بهار
 نم نمک کاش بریزد غزل از گیسوی یار
 مست باشد اگر از زمزمه ی باور خویش
 یا به دیوانگی از خوشه ی خورشید خمار
 بر لبش دخترک باغ طرب آویزد
 و شب استاره ی ناهید شود آینه دار
 رنگ در رنگ شکوفا شود از طرح درخت
 شاخه هایی که خزان برده به اردوی تبار
 لب فرو بسته بنفش آبی دلدار به ناز
 یا غم از حوصله ی دوست درآورده دمار
 هم نفس باغچه هم زاد طیش های شماس
 حس بارون زده برگرد به دامان بهار

حمید خصلتی

تا همسفرم عشق است در جاده ی تنهایی
 از دست نخواهم داد دامان شکیبایی
 تا من به تو دل دادم، افسانه شده یادم
 چون حافظ و مولانا در رندی و شیدایی
 از عشق تو سهم من همواره همین بوده است
 رسوایی و حیرانی، حیرانی و رسوایی
 تو آتش و من دودم، دریا تو و من رودم
 هر چند محال اما چیزی است تماشایی
 من دستم و تو بخشش، تو هدیه و من خواهش
 من زین سو و تو زان سو، می آیم و می آبی
 با گردش چشمانت افتاده به میدان
 انبوه شهیدانت تا باز چه فرمایی
 بی ساحل آغوش آغوش سحر پوشت
 چندی است که توفانی است این دیده ی دریایی

سهیل محمودی

وقتی جهان در پیچ و تاب افتاده باشد
 وقتی معما از جواب افتاده باشد
 چیزی اهمیت نخواهد داشت بگذار
 دیوانه هم از اضطراب افتاده باشد
 میترسم از آن شب که چشمان قشنگت
 از لحظه های خوب خواب افتاده باشد
 یک شاخه گل لای کتابت مانده برجا
 ای وای اگر گل از کتاب افتاده باشد!!!
 پس میشود با آسمان جنگید وقتی
 از بارش باران و آب افتاده باشد
 اما تو میخواهی که با شاعر بجنگی
 حتی اگر از شعر ناب افتاده باشد؟
 مردی که خود را کشت هرگز نیست زنده
 حتی اگر دیگر طناب افتاده باشد...

سعیدشاد

مبتلا کرده است دل ها را به درد دوری اش
 نرگس پنهان من با مستی اش مستوری اش
 آه می دانم که ماه من سرک خواهد کشید
 کلبه ی درویشی ام را با همه کم نوری اش
 آسمانی سر به سر فیروزه دارد در دلش
 گوش ها مست تغزل های نیشابوری اش
 یک دم ای سرسبزی یک دست در صورت بدم
 تا بهاران دم بگیرد با گل شیپوری اش
 ماه می گردد به دنبال تو هر شب سو به سو
 آسمان را با چراغ کوچک زنبوری اش
 آنک آنک روح خنجر خورده ی فردوسی است
 لابلای نسخه ی سرخ ابو منصور اش
 بوسه نه جمع نقیضین است در لب های او
 روزگار تلخ من شیرین شده است از شوری اش
 گریبایی خانه ای می سازم از باران و شعر
 ابرهای آسمان ها پرده های توری اش

سعید بیابانکی

رابطه والدین و کودکان

بهداد محمدی

پیشگفتار

هیچ پدری به هنگام صبح بیدار نمی شود تا زندگی فرزندش را تیره سازد. هیچ مادری با خود نمی گوید: «امروز اگر فرصتی پیش آید بر سر بچه ام داد خواهم زد، از او ایراد خواهم گرفت، یا او را تحقیر خواهم کرد.» بر عکس، بسیاری از مادرها در آغاز روز تصمیم میگیرند: «امروز روزی صلح آمیز و پر از صفا و صمیمیت خواهد بود. نه داد و فریادی خواهد بود، نه بگو مگویی و نه زدو خوردی.» با وجود این، علی رغم نیات و مقاصد خوب، جنگ ناخواسته بار دیگر در می گیرد و ما بار دیگر درمی یابیم که سخنانی ناخواسته بر زبان آورده ایم و یا با لحنی حرف زده ایم که دوست نداشتیم.

همه والدین خواستار خوشبختی و رفاه و امنیت کودکانشان هستند. هیچکس عمداً کودکش را ترسو، کمرو، سهل انگار یا بی نزاکت بار نمی آورد. با این حال، بسیاری از کودکان در مرحله رشدشان خصوصیتی نامطلوب کسب میکنند و از داشتن احساس اطمینان و امنیت باز می مانند و نمیتوانند برای خودشان و دیگران احترامی قابل شوند. ما میخواهیم کودکان مودب باشند، اما آنها بی ادب می شوند؛ میخواهیم مرتب و پاکیزه باشند، اما درهم و برهم و شلخته میشوند؛ می خواهیم اعتماد به نفس داشته باشند، اما نا مطمئن بار می آیند؛ میخواهیم شاد و خرم باشند، اما می بینیم که نیستند.

هدف این نوشته کمک به والدین است تا اهدافی را که در مورد کودکانشان دارند بشناسند و روشهایی برای جامه عمل پوشاندن به این اهداف به دست آورند.

والدین با مشکلات معینی روبرو می شوند که برای از میان برداشتن این مشکلات راهها و روشهای ویژه ای وجود دارد؛ پند و اندرزهای پیش پا افتاده و قدیمی هیچ کمکی به والدین نمی کنند، پند و اندرزهایی همچون: «بچه ات را بیشتر دوست داشته باش»، «بیشتر به او توجه نشان بده» و «فرصت بیشتری به او بده».

نویسنده، در طول پانزده سال اخیر به طور انفرادی و به طور گروهی با والدین و کودکان کار کرده و نیز در راهنمایی و روان درمانی آنان فعالیتهایی صورت



کتاب نام برد. نویسنده هرگز مثالی ارائه نمی دهد که خواننده با آن نامأنوس باشد. هر مثالی که آورده می شود، به دور از زندگی واقعی نیست. مثالها همه به مواردی اشاره می کنند که پدران و مادران هر روز با آنها سروکار دارند. گویی دکتر گینات گفتگوهای هر روزه خانواده ها را ثبت و آنها را اصلاح کرده و پس از تبدیل به یک گفتگوی صحیح و اصولی، آن را پیش روی خواننده قرار داده است. خواننده به آسانی در می یابد که رفتار غلط کدام است و رفتار صحیح کدام، در نتیجه اصل مطلب به طور کامل به ذهن خواننده انتقال می یابد.

مطابقت آنچه که در این کتاب بیان شده است با آنچه که در زندگی واقعی وجود دارد، سبب گشته تا خواننده به نویسنده اعتماد کند و واژه ای از بکارگیری راه حلها نداشته باشد. چه بسا خوانندگانی که با مطالعه فصلهای این کتاب پیش خود گفته اند: ((راست می گوید، عیناً همین طور است. برای خود من هم اتفاق افتاده)).

خلاصه کتاب

رابطه والدین و کودکان

نوشته دکتر هایم جی. گینات / ترجمه سیاوش سرتیپی / انتشارات اطلاعات (چاپ بیستم - ۱۳۸۸)

مقدمه مترجم

[خلاصه] کتابی را که هم اکنون در دست دارید، یکی از چهار کتابی است که دکتر گینات در زمینه تعلیم و تربیت کودک به رشته تحریر درآورده است. شیوه ای که دکتر گینات در پیش می گیرد، درک و فهم مطالب را بسیار آسان می سازد. وی از تئوریهای پیچیده و تخصصی به کلی پرهیز کرده و با ساده نویسی، ارتباطی مستقیم با خواننده برقرار میکند. ارائه مفاهیم علمی به زبان ساده و قابل فهم، در واقع، یک نوع آشتی دادن دانش تخصصی با افراد غیر متخصص است و دکتر گینات بخوبی از عهده این کار بر آمده است. علاوه بر امتیاز ساده نویسی، می توان از بکارگیری مثالهای زنده در این

و حالا مثل یک نی نی کوچولو گریه می کنی، وای وای وای!

آنگاه کارول نگاهی سرد و بی روح به مادر کرد و به اتاقش گریخت و در را پشت سر خودش بست. این پیش آمد باید پایان خوشتر از این می‌داشت. با احساس کودک برخوردی جدی باید کرد، حتی اگر خود موقعیت، آنچنان که باید جدی نباشد. از دید مادر، جدایی پس از تعطیلات شاید بحرانی و مهم بحساب نیاید و نیازی به گریه کردن هم نداشته باشد، اما با این حال، واکنش او در برابر دخترش نمی‌بایست خالی از همدردی بود. مادر می‌توانست به خودش بگوید: «دخترم کارول غمگین و تحت فشار است، من اگر به او نشان بدهم که از علت ناراحتی و غمگین بودنش خبردارم، می‌توانم بهترین کمک را به او بکنم.» وی می‌توانست یکی از جملات زیر یا همه آنها را به دخترش بگوید:

بدون سوزی تنها خواهی بود.
تو همین الان هم دلت برایش تنگ شده است.
شما که این همه به هم خو گرفته اید، سخت است که از هم دور باشید.

سوزی که اینجا نیست لابد به نظرت می‌آید که خانه چیزی را کم دارد.

این نوع پاسخها باعث خواهد شد که رابطه ای صمیمی و نزدیک بین مادر و کودک ایجاد شود.

وقتی کودک احساس کند که او را درک می‌کنند، تنهایی و لطمه روحی اش محو خواهد شد. زیرا مادر او را درک می‌کند. برای روان ضربه دیده کودک، همدردی مادر در حکم یک نوع مرهم عاطفی است.

مهربانی و نزدیکی بین مادر و کودک ایجاد شود.

وقتی کودک احساس کند که او را درک می‌کنند، تنهایی و لطمه روحی اش محو خواهد شد. زیرا مادر او را درک می‌کند. برای روان ضربه دیده کودک، همدردی مادر در حکم یک نوع مرهم عاطفی است.

مهربانی و نزدیکی بین مادر و کودک ایجاد شود.

گفتگوهای بی حاصل

گفتگوهایی که والدین با کودکان دارند اغلب باعث یأس و نومیدی والدین میشوند، زیرا هیچ نتیجه ای از این صحبتها حاصل نمی‌شود، چنانکه در گفتگوی زیر نمایان است:

«کجا رفتی؟»

«بیرون.»

«چکار کردی؟»

«هیچ کار.»

والدینی که سعی میکنند منطقی باشند، بزودی پی می‌برند که این کار تا چه اندازه می‌تواند دشوار و طاقت فرسا باشد. چنانکه مادری می‌گفت: ((سعی میکنم با کودک منطقی رفتار کنم اما کاسه صبرم لبریز میشود و از کوره بدر میروم. به حرفهایم توجه نمی‌کند. فقط باید جیغ بکشم تا صدایم را بشنود و حرفم را گوش کند. امان از دست این بچه!))

مادر خجالت کشید؛ نگاهی سرزنش آمیز به پسرش کرد و فوراً گفت: درست نیست که آدم بگویی نقاشیهای به این قشنگی زشت هستند.

مربی کودکستان که به مفهوم اصلی سوال بروس پی برده بود، لبخندی زد و گفت: تو اینجا مجبور نیستی نقاشیهای قشنگ بکشی. اگر دوست داری، میتوانی نقاشیهای بد ترکیب هم بکشی. لبخندی از رضایت بر چهره بروس نمایان شد، چرا که برای این سوال پنهانی خود که «اگر پسری خوب نقاشی نکند چکارش میکنند؟» جوابی یافته بود.

سپس بروس ماشین آتش نشانی اسباب بازی را برداشت و ریاکارانه و خودبینانه پرسید: چه کسی این ماشین آتش نشانی را شکسته؟ مادرش پاسخ داد: آخر تو که اینجا کسی را نمی‌شناسی، پس چه فرقی به حالت میکند که بدانی چه کسی این کار را کرده؟

بروس برآستی علاقه ای به دانستن اسامی نداشت. او میخواست بداند با پسرانی که اسباب بازیها را میشکند، چگونه رفتار میشود. مربی که متوجه منظور اصلی بروس شده بود جواب مناسبی به او داد: اسباب بازیها را برای بازی ساخته اند و گاهی وقتها هم میشود که این اسباب بازیها بشکنند. از این اتفاق ها پیش می‌آید.

بروس که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

مربی که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

مربی که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

مربی که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

مربی که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

مربی که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

مربی که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

مربی که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

مربی که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

مربی که راضی به نظر می‌رسید و مهارتش در گفتگو، اطلاعات لازم را در اختیارش قرار داده بود با خود گفت: این خانم معلم زن خوبی است؛ زود عصبانی نمیشود، حتی اگر نقاشی زشت از آب دربیاید یا اسباب بازی بشکند. پس من نباید ترسی از او داشته باشم. اینجا جای قابل اطمینانی برای ماندن است. بروس برای مادرش دست تکان داد و خداحافظی کرد، و بعد به طرف مربی کودکستان رفت تا اولین روزش را در کودکستان شروع کند.

داده است. متن حاضر حاصل این تجربه پانزده ساله است و راهنمایی عملی است برای فایق آمدن بر وضعیت های روزانه و مشکلات روانی مربوط به والدین و کودکان؛ اظهار نظرهایی معین و راه‌لهایی ممتاز ارائه می‌کند؛ در عین حال که پند و اندرزهایی بخصوص به خواننده میدهد، اصولی اساسی و بنیادی را نیز برای راهنمایی والدین در کسب احترام متقابل و رعایت شئون در زندگی با کودکان مطرح می‌کند.

فصل اول

گفتگو با کودکان

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

سوالات کودکان و معانی پنهان این سوالات: گفتگو با کودکان هنری خاص است که اصول و مفاهیم ویژه خود را دارد. کودکان وقتی با کسی ارتباط برقرار میکنند، عمدتاً آنچه را که واقعا در نظر دارند، بیان نمی‌کنند. پیامهای کودکان غالباً جنبه رمزی دارد که برای درک این پیامها بایستی این جنبه رمز را درک کرد و کشف رمز انجام داد.

کودکان در گفتگو با والدین غالباً مقاومت نشان میدهند. آنها از اینکه کسی بیاید و دائماً نصیحتشان کند و از شان ایراد بگیرد و مرتب تذکر بدهد، نفرت دارند. آنها احساس می کنند که والدین آدمهای پرحرفی هستند.

*

«دیوید» هشت ساله به مادرش می گوید: «مامان، چرا هر وقت که سوال کوچکی از شما میکنم، جواب دراز و بی انتهایی تحویل می دهید؟» وی رازش را با دوستانش در میان میگذارد و میگوید: «به مادرم هیچ چیز نمی گویم، هیچ چیز کافی است سر صحبت را با او باز کنم و آنوقت با آن نطقهای طولانی خودش وقت بازی کردن مرا هدر دهد.»

اگر کسی مشتاقانه نظاره گر گفتگوی بین یک مادر و فرزند باشد و به حرفهایشان گوش دهد با کمال تعجب متوجه خواهد شد که هر یک از آنان تا چه اندازه کم به حرفهای یکدیگر توجه میکنند. این گفتگو به دو تک گفتار می ماند: یک تک گفتار از انتقاد و دستور العمل ها تشکیل می یابد و دیگری از عدم پذیرشها و دلیل تراشیها.

نمایش غم انگیز چنین «ارتباطی»، ناشی از عدم عشق و علاقه نیست، بلکه از عدم احترام سرچشمه میگیرد؛ و بوجود آمدن این نمایش غم انگیز به دلیل نبود هوش و ذکاوت هم نیست، بلکه بخاطر نبود مهارت است.

برای آنکه ارتباط ما با کودکان نا مفهوم نباشد و معانی و مفاهیمی در خود داشته باشد، طرز تکلم روزمره ما صرفاً کافی نیست. به منظور اینکه بتوانیم هم به کودکان برسیم و هم از یأس و نومیدی والدین بکاهیم به روش جدیدی در برقراری ارتباط و گفتگو با کودکان نیاز داریم.

روش جدید برقراری ارتباط با کودکان

اساس روش جدید برقراری ارتباط با کودکان را دو چیز تشکیل میدهد: **احترام و مهارت**. این روش جدید مستلزم این است که (الف) پیامها نباید به حس احترام کودک لطمه ای وارد سازند، همان گونه که به حس احترام والدین نباید لطمه بزنند و (ب) ابتدا باید تفاهمی متقابل بین والدین و کودک ایجاد شود و فقط پس از ایجاد این تفاهم است که پند و اندرز، راهنمایی و آموزش موثر واقع میشوند.

*

«اریک» نه ساله با حالتی بسیار عصبانی به خانه آمد، زیرا قرار بود با همکلاسیهایش دسته جمعی به

پیک نیک بروند که بارندگی برنامه را بهم زده بود. مادر تصمیم گرفت به روشی جدید گفتگو کند. او از بکارگیری جملات پیش پا افتاده که قبلاً فقط وضع را نهنجارتتر کرده بودند، خودداری کرد. جملاتی همچون: «گریه کردن برای برنامه پیک نیک بهم خورده هیچ دردی را دوا نمیکند.» «روزهای دیگری هم برای خوشی و تفریح هست.» «تو که میدانی بارندگی تقصیر من نبوده، پس چرا از دست من عصبانی هستی؟»

مادر اریک با خودش گفت: «پسرم از اینکه نتوانسته به پیک نیک برود، ناراحت و مأیوس شده. پسرم می خواهد با ابراز خشم نسبت به من، در این بد اقبالی مرا هم شریک کند و تسکین یابد.

به او حق می دهم که این طور ناراحت باشد. اگر احساساتش را درک کنم و به این احساسات احترام بگذارم، بهترین کمک را به او کرده ام.»

مادر: خیلی نا امید به نظر میرسی.

اریک: بله همین طور است.

مادر: تو خیلی دلت می خواست به این پیک نیک بروی؟

اریک: البته که دوست داشتم.

مادر: همه چیز آماده بود که این باران لعنتی بارید.

اریک: بله درست همین طور شد.

لحظه ای سکوت برقرار شد و سپس اریک گفت: «اشکالی ندارد مامان، حتماً که نباید امروز به پیک نیک میرفتم، باز هم فرصت می شود.»

حالت عصبانی اریک ظاهراً از بین رفته بود و او باقی بعد از ظهر در کارها کمک کرد. معمولاً هر بار که اریک به خانه می آمد همه اعضاء خانواده را غم و غصه فرا میگرفت. او دیر یا زود با یکی از آنها دعوا براه می انداخت و خلاصه همه اعضاء خانواده را اذیت می کرد و این جاروجنجال پایان نمی پذیرفت تا اینکه سرانجام شب دیر وقت به خواب میرفت و سروصدا می خوابید.

چه چیز خاصی در این برخورد جدید وجود دارد و اجزای سازنده و یاری کننده این برخورد چیست؟ وقتی کودک در اوج احساسات شدید خود قرار دارد گوشش به کسی بدهکار نیست. او نمی تواند پند و اندرز یا سخنان تسلی بخش یا انتقاد سازنده را بپذیرد. او از ما می خواهد که درکش کنیم و آن چرا که در آن لحظه بخصوص از درونش میگذرد، احساس نماییم. علاوه بر این، او می خواهد بدون اینکه مجبور باشد تمام تجربیات درونی اش را برایشان بازگو کند، مورد درک ما واقع شود. در

واقع این یک نوع بازی است که او در این بازی فقط اندکی از احساسش را برای ما آشکار میکند و محتاج آن است که باقی را خودمان حدس بزنیم.

وقتی کودک به ما میگوید: «آقا معلم کتکم زد» نباید از او بخواهیم که جزئیات تنبیه را هم برای ما توصیف کند و نیز نیازی نیست که بپرسیم «چکار کردی که کتک خوردی؟» «حتماً کاری کرده بودی که معلم کتک زد. بگو ببینم چکار کردی؟» حتی نباید بگوییم: «اوه متأسفم.» ما باید به کودکی که تنبیه شده است نشان بدهیم که می فهمیم متحمل چه درد و خجالتی شده است و از احساسات انتقام جویانه اش آگاهیم. چگونه میتوانیم بفهمیم که او چه احساسی دارد؟ به او نگاه می کنیم و به گفتارش گوش میدهم و همچنین از تجربه های عاطفی خودمان استفاده می کنیم. ما می دانیم کودکی که در میان جمعی از همسن و سالان خود خجل شده است، حالا چگونه باید احساس کند. بدین جهت، بایستی طوری حرف بزنیم که کودک بداند ما از حالی که داشته است آگاه و با خبریم.

هر یک از جمله های زیر می تواند مفید واقع شود:

«حتماً وضع خجالت آوری بوده است.»

«این وضع حتماً تو را عصبانی کرده است.»

«لا بد احساسات را بد جوری جریحه دار کرده است.»

«امروز روز بدی برای ت بود.»

وقتی به کودک بگوییم: «این احساسی که داری خوب نیست»، و یا او را متقاعد کنیم که او «هیچ دلیلی برای احساس خود ندارد»، نخواهیم توانست احساس ناراحتی شدید او را از بین ببریم. ممنوع اعلام کردن بیان احساس، ناراحتی شدید این احساس را از بین نمی برد؛ زمانی از شدت این احساس ناراحتی شدید کاسته می شود و آزاردهندگی اش را از دست می دهد که والدین این احساس کودکشان را با حس تفاهم و همدردی بپذیرند و آن را انکار نکنند.

اظهار فوق نه تنها در مورد کودکان صادق است بلکه در مورد بزرگسالان نیز مصداق دارد. برای تأیید این امر، گفتگوی زیر آورده شده است. این گفتگو میان رهبر یک گروه مشاوره والدین و سه تن از مادران صورت گرفته است:

رهبر گروه: صبح روزی را در نظر بگیرید که گویی همه چیز غلط از آب در می آید و هیچ کاری درست انجام نمی شود. از یک طرف تلفن زنگ می زند و از طرف دیگر، بچه گریه می کند و



شوهر هم برایتان بگوییم.

او نگاهی به نان سوخته می کند و بآرامی به شما می گوید: «عزیزم بگذار نشانت بدهم که چگونه نان را برشته کنی.»

خانم الف: اوه، نه تو را به خدا، این یکی از آن اولی هم بدتر است، باعث می شود آدم خودش را احمق حساب کند.

رهبر گروه: حالا ببینم این سه روش متفاوت در برخورد با موضوع نان سوخته چه کمکی در رفتار با کودکان به ما می کند.

خانم الف: می فهمم مقصودتان چیست. من همیشه به بچه ام می گویم: «تو دیگر بزرگ شده ای و باید بدانی، خوب حتماً این حرفهای من او را عصبانی می کند. معمولاً هم چنین می شود.

خانم ب: من همیشه به پسر من می گویم: «عزیزم بگذار نشانت بدهم که چگونه این یا آن کار را انجام بدهی.»

خانم پ: آن قدر از خودم انتقاد کرده اند که حالا فکر می کنم انتقاد کردن طبیعی است. درست همان حرفهایی را می زنم که وقتی بچه بودم مادرم علیه من می زد. به همین خاطر هم از مادرم متنفر بودم. من هیچوقت کاری را درست انجام نمی دادم و مادرم همیشه مجبورم می کرد کارها را دوباره انجام بدهم.

رهبر گروه: و حالا شما در می یابید که خودتان همان حرفها را به دخترتان می زنید؟ خانم پ: بله. من به هیچوجه این رفتار را دوست ندارم - وقتی این طور رفتار می کنم از خودم بدم می آید.

رهبر گروه: شما در جستجوی راههای بهتری برای گفتگو با کودکان هستید. خانم پ: بله، البته که هستم!

رهبر گروه: حال ببینیم از ماجرای آن نان سوخته چه درسی می توانیم بگیریم. چه چیزی کمک کرد که احساس علاقه و محبت جای احساس انزجار و تنفر را بگیرد؟

خانم ب: این واقعیت که کسی درکمان کرد.

خانم پ: اینکه کسی سرزنشمان نکرد.

خانم الف: و اینکه کسی نقش معلم سرخانه را برایمان بازی نکرد.

این نمونه نشان می دهد که واژه ها چه قدرتی در ایجاد دشمنی یا خشنودی دارند. نتیجه اخلاقی این ماجرا این است که پاسخهای ما (اعم از گفتارها و احساسها) می توانند تفاوتی آشکار و قطعی در محیط خانه مان بوجود آورند.

ادامه دارد

قبل از اینکه متوجه بشوید و بتوانید کاری بکنید می بینید که نان برشته سوخته است. شوهرتان نگاهی به دستگاه نان برشته کن کرده و می گوید: «ای داد بیداد! بالاخره کی خواهی توانست نان برشته درست کنی؟!» در این هنگام، واکنش شما چیست؟

خانم الف: دستگاه را پرت می کنم و می زنم تو کله اش.

خانم ب: به او می گویم: حضرت آقا لطف کنند و نان برشته خودشان را خودشان درست کنند!

خانم پ: آن قدر ناراحت می شوم که فقط می توانم بنشینم و زار زار گریه کنم.

رهبر گروه: حرفهای شوهرتان باعث می شود که چه احساسی نسبت به او داشته باشید؟

همه خانمها با هم: خشم، نفرت، انزجار.

رهبر گروه: آیا بعد از آن، مایل هستید که نان برشته دیگری درست کنید؟

خانم الف: دوباره نان برشته درست کنم؟! بله، درست می کنم، فقط یک کمی سم به اش می زنم!

رهبر گروه: وقتی شوهرتان به سرکار می رود، آیا خواهید توانست به آسانی بلند شوید و خانه را نظافت کنید؟

خانم الف: خیر، برای اینکه تمام روزم خراب می شود.

رهبر گروه: همان روز را در نظر داشته باشید: نان برشته سوخته است، اما شوهرتان نگاهی به اوضاع و احوال می کند و می گوید: «عزیزم، چه صبح پردردسری نصیب شده - گریه بچه، زنگ تلفن و حالا هم این نان سوخته.»

خانم الف: اگر شوهرم این حرف را به من بزند، از فرط خوشحالی سکنه می کنم!

خانم ب: احساس بسیار خوبی می کنم!

خانم پ: چنان احساس خوبی بهم دست می دهد که بغلش می کنم و میبوسمش.

رهبر گروه: چرا؟ آیا به خاطر اینکه گریه بچه هنوز ادامه دارد و نان برشته هنوز دارد می سوزد؟

هر سه خانم باهم: اینها که دیگر اهمیتی ندارند.

رهبر گروه: چه چیز سبب این تغییر رفتار است؟ خانم ب: می دانید، وقتی او ایراد نمی گیرد و وقتی می بینم که با من است نه علیه من، یک نوع احساس حق شناسی نسبت به او پیدا می کنم.

رهبر گروه: و وقتی شوهرتان می رود سرکار، آیا انجام کارهای خانه به نظرتان سخت می آید؟

خانم پ: خیر، خیر! تازه یک آواز شاد می خوانم و انجامشان می دهم.

رهبر گروه: حالا اجازه بدهید درباره نوع سوئی از

جهان در آتش

شلیک کرد.

دوشس سوفیا دوهوئنبورگ، همسر فردیناند درجا کشته شد و خود او نیز به فاصله ۱۰ دقیقه بر اثر جراحات درگذشت. گاوریلو و دیگر همدستانش دستگیر شدند. در روز ۲ ژوئیه سال ۱۹۱۴ میلادی ۳ نفر از آنها اعتراف کردند سلاح‌ها را توسط گاردهای مرزی صربستان دریافت کرده‌اند. دربار وین از صربستان خواست مسببین این سوءقصد مجازات شده و مقامات امپراتوری اتریش-مجارستان برای تحقیق عازم صربستان شدند. اما صربستان که از حمایت امپراتوری روسیه برخوردار بود، درخواست دربار وین را رد کرد.

صربستان درخواست منطقی دربار وین برای تحقیقات مستقل در مورد این حادثه را به پشت گرمی روسیه نمی‌پذیرد. در واقع نیکلای دوم تزار روسیه که با ناآرامی‌ها و آشوب‌های داخلی در امپراتوری اش مواجه بود تمایل داشت با به راه انداختن یک جنگ، افکار عمومی کشور را منحرف کرده و به آشوب‌های داخلی خاتمه دهد. اما نیکلای دوم نمی‌دانست نه تنها قاره اروپا با جنگی که جنگ جهانی اول نام گرفت به خاک و خون کشیده خواهد شد و روسیه در این جنگ به سختی شکست خواهد خورد، بلکه قبل از خاتمه جنگ بر اثر انقلاب روسیه تاج و تخت سلطنت را از دست داده و سلسله «رومانف» منقرض خواهد شد.

شرایط خاص جهان

اوضاع و شرایط کشمکش‌های ملی و اقتصادی باعث شیوع بدگمانی، بی‌اطمینانی و ناامنی در میان ملل اروپا در خلال سال‌های پیش از ۱۹۱۴ گردید. جستجو و تلاش برای امنیت به شکل «پیمان‌های سری» میان مللی که خود را در خطر تجاوز دشمن مشترک می‌دیدند در آمد. قدرت‌های بزرگ جهان بر رقابت با یکدیگر در دو جبهه صف‌آرایی نمودند و نتیجه آن جنگی شد که آغاز تحول تاریخ جدید و به عبارت دیگر، نخستین مرحله انحطاط اروپا گردید. قاره‌ای که در چهار قرن گذشته بر دیگر قاره‌های جهان پیروز گشته و آنها را صنعتی کرده بود.

پرداخته و با دادن اطلاعات و امکانات به آنها این جوانان را تشویق به اقدامات تروریستی می‌کرد. گاوریلو پرنسیپ و پنج نفر همدستانش پس از اطلاع از سفر ولیعهد اتریش به سارایوو موقعیت را برای ضربه زدن به امپراتور سالخورده اتریش فرانتز ژوزف اول که ۸۴ سال داشت، مناسب دیدند. در بامداد روز ۲۸ ژوئن ابتدا یک بمب به سوی خودروی حامل آرشیدوک فرانتز فردیناند و همسرش در یکی از خیابان‌های شهر سارایوو پرتاب شد که آسیبی به آنها وارد نکرد اما یک افسر همراه آنها بر اثر انفجار مجروح گردید. اندکی پس از این حادثه آرشیدوک و همسرش برای جویا شدن از وضع سلامتی این افسر بسوی بیمارستان حرکت کردند، اما راننده در انتخاب مسیر اشتباه کرد و وارد یک کوچه شد و سر یک پیچ از سرعت خود کاست.

گاوریلو پرنسیپ که پس از ترور ناموفق، از صحنه فرار کرده بود؛ در کوچه‌ای فرعی وارد یک کافه شد و به چگونگی گزارش عملیات شکست خورده خود فکر می‌کرد که ناگهان متوجه شد اتومبیل ولیعهد اتریش در مقابل کافه توقف کرده است. به سرعت از کافه خارج شد و با سلاح کمبری از فاصله‌ای بسیار نزدیک دو گلوله به سوی آنها

کمتر از یک قرن پیش در روز ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۴ میلادی «آرشیدوک فرانتز فردیناند» ولیعهد امپراتوری اتریش و همسرش «دوشس سوفیا دوهوئنبورگ» در شهر سارایوو توسط یک تروریست صرب به قتل رسید. قتل ولیعهد اتریش مانند جرقه‌ای بود که بشکه باروت اروپای بحرانی را منفجر کرد و حدود یک ماه بعد از این حادثه جنگ جهانی اول قاره اروپا را به خون و آتش کشید.

«گاوریلو پرنسیپ» و همدستانش از صرب‌های بوسنی و هرزگوین بودند که توسط سرهنگ «دیمیتروویچ» رئیس سرویس‌های اطلاعاتی صربستان برای انجام این سوءقصد تحریک شده بودند. بوسنی و هرزگوین ایالت سابق عثمانی تحت امر امپراتوری اتریش درآمده و در سال ۱۹۰۸ میلادی رسماً به خاک امپراتوری پیوسته بود.

صربستان به نام همبستگی اسلاوهای جنوبی ادعای مالکیت بر بوسنی و هرزگوین را داشت. سرهنگ دیمیتروویچ رئیس سرویس‌های اطلاعاتی صربستان در بلغراد یک سازمان مخفی تروریستی به نام «دست سیاه» را ایجاد کرده بود. این سازمان خواستار ادغام تمام سرزمین‌های اسلاوهای جنوبی در صربستان بود. این سازمان به جذب ملی‌گرایان جوان از قبیل گاوریلو پرنسیپ



علل اساسی

در این دوره ملل جهان نه تنها هر کدام از دیگری بیمناک بودند، بلکه حتی انتظار بروز جنگ را نیز داشتند و یک نیروی بین‌المللی که برای حل اختلاف قدرت کافی داشته باشد وجود نداشت. در جهانی که امنیت آن بر اثر اصطکاک منافع امپراتوری‌ها و کشمکش‌های بین‌المللی بر سر بازار فروش مواد خام و مستعمرات به خطر افتاده بود بستن پیمان‌های سری امری عادی گشته بود در ضمن ظهور نیروی پر قدرت ناسیونالیسم و بسیاری از دع‌وای بین‌المللی مانند دع‌وای ایتالیا نسبت به مستعمراتی در اتریش و ادعای دولت صربستان راجع به بوسنی و رقابت روسیه و اتریش - مجارستان بر سر بالکان از آن جمله بودند.

بحران‌های سیاسی (۱۹۰۵-۱۹۱۳)

وخیمترین بحران‌ها در «مراکش» و «بالکان» پیش آمده بود. ویلیام دوم در حالیکه به سلطه فرانسه در مراکش اعتراض داشت در سال ۱۹۰۵ سلطان مراکش را چون پادشاهی مستقل شناخت اما در کنفرانس الجزیره سال ۱۹۰۶ توافق نظر حاصل شد که باید در مراکش سیاست آشکاری زیر نظر دولت فرانسه برقرار باشد. در سال ۱۹۱۱ دولت آلمان بار دیگر به سلطه فرانسه در مراکش به شدت اعتراض کرد و نیز بر اثر پیدایش بحران‌هایی در بالکان در سال‌های ۱۹۰۸، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ وضع بحرانی گذشته شدت یافت. در سال ۱۹۰۸ دولت اتریش - مجارستان با وجود مخالفت روسیه الحاق بوسنی و هرزه گوین را اعلام داشت. در دوم اکتبر سال ۱۹۱۱ ایتالیا ایالت طرابلس ترکیه را اشغال نمود و در جنگ‌های بالکان در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ دولت‌های صربستان و مونتنگرو و بلغارستان و یونان با هم بر ضد ترکیه وارد جنگ شدند و سپس بر سر غنیمت‌های جنگی با یکدیگر به جنگ پرداختند.

علل مستقیم

در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۴ فرانسیس در شهر «سارایوو» ترور شد و دولت اتریش - مجارستان مجال یافت تا بار دیگر وزیر خارجه‌اش «کنت برشتولد» را مأمور کند تا ادعای سلطه خویش را بر سرزمین بالکان اظهار دارد و در ۱۳ ژوئیه سال ۱۹۱۴ اتمام حجتی به دولت صربستان داد و خاطر نشان ساخت که صربستان در امور قضایی و پلیسی خود تسلیم نظر دولت اتریش باشد.

ویلیام دوم قبلاً متعهد شده بود که از دولت اتریش درباره دع‌وایش هر چه باشد حمایت خواهد نمود. دولت صربستان ظرف ۴۸ ساعت که به وی فرصت داده شده بود پاسخ مسالمت آمیزی مشتمل بر پذیرش بیشتر پیشنهادها، بجز پیشنهاد همکاری مأمورین اتریشی در جلوگیری از تبلیغات ضد اتریشی تسلیم کرد و پیشنهاد کرد که تمام قضیه به دادگاه بین‌المللی لاهه ارجاع شود اما همزمان خود به حالت آماده باش در آمد ولی با رد آن از طرف اتریش و حمله آن به صربستان در ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول رسماً آغاز شد.

تلفات جنگ جهانی اول

متفقین	متحدین	کشته
۵،۵۲۵،۰۰۰ نفر	۴،۳۸۶،۰۰۰ نفر	
۱۲،۸۳۱،۵۰۰ نفر	۸،۳۸۸،۰۰۰ نفر	زخمی
۴،۱۲۱،۰۰۰ نفر	۳،۶۲۹،۰۰۰ نفر	ناپدید

جنگ جهانی اول با نام‌های جنگ جهانگیر یکم، نخستین جنگ جهانی، جنگ بزرگ و جنگ برای پایان همه جنگ‌ها نیز شناخته می‌شود. یک نبرد جهانی که از ماه اوت ۱۹۱۴ تا نوامبر ۱۹۱۸ رخ داد. بدون هیچ زمینه کشمکشی، سربازان بسیاری برای جنگ تجهیز و مناطق بسیاری درگیر جنگ شدند. پیش از این، هیچ وقت تلفات هیچ جنگی به این اندازه زیاد نبوده است. سلاح‌های شیمیایی برای نخستین بار در این جنگ استفاده شدند. برای نخستین بار، به طور انبوه مناطق غیرنظامی از آسمان بمباران شدند و نیز برای نخستین بار در این قرن کشتار غیرنظامیان در سطحی گسترده در طول جنگ رخ داد. این جنگ به خاطر شیوه نبرد، به «جنگ سنگری» نیز معروف است. جنگ جهانی اول از مهم‌ترین اتفاقات تاریخ بشر است و به طور مستقیم و غیر مستقیم نقش بزرگی در تعیین تاریخ قرن بیستم داشته است. این جنگ، پایانی بر نظام‌های سلطنت مطلقه در اروپا بود و باعث انقراض چهار امپراتوری اتریش - مجارستان، آلمان، عثمانی و روسیه تزاری و سلسله‌های هوهنزلرن، هابسبورگ، عثمانی و رمانوف شد. همه این امپراتوری‌ها از زمان جنگ‌های صلیبی بر سر قدرت بودند. اکثر تاریخ‌نویسان معتقدند که عدم موفقیت مذاکرات پس از جنگ و «معاهده ورسای» و تحمیل غرامت‌های بسیار به آلمان و دیگر دول شکست خورده، باعث رشد فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان و زمینه‌ی آغاز جنگ جهانی

دوم شد. این جنگ همچنین کاتالیزوری برای انقلاب روسیه بود که بعدها جهان را تحت تأثیر قرار داد و از چین تا کوبا انقلاب‌های کمونیستی را دامن زد و از طرفی زمینه‌ی تبدیل روسیه به یک ابرقدرت جهانی و آغاز جنگ سرد با آمریکا را در برداشت. نابودی امپراتوری عثمانی در شرق باعث پیدایش دولت جدیدی به نام «ترکیه» شد. در اروپای مرکزی دول جدیدی همچون چک اسلواکی و یوگسلاوی زاده شدند و دولت لهستان مجدداً شکل گرفت.

جنگ عظیمی در اروپا بین آلمان، رهبر دول محور، و نیروهای متفقین به رهبری فرانسه و بریتانیا در گرفت. دول محور که عبارت بودند از امپراتوری آلمان به رهبری «قیصر ویلیام دوم» (۱۹۴۱ - ۱۸۵۹م)، و امپراتوری اتریش - مجارستان، بلغارستان و امپراتوری عثمانی نیز به نفع آنها می‌جنگیدند. آلمان تا آن زمان قوی‌ترین قدرت نظامی جنگ محسوب می‌شد.

تا مدت‌ها هیچ یک از دو طرف نتوانستند به پیروزی کامل دست یابند و جنگ تا چهار سال به طول انجامید. پیش از پیروزی متفقین حدود ۱۰ میلیون نفر کشته شدند. در ژوئن ۱۹۱۸ آمریکا به نفع متفقین وارد جنگ شد این در حالی بود که آنها در حال پیروزی بودند. ظاهراً آمریکاییها صبر کرده بودند تا نشانه‌های پیروزی ظهور کنند و برای جمع‌آوری غنائم وارد جنگ شود. اتفاقی که عیناً در جنگ جهانی دوم نیز تکرار شد.

۳ ماه بعد در سپتامبر ۱۹۱۸ بلغارستان در خواست صلح کرد. در نوامبر همان سال اتریش، آلمان و سپس مجارستان و ... قرار داد صلح را امضا کردند. اما با دولت عثمانی توافقی حاصل نشد و امپراتوری عثمانی از هم پاشید. بدین ترتیب پس از پایان این جنگ، در سال ۱۹۱۹ و در کنفرانسی در پاریس «معاهده ورسای» امضا شد و غرامت‌های بسیار سنگینی بر بازندگان جنگ تحمیل شد.

جنگ جهانی اول یادآور مخوف‌ترین جنگ تاریخ است. نبردی که آن نیز حدود ۴ سال گریبانگیر ایرلند و انگلستان بود. در این جنگ ایرلند یک سوم جمعیت خود را از دست داد. انگلیسی‌ها در طول جنگ با سرهای بریده زنان ایرلندی فوتبال بازی می‌کردند.

منبع:

- مسئله ایرلند - حسین الهی
- لولای سه قاره - شمس‌الدین رحمانی
- ویکپدیا

بیل گیتس ثروتمندتر است یا...؟

دوست

دوست، تقدیر گریزناپذیر ما نیست. برادر خواهر پسر خاله و دختر عمو نیست که آش کشک خاله باشد. دوستی انتخاب است. انتخابی دو طرفه که حد و مرز و نوع آن به وسیله همان دو نفری که این انتخاب را کرده اند تعریف می شود. با دوستانمان میتوانیم از همه چیز حرف بزنیم و مهم تر آنکه می توانیم از هیچ چیز حرف نزنیم و سکوت کنیم. با دوستانمان میتوانیم درد دل کنیم و مهم تر آنکه می شود درد دل هم نکرد و بدانیم که می داند. از دوستانمان می توانیم پول قرض بگیریم و اگر مدتی بعد او پول خواست و نداشتیم با خیال راحت بگوییم نداریم. و اگر مدتی بعد تر دوباره پول احتیاج داشتیم و او داشت دوباره قرض بگیریم. با دوستانمان میتوانیم بگوییم: امشب بیا خونه ما دلگرفته و اگر شبی دیگر زنگ زد و خواست به خانه مان بیاید و حوصله نداشتیم بگوییم: امشب نیا حوصله ندارم. با دوستانمان می توانیم بخندیم می توانیم گریه کنیم می توانیم رستوران برویم و غذا بخوریم می توانیم بی غذا بمانیم و گرسنگی بکشیم می توانیم شادی کنیم می توانیم غمگین شویم میتوانیم دعوا کنیم. می توانیم در عروسی خواهر و برادرش لباس های خوبمان را بپوشیم و فکر کنیم عروسی خواهر و برادر خودمان است. و اگر عزیزی از عزیزان دوستانمان مرد لباس سیاه بپوشیم و خودمان را صاحب عزا بدانیم. با دوستانمان میتوانیم قدم بزنیم می توانیم نصف شب زنگ بزنیم و بگوییم: پاشو بیا اینجا و اگر دوستانمان پرسید چی شده؟ بگوییم: حرف نزن فقط بیا. و وقتی دوستانمان بی هیچ حرفی آمد خیالمان راحت باشد که در این دنیا تنها نیستیم با دوستانمان می توانیم حرف نزنیم کاری نکنیم جایی نرویم و فقط از اینکه هستند خوشحال و خوشبخت باشیم.

سروش صحت

گفتم: می دانی با توجه کار دارم، میخواهم محبتی که به من کرده ای را جبران کنم.

گفت: چگونه؟

گفتم: هر چیزی که بخوای به تو می دهم.

گفت: هر چی بخواهم به من میدهی؟

گفتم: هرچی که بخوای.

گفتم:

من به ۵۰ کشور آفریقایی وام داده ام به اندازه تمام آنها به تو می بخشم.

گفت: آقای بیل گیتس نمیتوانی جبران کنی.

پرسیدم: چرا؟

پسر سیاه پوست گفت: فرق من با تو در این است که من در اوج نداشتنم به تو بخشیدم ولی تو در اوج داشتنت میخواهی ببخشی و این چیزی را جبران نمیکند.

بیل گیتس میگوید: «همواره احساس میکنم ثروتمندتر از من کسی نیست جز این جوان ۳۲ ساله سیاه پوست!»

از بیل گیتس پرسیدند از تو ثروتمندتر هم هست؟ در جواب گفت بله فقط یک نفر. پرسیدند چه کسی؟

در جواب گفت: «سالها پیش زمانی که از اداره اخراج شده بودم و تازه اندیشه‌ی طراحی میکروسافت را در ذهنم پی ریزی می کردم، در فرودگاهی در نیویورک قبل از پرواز، چشمم به نشریه ها و روزنامه ها افتاد. از تیتراژ یک روزنامه خیلی خوشم آمد، دست در جیبم بردم که روزنامه را بخرم دیدم که پول خرد ندارم و خواستم منصرف شوم که دیدم یک پسر بچه سیاه پوست روزنامه فروش وقتی این نگاه پر توجه مرا دید گفت این روزنامه گفتم آخه من پول خرد ندارم گفت: مهم نیست. برای خودت بخشیدمش به خودت.

سه ماه بعد بر حسب تصادف توی همون فرودگاه و همون سالن پرواز چشمم به یک مجله خورد دست به جیبم بردم و باز دیدم پول خرد ندارم باز همان پسر بچه گفت: این مجله را بردار برای خودت، گفتم پسر جان چند وقت پیش یک روزنامه به من بخشیدی. هر کسی بیاد اینجواتو دچار این مسئله شوی چنین کاری میکنی؟! »

پسره گفت: بله. من دلگرم میخوام ببخشم از سود خودم می بخشم.

این جمله و نگاه پسر در ذهن من ماند با خودم گفتم خدایا این بر مبنای چه احساسی این طور حرف می زند.

زمانی که به اوج قدرت رسیدم تصمیم گرفتم این فرد را پیدا کنم و گذشته را جبران کنم. گروهی تشکیل دادم بعد از ۱۹ سال گفتم که بروید و کسی را که در فلان فرودگاه روزنامه می فروخت، پیدا کنید. یک ماه و نیم مطالعه کردند و متوجه شدند یک فرد سیاه پوست است که الان در بان یک سالن تئاتر است. او راه اداره دعوت کردند. از او پرسیدم مرا می شناسی. گفت: بله، جناب عالی آقای بیل گیتس معروفید که دنیا میشناسدتان. سالها پیش زمانی که تو پسر بچه بودی و روزنامه می فروختی... ما جرا را تعریف کردم. گفت که طبیعی است. این حس و حال من است.



دوست:

پیرمرد به من نگاه کرد و پرسید چند تا دوست داری؟
گفتم چرا بگم ده یا بیست تا...

جواب دادم فقط چند تایی

پیرمرد آهسته و به سختی برخاست و در حالیکه سرش
راتکان می داد گفت

تو آدم خوشبختی هستی که این همه دوست داری

ولی در مورد آنچه که می گویی خوب فکر کن

خیلی چیزها هست که تو نمی دانی

دوست، فقط کسی نیست که توبه او سلام می کنی

دوست دستی است که تو را از تاریکی و ناامیدی بیرون
می کشد

درست وقتی دیگرانی که تو آنها را دوست می نامی

سعی دارند تو را به درون ناامیدی و تاریکی بکشند

دوست حقیقی کسی است که نمی تواند تو را رها کند

صدائی است که نام تو را زنده نگه می دارد حتی زمانی

که دیگران تو را به فراموشی سپرده اند

اما بیشتر از همه دوست یک قلب است. یک دیوار

محکم و قوی در ژرفای قلب انسان ها

جایی که عمیق ترین عشق ها از آنجا می آید

پس به آنچه می گویم خوب فکر کن زیرا تمام حرفه‌هایم
حقیقت است

فرزندم یکبار دیگر جواب بده چند تا دوست داری؟

سپس مرا نگریست و درانتظار پاسخ من ایستاد

با مهربانی گفتم: اگر خوش شانس باشم، فقط یکی و
آن تو هستی

بهترین دوست کسی است که شانه هایش رابه تو می

سپارد و وقتی که تنها هستی تو را همراهی می کند و

در غمها تو را دلگرم می کند. کسی که اعتمادی راکه به

دنبالش هستی به تو می بخشد. وقتی مشکلی داری آن

راحل می کند و هنگامی که احتیاج به صحبت کردن

داری به تو گوش می سپارد و بهترین دوستان عشقی

دارند که نمی توان توصیف کرد، غیرقابل تصورات

چقدر خداوند بزرگ است

درست زمانی که انتظار دریافت چیزی را از او نداری

بهترینش را به تو ارزانی می دارد

آسمان جای عجیبیست نمی دانستم

عاشقی کار غریبیست نمی دانستم

عمر مدیون نفس نیست نمی دانستم

عشق کار همه کس نیست نمیدانستم

ما واقعاچند تا دوست داریم؟

آیا می دانستید چرا پشت سر مسافر آب بر زمین می ریزند؟

را تعیین سازد. عمر در گوشه‌ای از مسجد خفته و
تازیانهای زیر سر خود گذاشته بود. هرزمان، پس از
ورود به مسجد، نگاهی به اطراف انداخت و پرسش
کرد: «پس امیرالمؤمنین کجاست؟» تازیهای
نگهبان به عمر اشاره‌ای کردند و پاسخ دادند:
«مگر نمی بینی، آن امیرالمؤمنین است.»

... سپس عمر از خواب برخاست. عمر نخست
کمی با هرزمان گفتگو کرد و سپس فرمان داد،
او را بکشند. هرزمان درخواست کرد، پیش از
کشته شدن به او کمی آب آشامیدنی بدهند. عمر
با درخواست هرزمان موافقت کرد و هنگامی که
ظرف آب را به دست هرزمان دادند، او در آشامیدن
آب درنگ کرد. عمر سبب این کار را پرسش نمود.
هرزمان پاسخ داد، بیم دارد، در هنگام نوشیدن آب،
او را بکشند. عمر قول داد تا آن آب را ننوشد،
کشته نخواهد شد. پس از اینکه هرزمان از عمر
این قول را گرفت، آب را بر زمین ریخت. عمر نیز
ناچار به قول خود وفا کرد و از کشتن او درگذشت.
این باعث بوجود آمدن فلسفه ای شد که با ریختن
آب بر زمین، یعنی زندگی دوباره به شخصی داده
می شود تا مسافر برود و سالم بماند.

هرزمان در سمت فرمانداری خوزستان انجام
وظیفه می کرد. هرزمان که یکی از فرمانداران
جنگ قادسیه بود. بعد از نبردی در شهر شوشتر
و زمانی که هرزمان در نتیجه خیانت یک نفر با
وضع ناامید کننده روبرو شد، نخست در قلعه‌ای
پناه گرفت و به ابوموسی اشعری، فرمانده تازیها
آگاهی داد که هر گاه او را امان دهد، خود را تسلیم
وی خواهد کرد. ابوموسی اشعری نیز موافقت کرد
از کشتن او بگذرد و وی را به مدینه نزد عمر بن
الخطاب بفرستد تا خلیفه درباره او تصمیم بگیرد. با
این وجود، ابوموسی اشعری دستور داد، تمام ۹۰۰
نفر سربازان هرزمان را که در آن قلعه اسیر شده
بودند، گردن بزنند. (البلاذری، فتوح البلدان، به
تصحیح دکتر صلاح‌الدین المنجد (قاهره: ۱۹۵۶)،
صفحه ۴۶۸)

پس از اینکه تازیها هرزمان را وارد مدینه کردند، ...
لباس رسمی هرزمان را که ردائی از دیبای زربفت
بود که تازیها تا آن زمان به چشم ندیده بودند، به
او پوشاندند و تاج جواهرنشان او را که «آذین» نام
داشت بر سرش گذاشتند و وی را به مسجدی که
عمر در آن خفته بود، بردند تا عمر، تکلیف هرزمان



دست‌ها

و به آرامی گفت: نه برادر، من نمی‌توانم به نورنبرگ بروم، دیگر خیلی دیر شده، بین چهار سال کار در معدن چه بر سر دستانم آورده، استخوان انگشتانم چندین بار شکسته و در دست راستم درد شدیدی را حس می‌کنم، به طوری که حتی نمی‌توانم یک لیوان را در دستم نگه دارم. من نمی‌توانم با مداد یا قلم مو کار کنم، نه برادر، برای من دیگر خیلی دیر شده...

بیش از ۴۵۰ سال از آن قضیه می‌گذرد. هم اکنون صدها نقاشی ماهرانه آلبرشت دورر قلمکاری‌ها و آبرنگ‌ها و کنده کاری‌های چوبی او در هر موزه بزرگی در سراسر جهان نگهداری میشود.

یک روز آلبرشت دورر برای قدردانی از همه سختی‌هایی که برادرش به خاطر او متحمل شده بود، دستان پینه بسته برادرش را که به هم چسبیده و انگشتان لاغرش به سمت آسمان بود، به تصویر کشید. او نقاشی استادانه اش را صرفاً دست‌ها نام گذاری کرد اما جهانیان احساساتش را متوجه این شاهکار کردند و کار بزرگ هنرمندانه او را «دستان دعا کننده» نامیدند.

این اثر خارق‌العاده را مشاهده کنید.



اندیشه کنید و به خاطر بسپارید که مسلمانان با حمایت دیگران تحقق می‌یابند.

و برای ۴ سال به طور شبانه روزی کار کرد تا برادرش را که در آکادمی تحصیل می‌کرد و جزء بهترین هنرجویان بود حمایت کند. نقاشی‌های آلبرشت حتی بهتر از اکثر استادانش بود. در زمان فارغ التحصیلی او درآمد زیادی از نقاشی‌های حرفه‌ای خودش به دست آورده بود.

وقتی هنرمند جوان به دهکده اش برگشت، خانواده دورر برای موفقیت‌های آلبرشت و برگشت او به کانون خانواده پس از ۴ سال یک ضیافت شام برپا کردند. بعد از صرف شام آلبرشت ایستاد و یک نوشیدنی به برادر دوست داشتنی اش برای قدردانی از سال‌هایی که او را حمایت مالی کرده بود تا آرزویش برآورده شود، تعارف کرد و چنین گفت: آلبرت، برادر بزرگوام حالا نوبت توست، تو حالا می‌توانی به نورنبرگ بروی و آرزویت را تحقق بخشی و من از تو حمایت می‌کنم.

تمام سرها به انتهای میز که آلبرت نشسته بود برگشت. اشک از چشمان او سرازیر شد. سرش را پایین انداخت و به آرامی گفت: نه! از جا برخاست و در حالی که اشک‌هایش را پاک می‌کرد به انتهای میز و به چهره‌هایی که دوستشان داشت، خیره شد



این داستان به قرن ۱۵ بر می‌گردد. در یک دهکده کوچک نزدیک نورنبرگ خانواده‌ای با ۱۸ فرزند زندگی می‌کردند. برای امرار معاش این خانواده بزرگ، پدر می‌بایستی ۱۸ ساعت در روز به هر کار سختی که در آن حوالی پیدا می‌شد تن می‌داد.

در همان وضعیت اسفناک آلبرشت دورر و برادرش آلبرت (دو تا از ۱۸ فرزند) رویایی را در سر می‌پروراندند. هر دوشان آرزو می‌کردند نقاش چیره دستی شوند، اما خیلی خوب می‌دانستند که پدرشان هرگز نمی‌تواند آن‌ها را برای ادامه تحصیل به نورنبرگ بفرستد.

یک شب پس از مدت زمان درازی بحث در رختخواب، دو برادر تصمیمی گرفتند. با سکه قرعه انداختند و بازنده می‌بایست برای کار در معدن به جنوب می‌رفت و برادر دیگرش را حمایت مالی می‌کرد تا در آکادمی به فراگیری هنر بپردازد، و پس از آن برادری که تحصیلش تمام شد باید در چهار سال بعد برادرش را از طریق فروختن نقاشی‌هایش حمایت مالی می‌کرد تا او هم به تحصیل در دانشگاه ادامه دهد...

آن‌ها در صبح روز یک شنبه در یک کلیسا سکه انداختند. آلبرشت دورر برنده شد و به نورنبرگ رفت و آلبرت به معدن‌های خطرناک جنوب رفت

درمان‌های جراحی چاقی

(چاقی چیست؟)



دکتر فرهود صدرالسادات

انواع شیوه‌های جراحی برای درمان چاقی:

۱. اعمال جراحی محدود کننده حجم (Restrictive)
 - حلقه ی تنگ کننده ی معده یا Gastric banding
 - جراحی ترمیمی کم کننده ی حجم معده همراه با حلقه Vertical Banded Gastroplasty
 - جراحی گاسترکتومی آستینی Sleeve gastrectomy
 ۲. اعمال جراحی کاهش دهنده جذب غذا (Malabsorbative)
 - انتقال مسیر صفراوپانکراس
 ۳. اعمال جراحی ترکیبی که از دو حالت فوق باهم استفاده می شود
 - بای پس معده Gastric Bypass
- در اینجا ابتدا دو شیوه جراحی که در ایران متداول است بیان می شود و در پایان اشاره ای به شیوه ی نوین کاهش وزن اشاره میشود.

فرهپی یا چاقی یک بیماری است که اضافه وزن غیر طبیعی بدن تعریف می‌شود و اثرات بسیار مخربی (فشار خون بالا، دیابت، اختلال چربی های خون، بیماریهای قلبی، سکنه ی مغزی، آرتروز مفاصل، قطع تنفس در هنگام خواب، بعض از سرطانها مانند کیسه ی صفرا، کبد چرب و ...) بر روی انسان طبیعی دارد.

معیار تشخیص چاقی: شاخص توده بدن، معیار مناسبی برای تعیین وزن مناسب شماست و از تقسیم وزن (بر حسب کیلوگرم) بر توان دوم قد (بر حسب متر) بدست می آید.

اگر شاخص توده بودن شما بین ۱۸/۵ تا ۲۵ باشد، در محدوده نرمال هستید، اگر این عدد بین ۲۵ تا ۳۰ باشد، اضافه وزن دارید. اگر عدد به دست آمده بیشتر از ۳۰ باشد، چاق هستید. چاقی هم درجه بندی می‌شود:

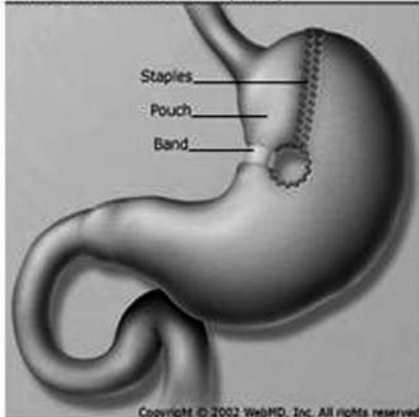
- بین ۳۰ تا ۳۵: درجه یک

- بین ۳۵ تا ۴۰: درجه دو

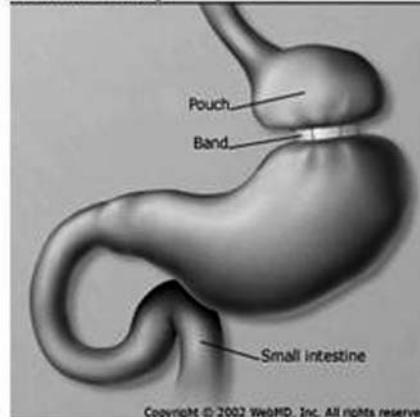
- بیشتر از ۴۰: چاقی درجه سه یا مفرط یا مرضی برای درمان چاقی از شیوه های مختلف استفاده می شود که استفاده از رژیم غذایی کم کالری و نیز ورزش شایعترین آنها می باشد. با توجه به اینکه در بسیاری از موارد این شیوه ها برگشت پذیرند دخالت جراحی برای درمان چاقی برای عده ای توصیه می شود.

در واقع افراد ۱۸ تا ۵۵ سال که BMI (شاخص توده بدنی) آنها بالای ۴۰ باشد و یا بیماری که یکی از عوارض چاقی مفرط را داشته و BMI آنها بالای ۳۵ باشد کاندید این عمل جراحی هستند. بیماران باید از سلامت کامل جسمی و روحی روانی برخوردار بوده و مشکل بیماری قلبی عروقی حاد نداشته و بیماریهای مزمن وعفونی نیز نداشته باشند.

Vertical Banded Gastroplasty



Gastric Banding



Adjustable Gastric Band (AGB)



Roux-en-Y Gastric Bypass (RYGB)



Vertical Sleeve Gastrectomy (VSG)



Biliopancreatic Diversion With a Duodenal Switch (BPD-DS)

حلقه تنگ کننده دور معده:

با لاپاروسکوپ کار گذشته میشود شامل کار گذاری یک کمر بند نیم اینچی دور قسمت فوقانی معده است که ایجاد یک کیسه کوچک با دهانه خروجی ثابت مینماید. حلقه قابل تنظیم را میتوان با تزریق مایع استریل تنظیم نمود بطوری که وقتی مایع اضافه میشود دهانه خروجی کیسه معدی کوچکتر شده و در مقابل خروج غذا از معده ممانعت میکند.

در روش گاستریک بندینگ جراح با ایجاد ۴ یا ۵ شکاف به قطر کمتر از یک سانتیمتر بر روی شکم (به جای برش ۲۰ تا ۳۰ سانتیمتری بر روی شکم در جراحی باز) ابزارها و دوربین لاپاروسکوپی خود را به داخل شکم عبور داده و با کمترین عارضه و تهاجم ممکن، ایمپلانت (بند) را به دور جدار خارجی معده به صورت حلقه جاگذاری می نماید. بدین ترتیب، عملاً معده به دو قسمت تقسیم شده و از آن پس بخش فوقانی معده به عنوان معده اصلی شمرده میشود و در نتیجه بدون بدون برش یا دوخت و دوز حجم معده کاهش می یابد به صورتی که بیمار پس از صرف مقدار کمی غذا احساس سیری مینماید و همچنین وجود بند باعث کندی عبور غذا میشود که آنهم موجب احساس سیری میشود. به همین دلایل زمان سیری نیز پایدار بوده و بیمار به مدت طولانی تری میل به غذا نداشته و لاغر میشود

در مورد گاستریک بندینگ بیماران معمولاً بین ۱ تا ۲ روز در بیمارستان می مانند و یک هفته بعد از عمل می توانند فعالیت های روزمره خود را از سر بگیرند. اغلب بیماران ۵-۶ ساعت پس از عمل قادر به راه رفتن بوده و تنها یک روز پس از عمل در بیمارستان بستری هستند و پس از دو هفته میتوانند به صورت معمول و کنترل شده از مواد غذایی متنوع استفاده نمایند. بعد از عمل بیماران باید یکسری عادات جدید غذایی را یاد بگیرند. ممکن است چند روز بعد از عمل دچار حالت تهوع شوند. تا ۳ روز بعد از عمل و در بیمارستان فقط حجم کمی از مایعات صاف شده به آهستگی شروع شده و غذاهای جامد نمی توانند تا زمانی که مایعات شروع نشده مصرف شوند. مصرف غذاهای جامد و نیمه خشک بصورت تدریجی و با مقدار کم پس از تحمل رژیم مایعات صاف شده در روزهای آتی بعد از عمل ممکن خواهد شد. در ابتدا بیماران حداکثر بین ۴ تا ۵ قاشق می توانند غذاهای جامد مثل برنج بخورند. خوردن باید به آهستگی صورت

گرفته و لقمه غذا باید حداقل ۲۰-۱۵ بار جویده شود و پس از قاطی شدن آن با بزاق به آرامی قورت داده شود چنانچه بیماران حالت تهوع داشته باشند نباید غذاهای جامد مصرف نمایند.

مزایا:

- * کمترین اثر برش را بر روی پوست داشته که از نظر سلامت بیمار و زیبایی وی حائز اهمیت می باشد.
- * موجب اشکال یا نقص در کارکرد هیچ یک از دستگاہها و ارگانهای بدن نمی شود.
- * اندازه بند را می توان بر اساس رژیم غذایی و روند کاهش وزن بیمار تنظیم کرد.
- * این عمل قابل برگشت بوده بیمار همیشه شانس استفاده از روشهای دیگر را دارد.

معایب:

- * این نوع عمل نیاز به ویزیت های مکرر برای تنظیم حلقه و یا اطلاع از موقعیت آن، تغییراساسی در مدل تغذیه بیمار، پیگیری وضعیت بیمار در مقاطع مختلف دارد.
- * جابجایی حلقه در اثر استفراغ یا بدلیل عدم مصرف صحیح مواد غذایی پدیده ای رایج است.
- * کاهش وزن ناکافی در ۱۵ تا ۲۰ درصد موارد دیده میشود.
- * پس از مدتی تمایل به شیرینی خوردن در بیمار بوجود می آید.

عمل بای پس معده:

با این شیوه میزان دریافت کالری از طریق غذاها

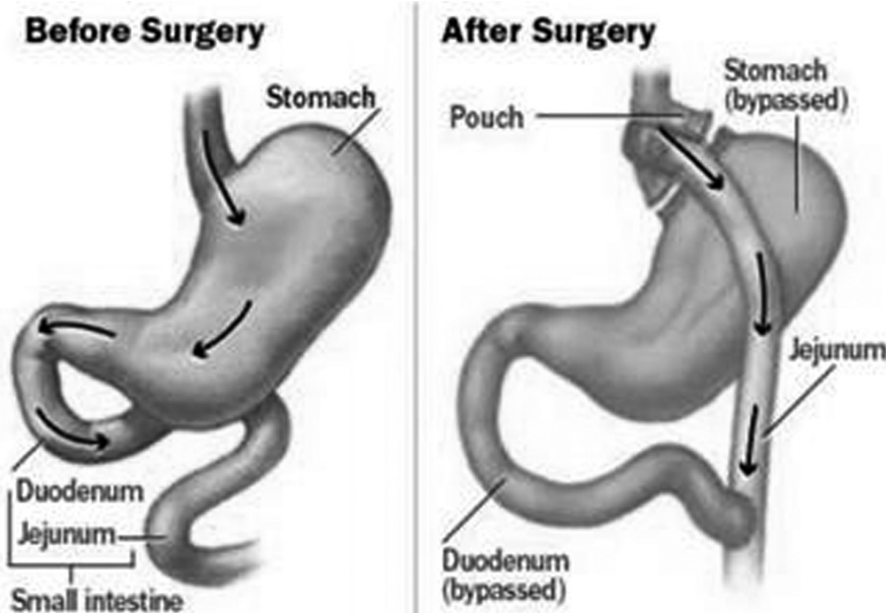
محدود می شود. این شیوه جراحی، به خاطر عوارض کمتر، ترجیح داده می شود و در ایالات متحده در حال حاضر بیشتر از آن استفاده می شود. اگر این جراحی با ورزش و رژیم غذایی سالم همراه شود، کاهش وزن طولانی مداوم و بی برگشت را تضمین خواهد کرد.

نکته مهم این است که عمل میانبر زدن معده، برای هر شخصی که اضافه وزن یا چاقی دارد، مناسب نیست. از آنجا که هر جراحی عوارض و خطراتی همراه دارد، نخست باید از شیوه های راحت تر و بی دردسزتر کاهش وزن استفاده شود.

به طوری که گفته شد، تنها کسانی که بسیار چاق هستند، یعنی شاخص توده بدنشان بیشتر از ۴۰ باشد یا شاخص بین ۳۵ تا ۴۰ به همراه مشکلات طبی داشته باشند، باید به جراحی فکر کنند.

رایج ترین شیوه جراحی، شیوه ای به نام رو ان وای Roux-en-Y است، در این شیوه قسمت کوچکی از قسمت فوقانی معده از مابقی معده جدا می شود و این قسمت، به روده باریک دوخته می شود. در نتیجه، غذای خورده شده، معده را میانبر می زند و به جای اینکه وارد معده و سپس قسمتی از روده باریک به نام دوازدهه شود، مستقیماً وارد قسمت دوم روده باریک می شود.

به این ترتیب بیشتر غذا به جای جذب شدن در بدن، دفع می شود. این شیوه، کمترین میزان عوارض جانبی را دارد و همان طور که گفته شد، بیشتر از همه استفاده می شود.



شطنج



این عکس یکی از کهن ترین مجموعه های شطنج را نشان می دهد که در نیشابور کشف شده و متعلق به سده ی دوازدهم میلادی یعنی حدود نهصد سال پیش است. این مجموعه اکنون در موزه ی متروپولیتن نیویورک قرار دارد. بر اساس منابع ادبی و نیز آثار باستانی یافته شده ریشه ی شطنج به سرزمین هند بازمی گردد. از سال ۶۰۰ پس از میلاد رد پای شطنج در ایران دیده می شود.

فردوسی در شاهنامه ریشه ی اختراع شطنج را سوگواری شهبانویی بیان می کند که یکی از پسرانش در جنگ با پسر دیگرش کشته شده است و مهره های شطنج در دو سو تعبیری از لشکرهای این دو فرزند است.

فردوسی همچنین نحوه ی معرفی بازی شطنج به ایران را به این گونه شرح می دهد که فرمانروای هند این بازی را، به عنوان یک چالش و مبارزه طلبی، همراه با نماینده ی خود به دربار ایران می فرستد و میزان مالیات خود به ایران را مشروط بر کشف راز و نحوه ی این بازی در دربار ایران می کند. این داستان را در شاهنامه می توانید در اینجا بخوانید.

عکس بالا یکی از کهن ترین و در عین حال کامل ترین مجموعه های شطنج به جای مانده از دوران کهن است. مهره های به جا مانده از این مجموعه شامل هفده مهره ی فیروزه ای و پانزده مهره ی بنفش رنگ است. مهره ی شاه به صورت تخت شاهی بزرگی در میانه ی میدان نشان داد.

عوارض جراحی:

مثل همه جراحی‌ها عوارضی مثل خونریزی، عفونت، واکنش به داروهای بیهوشی ممکن است به وجود بیاید. اما یک سری از عوارض هم در عمل میانبر زدن معده به صورت اختصاصی تر دیده می‌شوند:

- کمبود ویتامین‌ها و مواد معدنی
- کاهش آب بدن
- سنگ‌های صفراوی
- خونریزی زخم معده
- فتق محل عمل
- عدم تحمل بعضی از غذاها
- سنگ کلیه

- کاهش فشار خون و پایین آمدن قند خون
- یکی از عوارضی که ممکن است به وجود بیاید سندرم دامپینگ است که علایمی مثل تهوع، استفراغ، اسهال، گیجی و عرق‌ریزش داد.

بعد از عمل، بیمار نباید برای دو روز غذا بخورد. به مدت ۱۲ هفته هم باید رژیم خاصی داشته باشد که از مایعات شروع می‌شود و با غذاهای نیمه‌جامد و غذای معمولی، ادامه می‌یابد.

از آنجایی که حجم معده با این شیوه تقریباً به اندازه یک گردو می‌شود، بیمار نمی‌تواند حجم زیادی غذا بخورد، انتظار می‌رود که در عرض دو سال حدود ۵۰ تا ۶۰ درصد اضافه وزن بیمار کاهش یابد.

ضربان سازی برای معده:

در این شیوه که در یکی از بیمارستان‌های آلمان معرفی شده است، برای کاهش اشتها و وزن بیماران بسیار چاق، ضربان سازهای الکتریکی Pacemaker روی معده بیمار نصب می‌شوند. خوبی این روش این است که آناتومی دستگاه گوارش اصلاً تغییر پیدا نمی‌کند، بنابراین نیازی به

بریدن معده و دوختن روده نیست! عوارض جانبی هم ندارد، کارایی‌اش هم خوب است.

خود وسیله را شرکت لندنی IntraPace می‌سازد. با یک عمل لاپاراسکوپی، از طریق ایجاد یک شکاف کوچک روی شکم، این وسیله در دیواره شکم جای داده می‌شود. حس‌گرهای دستگاه هر وقت ورود غذا به معده را حس کردند، پالس‌های الکتریکی با انرژی کم به اعصابی که حس پری و سیری را برمی‌انگیزند، گسیل می‌کنند، در نتیجه شخص فکر می‌کند که معده‌اش پر شده و حس سیری پیدا می‌کند و غذا خوردن را قطع می‌کند.

این دستگاه یک حس‌گر فعالیت هم دارد، بنابراین تحرک بیمار هم تحت نظر گرفته می‌شود و پزشک می‌تواند با استفاده از اطلاعاتی که حس‌گرهای دستگاه به کامپیوترش ارسال می‌کنند، بیمار را پایش کند.

در طرح آزمایشی، این دستگاه روی ۶۵ بیمار نصب شد و کارایی و ایمنی آن ثابت شد. البته هنوز سازمان غذا و داروی آمریکا FDA این دستگاه را تأیید نکرده است.

این دستگاه هم در بیمارانی که شاخص توده بدن بالای ۳۵ دارند، مورد دارد. نشان داده شده که بعد از نصب دستگاه، بیماران ۴۵ درصد غذای کمتری می‌خورند و بعد از یک سال ۲۲ درصد از اضافه وزنشان کم می‌شود. بنابراین ضربان‌ساز معده نسبت به شیوه معمول جراحی میانبر زدن معده، کارایی کمتری دارد ولی به سبب سادگی و نداشتن عوارض، احتمال دارد که مقبولیت بیشتری پیدا کند.

در حال حاضر دستگاه بین ۲۰ تا ۲۳ هزار دلار قیمت دارد اما شاید با افزایش استفاده از آن و تأیید آن در آینده از سوی سازمان غذا و داروی آمریکا و تولید انبوه‌اش، قیمت آن پایین بیاید.



انرژی‌ها

مهد کودکی را بردند در مزارع گل و گفتند شما در بین مسیرهایی که بین ردیف‌های گل وجود دارد بازی کنید و راه بروید و بدوید ولی به گل‌ها صدمه نزنید.

دیدند جاهایی که بچه‌ها رو بردند و بچه‌ها بازی کردند، گل‌های با نشاط تری دارد که زودتر هم رشد کرده‌اند. نتیجه‌ی تحقیقات‌شان رو به دولت هلند اعلام کردند.

هلند بخشنامه‌ای به مهد کودک‌ها داد که هر مهد کودک موظف است هفته‌ای یک روز، مهد کودک را تعطیل کند و بچه‌ها را به مراکز پرورش گل ببرند تا بچه‌ها در آنجا بازی کنند.

و اما چشم زخم چیست؟

وقتی ما از درون حالمان خراب و از بیرون می‌خواهیم نشان دهیم خوبیم، نتیجه چیزی می‌شود به نام چشم زخم!

در این زمان چشم‌های ما منفی‌ترین انرژی‌های ممکن را از خودشان ساطع می‌کنند.

چشم‌ها خیلی قدرتمندند. مرتاض‌ها با چشم کارهایی خارق‌العاده انجام می‌دهند! مثلاً شنیده‌ایم که با چشم قطار در حال حرکت را متوقف کرده‌اند.

و اما انرژی دست‌ها

بیشترین مقدار انرژی در کف دو دست است.

وقتی به جایی از بدن مان درد دارد، دست خود را رویش قرار می‌دهیم و دردمان آرامتر می‌شود. در حقیقت ما به خودمان انرژی می‌دهیم، بدون اینکه متوجه باشیم!

پزشکان گروهی از نوزادان را انتخاب کردند و به مادرها گفتند که روزانه حداقل ۲۰ دقیقه این بچه‌ها را نوازش کنند.

بچه‌هایی که نوازش میشدند، نفخ شکم، بی‌تابی و چیزهایی که بچه‌های کوچک را در این سن اذیت می‌کند باعث گریه می‌شود، به شدت کمتر از بقیه بچه‌ها شد!

همچنین تحقیقات نشان داد نوزادان نارس که بعد از تولد در دستگاه قرار می‌گرفتند اگر از محفظه‌های کنار دستگاه توسط مادرانشان نوازش می‌شدند احتمال زنده ماندنشانشان بسیار بیشتر می‌شد.

این بچه‌ها انرژی مثبت را از طریق دست‌های مادر دریافت می‌کردند. و این قضیه به صورت کاملاً علمی اثبات شد که نوازش سر کودکان در رشد مغز آن‌ها شدیداً تأثیر مثبت دارد.

بباید بچه‌ها و عزیزانمان را نوازش کنیم!

حس کردید که کسی دارد نگاه‌تان می‌کند؟ کسی که به شما نگاه می‌کند، دارد به شما فکر هم می‌کند.

شما انرژی شخص را دریافت می‌کنید و نتیجه‌ی تحلیلی که مغز شما از انرژی می‌کند، حس شماست.

(۲) انرژی ما مثبت و منفی می‌شود ولی انرژی اجسام همیشه خنثی است.

اگر ما حالمان خوب باشد، اگر آرام باشیم، اگر مهر ورزی کنیم، اگر دعا می‌خوانیم... انرژی ما مثبت است.

اگر حالمان بد باشد، اگر غر می‌زنیم، اگر بد و بی‌راه می‌گوییم، اگر عصبانی هستیم، اگر استرس داریم، اگر نگران هستیم، اگر اضطراب داریم... انرژی ما منفی است.

و اما انرژی اجسام خنثی است ولی انرژی ما میتواند انرژی اجسام را هم مثبت و منفی کند.

آدم‌هایی که مثبت هستند (فکرهای خوب می‌کنند-روحیه عالی دارند) انرژی‌شان مثبت است.

آدم‌هایی که منفی هستند (روحیه خوب ندارند) انرژی‌شان منفی است.

یکی از بحث‌های مهم موفقیت این است که:

تا جایی که میتوانید «از آدم‌های منفی حذر کنید» و تا جایی که می‌تونید «به آدم‌های مثبت نزدیک شوید» چرا؟ چون انرژی آنها روی ما اثر می‌گذارد.

«افسرده دل، افسرده کند انجمنی را» در قدیم، موضوعی بود به نام «مجاورت». اگر عارفی و یا پهلوانی بود، عده‌ای به نام «مرید و نوچه» دور و برش بودند. این مریدان همیشه حس خوبی داشتند. این حس خوب به خاطر انرژی فوق‌العاده مثبت آن عارف و پهلوان بود.

هاله‌های انرژی پیرامون دو قسمت از بدن ما تراکم بیشتری دارند. چشم‌ها و دست‌ها.

به محض اینکه ما با حالت منفی وارد خانه می‌شویم و شروع به سلام کردن به دیگران می‌کنیم، انرژی منفی را از طریق چشم‌ها به اعضای خانه منتقل می‌کنیم. نتیجه این می‌شود که نیم ساعت بعد همه خسته و غمگین می‌شوند.

پس اول کیسه زباله انرژی‌های منفی رو بذار پشت در، بعد وارد خانه شوید.

عکس این هم صادق است.

وقتی حالمان خوب باشد، چشم‌های ما دروازه انتقال انرژی‌های مثبت است.

هلند بزرگترین صادرکننده‌ی گل جهان است. دانشمندی هلندی تستی را انجام دادند. بچه‌های

تمام اتفاق‌هایی که اطراف ما می‌افتد، نتیجه‌ی انرژی‌هاست.

دوست مان، انرژی!

شغل مان، انرژی!

همسر مان، انرژی!

همه‌ی اتفاقات، یک به یک، انرژی!

قانونی داریم در فیزیک به اسم قانون «دوبروی»! قانون دوبروی به زبان ساده می‌گوید که:

هر ذره در حال ساطع کردن مدام انرژی از خود است.

خودکار، مواد، پرده، بدن من و شما و خلاصه همه چیز در حال ساطع کردن مداوم انرژی از خودشان هستند.

این انرژی‌ها چه هستند؟ چه می‌کنند؟

از این انرژی‌ها حتی عکس و فیلم تهیه می‌شود بیمارستان میلاد تهران دوربینی را خریداری کرده است که از انرژی‌های اطراف بدن بیماران تصویر برداری می‌کند و با توجه به تحلیل آن انرژی میتوان تشخیص داد که عضو بیمار و گستردگی بیماری چطور هست.

در ادامه ویژگی‌ها را بررسی خواهیم کرد! هاله‌های انرژی انسان دو ویژگی دارند که این دو ویژگی رو بقیه انرژی‌ها ندارند.

(۱) انرژی بدن ما قابل هدایت به یک سمت مشخص است.

اگر به چیز مشخصی فکر کنیم انرژی ما به سمت آن چیز مشخص می‌رود.

خیلی وقت‌ها می‌شود که به کسی زنگ می‌زنیم و او می‌گوید:

– «چه خوب شد زنگ زدی!»

– «داشتم بهت زنگ می‌زد!»

– «داشتم بهت فکر می‌کردم!»

– «حلال زاده!»

– «دل به دل راه داره!»

و نکته فوق‌العاده جالبش این است که من به محض اینکه به شخص خاصی در هر جای دنیا که فکر کنم انرژی‌های من بلافاصله به سمت او حرکت می‌کند و بلافاصله به او می‌رسد بدون سپری شدن زمان. در فیزیک به این «جهش کوانتومی» می‌گویند.

یعنی انرژی ما از زمان عبور می‌کند.

پس به محض اینکه ما به چیزی فکر کنیم انرژی ما پیش او حاضر است.

گاهی در خیابان راه می‌روید. وحس می‌کنید که یکی دارد نگاه‌تان می‌کند. برمی‌گردید و می‌بینید که واقعا دارند نگاه‌تان می‌کند. شما چطور

از انتقال تا اکتشاف



کشف عجیبی شد. او در حالی که مشغول خوردن غذا بود، مزه شیرینی حس کرد؛ اما وقتی فهمید این شیرینی از غذا نیست، متوجه دستاوردش شد. در واقع او هنگام کار با مواد شیمیایی به طور تصادفی توانسته بود قندی بسازد که بعدها به «ساخارین» معروف شد؛ قندی بسیار شیرین‌تر از قند معمولی که مصارف زیادی پیدا کرد.

از سردرد تا نوشابه



جای تعجب نیست که خیلی از غذاها و خوردنی‌های خوشمزه به طور تصادفی به وجود می‌آیند. شاید برای شما هم پیش آمده باشد که چند ماده خوراکی را با هم ترکیب کنید و غذای جدیدی بسازید. اما ماجرای دستیابی به نوشابه سیاه کمی فرق دارد. داستان از این قرار است که داروسازی به نام «جان پمبرتون» مشغول آزمایش روی دارویی برای سردرد بود، اما حاصل کارش نوشیدنی محبوبی شد؛ نوشیدنی‌ای که به سرعت در سراسر دنیا رایج شد و البته هنوز که هنوز است، دستور ساخت آن یک راز است.

همشهری آنلاین

یکی از معروف‌ترین کشف‌های تصادفی، پنی‌سیلین است؛ دارویی که بعضی‌ها با شنیدن اسمش دردشان می‌گیرد! پنی‌سیلین را «الکساندر فلمینگ» در حالی که مشغول آزمایش روی آنفلوانزا و باکتری‌ها بود، کشف کرد. در یکی از ظرف‌های آزمایشگاه که درش باز مانده بود، کپکی ایجاد شده بود، اما فلمینگ به جای دور انداختن، آن را آزمایش کرد و به خاصیت شفاف‌کننده این کپک که نام آن را پنی‌سیلین گذاشت، پی برد.

از مالاریا تا رنگریزی



«ویلیام پرکین» ۱۸ ساله مشغول تحقیق روی بیماری مالاریا بود و تلاش می‌کرد راهی برای درمان آن بیابد. او هرگز نتوانست چنین ماده‌ای را کشف کند، اما توانست با ترکیب مواد شیمیایی به ماده‌ای دست پیدا کند که رنگ زیبایی داشت؛ بنفش! در آن زمان برای رنگ کردن پارچه‌ها از مواد طبیعی استفاده می‌شد و رنگ‌های مصنوعی به وجود نیامده بود. بنابراین کشف پرکین سنگ‌بنای صنعت رنگ‌های شیمیایی و استفاده از آن در پارچه‌ها شد و شهرت و ثروت برایش به ارمغان آورد.

از دست کثیف تا قند شیرین

فکر کن دست‌هایت را قبل از خوردن غذا نشویی و کشف مهمی کنی! «کنستانتین فالبرگ» شیمی‌دان بعد از این‌که از آزمایشگاه خارج شد، فراموش کرد دست‌هایش را بشوید. این اتفاق در سال ۱۸۷۹ میلادی افتاد و باعث



حدود یک ماه پیش «هری کوور»، مخترع چسب همه‌کاره در ۹۴ سالگی درگذشت. او حدود ۶۰ سال قبل در حین آزمایش به طور تصادفی این ماده را کشف کرد.

در واقع هری می‌خواست پلاستیک شفاف تولید کند که به درد سربازان بخورد، اما اختراعش منجر به کشف ماده چسبناکی شد که برایش شهرت زیادی به همراه آورد. او بعدها نیز ماده دیگری تولید کرد که برای بستن زخم سربازان در جنگ ویتنام مورد استفاده قرار گرفت.

اما در دنیا بیشتر او را به عنوان مخترع چسب می‌شناسند؛ چرا که مقدار بسیار کمی از آن (حدود ۲/۵ سانتی متر مربع) می‌تواند یک تن وزن را تحمل کند و به همه چیز بچسبد. اما او تنها کسی نبود که به طور تصادفی کشف بزرگی کرد. در طول تاریخ افراد زیادی در حین آزمایش‌های خود، موفق به کشف یا اختراع جالبی شده‌اند.

از کپک تا معجزه



۲۲ عادت اشتباه در دنیای فناوری که برایتان گران تمام می‌شود!

ایمان علیزاده

IT



دندان شکنی به این گونه ای میل‌ها بدهید. البته اگر این هرزنامه‌ها از سوی برندهای معتبر فرستاده شده، ارزش یکبار دیده شدن را دارند! این شعار را سرمشق خود قرار دهید: «اگر شما بخشی از راه‌حل نیستید، پس بخشی از مشکل خواهید بود». برای رفع مشکل هرزنامه‌ها هم می‌توانید از سیستم مبارزه با هرزنامه که در ایمیل‌تان تعبیه شده، کمک بگیرید.

۵- حرکت با رایانه روشن

اگر در خانه عادت دارید همان‌طور که با رایانه کار می‌کنید، آن را بغل گرفته و از این طرف به آن طرف ببرید، هیچ اشکالی ندارد اما به خاطر خودتان هم که شده، این کار را با رایانه محل کارتان نکنید. هارد درایوهای چرخشی رایانه‌ها، به راحتی آسیب می‌بینند، به خصوص اگر در مکان‌های محدود و کوچک قرار بگیرند که خیلی سریع «داغ می‌کنند». بنابراین بهتر است رایانه محل کار را همان‌طور که روشن است، از این سو به آن سو نبرید و در خودرویتان نگذارید که بد می‌بینید! سعی کنید حتما قبل از جابجا کردنش، آن را خاموش کنید. اصولاً ویندوز، تنظیماتی را برای دکمه پاور رایانه‌ها قائل شده که هم‌زمان با بستن لپ‌تاپ، رایانه را به طور خودکار خاموش کند.

۶- استفاده از لپ‌تاپ در تخت خواب

اگر عاشق این هستید که در تخت خواب لم دهید و لپ‌تاپ‌تان را روی تشک بگذارید و روشن کنید، بهتر است به این نکته دقت کنید که بالش و تشک‌های پف‌دار، جلوی خروجی هوای لپ‌تاپ را گرفته و با ممانعت از تهویه هوا، رایانه را داغ می‌کنند. پس بهتر است یک میز یا پایه کوچک زیر لپ‌تاپ‌تان قرار دهید تا بین بالش و خروجی هوای رایانه فاصله ایجاد شود. در ضمن، اگر در حالت نامتعرفی به کار با رایانه و تایپ بپردازید، مسلماً از لحاظ فیزیکی آسیب خواهید دید. پس نکات ارگونومیک را هم از یاد نبرید!

۷- چاپ همه چیز!

در حال حاضر همه‌نوع ابزاری برای ذخیره دیجیتال اطلاعات وجود دارد، پس چه نیازی به

دیشب از تمام فایل‌هایتان بک‌آپ گرفته‌اید... اما نه! بک‌آپ را روی حافظه جانبی ذخیره کرده بودید که درست کنار لپ‌تاپتان بود و آقای دزد آن را هم برده! پس حالا می‌توانید بنشینید و یک دل سیر گریه کنید؛ هم به حال لپ‌تاپ نازنین‌تان و هم تمام اطلاعاتی که روی بک‌آپ درایوتان ذخیره داشتید. اما اگر بک‌آپ‌تان را در مکان دیگری نگه داشته بودید، قطعاً حال و روز بهتری داشتید؛ پس بهتر است چند بک‌آپ از اطلاعات‌تان داشته باشید و در چند مکان متفاوت نگهداری کنید تا در چنین مواقعی خود را سرزنش نکنید.

۴- پاسخ دادن به هرزنامه‌ها

هیچ‌وقت تا به حال از خودتان پرسیده‌اید که چرا حجم هرزنامه‌ها (اسپم‌ها) هر روز بیشتر از روز قبل می‌شود و این کار چه سودی برای فرستنده‌های این هرزنامه‌ها دارد؟ خب پاسخ این سوال کاملاً واضح است: تا زمانی که تعداد زیادی از دریافت‌کنندگان هرزنامه‌ها به این نامه‌ها علاقه و توجه نشان می‌دهند، این روند صعودی ادامه خواهد داشت. شما به سادگی می‌توانید با کلیک بر روی لینک حذف من (remove me)، پاسخ

آیا می‌دانید هنگام کار با ابزارهای الکترونیکی خود، ممکن است چه اشتباه‌هایی مرتکب شوید که به ضررتان تمام شود و امنیت‌تان را در دنیای پیچیده فناوری مدرن به خطر بیندازد؟ کریستوفر نول از نویسندگان وبسایت PCWorld در مطلب به بدترین عاداتی اشاره کرده که هر یک از کاربران رایانه‌ها ممکن است به علت ناآگاهی، عدم توجه یا حتی تبدیلی گرفتارش شده باشند و ندانند که این اشتباه‌ها تا چه حد می‌تواند به ضررتان تمام شود.

۱- عدم استفاده از سیستم امنیتی نرم‌افزارها

شاید شما فکر کنید نیازی به آنتی‌ویروس (نرم‌افزارهایی که سیستم رایانه را در مقابل ویروس‌ها، بدافزارها و دیگر نرم‌افزارهایی که بدون اطلاع کاربر بر روی سیستم رایانه نصب و راه‌اندازی می‌شوند، محافظت می‌کند) ندارید و فقط به این اکتفا کنید که سایت‌های مورد استفاده‌تان را می‌شناسید و روی لینک‌های ناآشنا کلیک نمی‌کنید و ای‌میل‌های غیرعادی را باز نمی‌کنید. اما بهتر است از هر محافظتی - هر چیزی - استفاده کنید تا سیستم‌تان را در مقابل هکرهایی که از وجود شما خوشحالند (!) و درست شما را هدف قرار داده‌اند، حفاظت کنید. برای شروع می‌توانید از نسخه‌های رایگان آنتی‌ویروس‌ها استفاده کنید.

۲- تبدیلی در تهیه فایل پشتیبان (بک‌آپ)

بعضی‌ها با افتخار اقرار می‌کنند که هیچ اعتقادی به تهیه فایل پشتیبانی ندارند و بدترین موضوع این است که خودشان هم می‌دانند کار بدی است و معمولاً اعتراف‌شان را این‌طور آغاز می‌کنند که: «می‌دانم کار بدی می‌کنم اما...». این دسته افراد بهتر است یادشان باشد که تمام هارددیسک‌های رایانه‌ها بالاخری روزی از کار خواهند افتاد و هارد شما هم استثنا نیست! پس تا دیر نشده دست به کار شوید و برای آشنایی با این کار از خودآموزهایی که در اینترنت پیدا می‌شود، کمک بگیرید.

۳- دست‌کم گرفتن بک‌آپ

تصور کنید دزد به خانه‌تان آمده و لپ‌تاپتان را دزدیده، اما شما چندان ناراحت نمی‌شوید؛ چراکه

عمومی

وقتی قصد دارید عکس‌هایی از فضاهای عمومی یا حتی آلبوم شخصی تان را در سایت‌های اجتماعی بگذارید، بیشتر دقت کنید و به وضعیت تمام افرادی که در اطراف تان هستند توجه کنید تا بعداً از اظهار نظرات دیگران پشیمان نشوید! یا حداقل می‌توانید پروفایل تان را تصحیح کنید تا همه اعضای این شبکه‌ها به مسائل خصوصی شما دسترسی نداشته باشند.

۱۹- نادیده گرفتن مشخصات

در دنیای فناوری امروز، سه طبقه‌بندی برای هر محصولی وجود دارد: نسخه خام، نسخه‌ای برای کاربر و نسخه‌ای «نهایی» که هر کدام قیمت متفاوتی دارد. مشکل این است که در بسیاری موارد نسخه نهایی هیچ کاربری بیشتری نسبت به نسخه خام ندارد و حتی تجهیزات اضافه‌تری دارد که اصلاً به درد کاربر نمی‌خورد؛ اما شما ترجیح می‌دهید نسخه گران‌ترش را بخرید چراکه واقعا به تفاوت‌هایش دقت نمی‌کنید. شاید متوجه شدن این تفاوت‌ها نیاز به ساعت‌ها جستجو و مطالعه اینترنتی داشته باشد؛ اما تمام این تلاش‌ها، ارزشش را دارد.

۲۰- یک رمز برای همه‌چیز

اگر رمز کاربری اینترنت، کارت بانکی، گوشی موبایل، ایمیل و ... شما همه و همه یک رمز واحد است، شما به شدت در خطرید و هر آن ممکن است اطلاعات آنلاین تان سرقت شود. البته نمی‌توان برای هر کدام از این موارد یک رمز خاص داشت اما حداقل می‌توان تعدادی رمز متفاوت داشته باشید و بهترین‌هایشان را برای کاربری‌های مهم‌ترتان بگذارید. نرم‌افزاری با عنوان مدیریت رمز (password manager) می‌توان کمک‌کننده باشد.

۲۱- ای‌میل قابل عرضه

ایمیل دم‌دستی تان را به خبرنگارها ندهید؛ منظور همان ای‌میلی است که به دوستان تان می‌دهید. ایمیل قابل عرضه، ای‌میلی است که هر دو هفته یک‌بار چک می‌شود و دقیقاً همین موضوع علت ایجاد جی‌میل بود.

۲۲- قفل نکردن گوشی هوشمند موبایل

متأسفانه معمولاً وقتی کسی یک گوشی موبایل پیدا می‌کند، اولین کاری که می‌کند این است که تمام تلفن‌های بین‌المللی‌اش را با آن شماره‌گیری می‌کند و دلی از عزا در می‌آورد. راحت‌ترین کار، تعیبه کردن یک پین کد است!

کاربران رایانه تمام کلیدهایی میان‌بر ترکیبی با Alt و Ctrl و Shift را یاد بگیرند، اما هرچه بیشتر با Alt-F4 ها آشنا شوید، زودتر کارتان تمام می‌شود! همین حالا شروع کنید و چند میان‌بر برای خاموش کردن رایانه و ... و همچنین میان‌برهای ویندوز ۷ را یاد بگیرید.

۱۲- نصب بیش از حد برنامه‌های ناکارآمد

چرا ویندوز من این‌قدر کند است؟ اگر کمی دقت کنید، خواهید دید که شما چند برنامه با یک کارایی نصب کرده‌اید که همین باعث آسیب دیدگی ویندوزتان شده. پس بهتر است تا جایی که می‌توانید، این برنامه‌های غیرضروری را پاک کنید.

۱۳- دور انداختن رسیدها

تجربه ثابت کرده که همیشه وقتی رسید خرید سخت‌افزاری را دور می‌اندازیم، همان سخت‌افزار صدمه دیده و نیاز به تعمیر پیدا می‌کند؛ اما چون به کاغذ خرید و برگه ضمانت دسترسی ندارید، دیگر نمی‌توان از خدمات پس از فروش دستگاه مورد نظر استفاده کرد. پس بهتر است رسیدتان را نگه دارید که بعداً پیشمانی سودی نخواهد داشت.

۱۴- وقتی رایانه‌تان قهوه‌ای می‌شود!

مسلماً وقتی مقداری قهوه، چای یا هر مایع دیگری روی لپ‌تاپ‌تان بریزد، طرف کاملاً اعصابش به هم می‌ریزد. اما توصیه‌های وجود دارد که می‌تواند در چنین شرایطی کارساز باشد؛ به محض اینکه مایعی روی رایانه‌تان ریخت، آن را سریع کاملاً تمیز کنید. اما در اینترنت به دنبال «توصیه‌هایی برای تعمیر اورژانسی» بگردید تا بتوانید سخت‌افزارهای دستگاه را نجات دهید.

۱۵- ذخیره پوشه‌ها در مکان‌های مختلف

آیا زمانی که قبض برق به دست‌تان می‌رسد، آن را به هر گوشه‌ای که دم دست‌تان باشد، پرت می‌کنید؟ مسلماً این‌طور نیست. پس با پوشه‌های اطلاعات‌تان هم بهتر برخورد کنید و درست مثل دسته‌بندی ای‌میل، آن‌ها را دسته‌بندی کنید.

۱۶- بازدید از ویکی‌پدیا

اگر برای کسب اطلاعات مجبور به استناد به سایت‌هایی مانند ویکی‌پدیا هستید که کاربران اینترنت می‌توانند اطلاعاتش را تکمیل کرده یا حتی تخیلاتشان را به جای اطلاعات در صفحه‌های مورد نظر بنویسند، بهتر است برای دریافتن اصل موضوع، روی پاورقی‌های صفحه‌ها کلیک کنید.

۱۸- ارسال آنلاین عکس‌های خصوصی و

چاپ (پرینت) کردن آن‌هاست؟ حتی فرم‌هایی را که نیاز به امضا دارند، می‌توان با گزینه «امضای دیجیتال» به سرانجام رساند. حتی می‌توان برای انتقال یا آرشیو کردن فایل‌ها نیز، یک نسخه PDF از آن‌ها تهیه کرد.

۸- بردن دوربین به ساحل دریا

وجود یک دانه ماسه در شاتر یا مکانیزم زوم دوربین، کافی است تا دوربین‌تان را جزغاله کند! اگر مجبور به عکاسی از ساحل دریا هستید، دوربین را در یک قاب «ضد آب» یا یک کیف پلاستیکی قرار دهید. بهتر از همه این است که یک دوربین ضد آب تهیه کنید.

۹- گذاشتن لپ‌تاپ در خودرو

اگر شما هم از آن دسته افرادی هستید که لپ‌تاپ را روی صندلی خودرو رها می‌کنید و تنها به قفل کردن درب‌های خودرو اکتفا می‌کنید، خیلی خوش‌شانسید که هنوز لپ‌تاپ‌تان را ندزیده‌اند! چراکه کافی است شیشه خودرویتان را با ضربه‌ای خرد کنند. البته اگر فکر می‌کنید خیلی زنگ هستید و لپ‌تاپ‌تان را درست وسط خیابان - جایی که از ماشین پداده می‌شوید و پارک می‌کنید - داخل صندوق می‌گذارید که جلوی چشم نباشد، باز هم اشتباه بزرگی می‌کنید. یادتان باشد همیشه کسانی هستند که بدون جلب توجه شما، مواظب رفتار تان هستند و منتظر فرصتی برای سرقت اموال با ارزش لحظه‌شماری می‌کنند. در ضمن باز کردن صندوق به مراتب راحت‌تر از شکستن شیشه اتومبیل است! پس حداقل اگر راه دیگری جز قرار دادن لپ‌تاپ در صندوق ندارید، قبل از حرکت و در همان پارکینگ منزل تان این کار را انجام دهید و آن را تا حد امکان در گوشه از صندوق مخفی کنید. اما بهترین راه، همراه بردن لپ‌تاپ یا استفاده از قفل سفر است.

۱۰- تمام ای‌میل‌های من!

اگر تا به حال هیچ‌کدام از ای‌میل‌های دریافتی تان را پاک نکرده‌اید، باید به شما تبریک گفت! با این کار تقریباً هیچ‌وقت نمی‌توانید دنبال پیام‌های مورد نظرتان بگردید! مگر اینکه آن‌ها را دسته‌بندی کرده و با نام‌گذاری‌های واضح، یک آرشیو درست و حسابی از پیام‌های الکترونیک‌تان تهیه کرده باشید. البته بهتر است به کلید حذف (Delete) هم کمی بیشتر توجه کنید!

۱۱- از کلیدهای میان‌بر غافلید

آیا می‌دانستید که هنوز هم افراد زیادی نمی‌دانند که Ctrl-C همان کپی و Ctrl-V همان جاگذاری یا پیوست (paste) است؟ قاعدتاً لازم نیست تمام

خودرو

مهتاب ذاکریان

نوآوری مرسدس بنز، جهت حفاظت از جان عابران پیاده

مطابق اعلام مؤسسه تحقیقات بزرگراه‌های آلمان، میزان کشته‌شدن عابران پیاده در جاده‌های بین‌شهری در هنگام شب، ۵ برابر این تعداد در روز است و این در حالی است که مسافرت‌های شبانه تنها یک‌پنجم حجم جابجایی بین‌شهری را تشکیل می‌دهند ولی آخرین تغییر اعمال شده در سیستم دید در شب مرسدس بنز می‌تواند با هشدار به موقع به عابران پیاده و رانندگان این تفرقات را به حداقل برساند.

مرسدس بنز امکان تازه‌ای را به اتومبیل‌های لوکس این شرکت اضافه کرده که «سیستم

خودکار کمکی دید در شب» نام دارد.

این سیستم خودکار عابران را تشخیص داده و برای هشدار، یکی از چراغ‌های جلو را روشن خواهد کرد. از سال ۲۰۰۹ تاکنون فناوری تازه‌ای در اتومبیل‌های لوکس مرسدس بنز به کار گرفته شده است که با استفاده از پرتوهای فروسرخ، عابران پیاده را هنگام شب در جاده‌ها تشخیص داده و روی صفحه کنترل اتومبیل حضور آنها را هشدار می‌دهد. در این سیستم زمانی که دوربین دید در شب و فروسرخ تعبیه شده در اتومبیل، حضور یک عابر پیاده را اعلام می‌کند، یکی از چراغ‌های اصلی اتومبیل به شکل خودکار روشن خواهد شد تا فرد را به وضوح نشان دهد و همزمان هشدار برای

راننده و او باشد. این دوربین فروسرخ از فاصله ۸۰ متری می‌تواند فرد را رؤیت کرده و حضور او را روی صفحه کنترل اتومبیل نمایش دهد. مطابق تحقیقات مرسدس بنز این روشنایی مشکلی برای رانندگان پشت سر یا پیش روی این خودروها ایجاد نخواهد کرد.

فناوری دیگری که از تابستان ۲۰۱۱ مورد استفاده قرار خواهد گرفت، سیستم چراغ‌های خودکار جلو است که می‌تواند با استفاده از یک دوربین تعبیه شده روی داشبورد اتومبیل، نور بالا و برد آنرا برای رؤیت اتومبیل‌هایی که دارند حرکت می‌کنند یا توقف کرده‌اند، به شکل خودکار تنظیم کند.



تویوتا تولیدش را در ژاپن از سر گرفت

تویوتا تولید خود را در تمام کارخانه‌هایش در ژاپن از سر گرفت. تولید بزرگ‌ترین خودروساز ژاپن بعد از وقوع زلزله و سونامی در این کشور در تاریخ ۱۱ مارس امسال به‌طور کامل متوقف شده بود. البته این خودروساز ژاپنی اعلام کرده که تولید در کارخانه‌هایش در ژاپن فعلا با ظرفیت ۵۰ درصدی انجام می‌شود.

دلیل این کاهش تولید کمبود قطعه اعلام شده است. تویوتا قصد دارد تا سوم ژوئن امسال با ظرفیت ۵۰ درصدی در ژاپن خودرو تولید کند. همچنین کارخانه‌های تویوتا در میاگی و ایواتا فعالیت خود را از سر گرفتند. تویوتا ابراز امیدواری کرده با عادی شدن تولید در کارخانه‌های قطعه‌سازی بتواند مجدداً با ظرفیت کامل در ژاپن خودرو تولید کند. بسیاری از شرکت‌های خودروسازی در جهان به

دلیل کمبود قطعه با کاهش تولید مواجه شده‌اند. قطعاتی که عمدتاً از کارخانه‌های ژاپنی تامین می‌شود.

رونمایی از سوپاروی جدید در نیویورک

در نمایشگاه خودروی نیویورک، مدل جدید سوپارو با نام «ایمپرز ۲۰۱۲» رونمایی شد. قرار است فروش این خودرو از پاییز امسال آغاز شود.

استاندارد کارخانه می باشند که به خودی خود یکی از پیشرفته ترین خودروهای دنیای به حساب می آید. فضای داخلی بسیار جادار می باشد به ویژه در قسمت عقب، به این علت که جاب دیزاین این مدل لکسس را با بدنه لارج یا کشیده انتخاب کرده است. دیگر قسمت های خودرو به صورت استاندارد می باشند.

در کابین این خودرو از یک دوربین استفاده شده است که به طور کامل به چشمان شما نگاه می کند که اگر مسیر چشم راننده با مسیر خط جاده یکی نباشد با سیستم هشدار دهنده او را آگاه کند. این اتومبیل از یک سیستم پارک اتوماتیک نیز بهره می برد که یک نو آوری توسط لکسس به حساب می آید. در قسمت ایمنی نیز این خودرو یکی از بهترین ها می باشد از کیسه های هوای جاسازی شده در تمامی قسمت های کابین گرفته تا سیستم پیش بینی کننده ی تصادف. سیستم پیش بینی کننده ی تصادف با کمک کامپیوتر خودرو و سیستم رهیاب ماهواره ای وقتی خودرویی با سرعت از پشت به شما نزدیک می شود، کمربندها را سفت میکند و برای جلوگیری از آسیب رسیدن به سر و گردن، پشت سری های صندلی را به سمت جلو هدایت می کند. دوربین های دید جلو و عقب، آینه های برقی همراه با گرمکن، تنظیم تمامی صندلی ها به صورت برقی به همراه گرمکن، خنک کننده و ماساژور، سیستم مولتی مدیای بسیار قدرتمند همراه با ساب ووفر و چنجر، سیستم رهیاب ماهواره ای، سیستم های کنترل و تنظیم نیروی ترمز، سانروف برقی به همراه سقف پاناروما، ایرکاندیش تمام اتوماتیک به همراه دریچه هوای مجزا برای عقب، کاتالیزورهای بسیار پیشرفته ی آگزوز، قفل مرکزی، سیستم فرمان تمام هیدرولیک، چرم طبیعی استفاده شده در تمام فضای اتاق، سیستم تنظیم جهت فرمان به صورت برقی و صداها سیستم فنی و رفاهی دیگر نیز به صورت استاندارد بر روی این خودرو موجود می باشند.



نفیس طراحی شده است. در آزمون مصرف انرژی که در سطح شهر انجام شد، این خودرو ۲۲/۱ مایل را با یک گالن سوخت پیمود. قیمت پیشنهادی شرکت تولیدکننده برای خرده فروشی این دستگاه با محاسبه هزینه تحویل در محل ۳۷،۶۲۵ دلار است. این قیمت برای مدل های دارای موتور غیرتوربو با قدرت ۲۴۰ اسب بخار پیشنهاد شده است. این نخستین مدل ایکس تری است که در سال جاری میلادی در آمریکا تولید می شود و نه در اروپا.



و این بار درباره لکسوس و(Job design)

به جرات می توان گفت جاب دیزاین با بهسازی و تیونینگ بدنه تبدیل به یکی از زیباترین خودروهای دنیا شده است. این خودرو به طور استاندارد از یک موتور ۸ سیلندر هیبرید با حجم ۵ لیتر بعلاوه یک موتور الکترونیکی بهره می برد که در مجموع ۴۳۸ اسب بخار قدرت تولید می نمایند. شتاب ۰ تا ۱۰۰ این خودرو ۵/۵ ثانیه می باشد که با توجه به وزن ۲۲۹۰ کیلوگرمی، بسیار خوب به نظر می رسد. سرعت خودرو نیز به صورت الکترونیکی بر روی ۲۰۸ کیلومتر قفل شده است. به دلیل توان خوب موتور و قطعات فنی فوق العاده پیشرفته، شرکت جاب دیزاین تنها به بهسازی و تیونینگ بدنه پرداخته است و هیچ گونه تغییری در سیستم فنی استاندارد لکسس دیده نمی شود. با نگاه کردن به بدنه این خودرو محو زیبایی فوق العاده بالای آن می شوید. لکسس ls۶۰۰hl در نوع استاندارد نیز یکی از زیباترین خودروهای جهان می باشد ولی با استفاده از کیت بدنه خیره کننده ی جاب دیزاین، زیبایی آن صد چندان شده است. در قسمت داخل خودرو از چرم طبیعی کرم رنگ و چوب مرغوب استفاده شده است که زیبایی خاصی را به این خودرو ارزانی داشته است. البته تمامی قطعات و امکانات داخلی مشابه نمونه ی



تولید این مدل با نگاهی به صرفه جویی در مصرف سوخت انجام شده، به نحوی که موتور آن کوچک است و قدرت پایین تری در مقایسه با دیگر مدل های سوپارو دارد. مسوولان سوپارو هنوز قیمت این خودرو را اعلام نکرده اند، اما قیمت مدل ۲۰۱۱ آن، ۱۸ هزار و ۲۲۰ دلار است. این مدل از سوپارو، موتوری دو هزار و ۵۰۰ سی سی دارد که ۱۴۸ اسب بخار قدرت تولید می کند.



تحویل خودروی خانوادگی فراری

ماه آینده تحویل نخستین خودروی خانوادگی فراری با قیمت ۳۵۹ هزار دلار کلید خواهد خورد. این خودرو یک خودروی چهارنفره است و فراری، واحد تولیدکننده آن، سودآورترین واحد شرکت خودروسازی فیات معرفی شده است. در سال گذشته میلادی سود این تولیدکننده خودروهای اسپورت با ۲۳ درصد افزایش به ۳۰۲ میلیون یورو رسید و درآمدهای آن بالغ بر ۱/۹۲ میلیارد یورو بود. مدیرعامل این شرکت، سرژیو مارچیونه می گوید ارزش بازاری واحد فراری شرکت فیات بیش از ۵ میلیارد یورو (معادل ۷/۳ میلیارد دلار) است. البته این ارزش گذاری او ۲ میلیارد یورو بیشتر از ارزش گذاری تحلیلگران و ۶۳ درصد بیشتر از کل ارزش بازاری ۸ میلیارد یورویی شرکت فیات است.

نسل دوم بی ام و X۳ از راه می رسد

خودروی جدید شرکت بی ام و X۳ که یک خودروی اسپورت از نسل دوم این خودروهاست به مرحله تولید رسیده است. قدرت موتور این خودرو همانند نسل اولی های آن بالاست اما در فضای داخلی آن هیچ اثری از سرو صدا نیست و بسیار

www.setaredanaee.com
info@setaredanaee.com

با توجه به اهمیت اینترنت و جایگاه آن در برقراری ارتباط با مخاطبان نامحدود و ایجاد سهولت در یافتن مطالب، وب سایت ستاره دانایی (ماهنامه فرهنگی گروه صنعتی پارت لاستیک) پیاده سازی و افتتاح شد. بر این باوریم که اینترنت به عنوان زیرساخت رسانه ای جدید، فراهم کننده طیف گسترده ای از فرصت ها و امکانات می باشد که به شکل قابل ملاحظه ای آن را با سایر روش ها متمایز می کند. امیدواریم از طریق این وب سایت بر مخاطبان این نشریه روز به روز افزوده شود. امکانات که در شروع راه اندازی وب سایت پویا ی نشریه ستاره دانایی در آن قرار گرفته اند عبارتند:

- معرفی گروه صنعتی ما
- معرفی و اهداف ماهنامه
- آرشیو ماهنامه (در این بخش آرشیو الکترونیکی نسخه های قبل در قالب pdf در دسترس می باشد)
- ارتباط با هیات تحریریه
- اشتراک نشریه (در این بخش امکان اشتراک الکترونیکی نشریه فراهم شده است)
- دریافت انتقادات و پیشنهادات
- دریافت مقالات از طریق سایت (این بخش آماده دریافت مقالات کلیه مخاطبین می باشد)
- نظرخواهی (در این بخش نظرخواهی های آتی مجله قرار خواهد گرفت)
- درخواست آگهی (به کمک این بخش می توانید آگهی های خود جهت مجله را به صورت الکترونیکی به ما ارسال نمایید)
- امکان جستجو بر روی کلیه قسمت های سایت فراهم می باشد.

فرم اشتراک نشریه ستاره دانایی

نام و نام خانوادگی:
نام شرکت یا موسسه:
تحصیلات:
درخواست اشتراک از شماره
تعداد مورد نیاز از هر شماره نسخه
نشانی:
کد پستی:
تلفن:
صندوق پستی:

راهنمای اشتراک ماهنامه ستاره دانایی

- لطفا نکات زیر را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا تکمیل کرده و کد پستی را حتما قید فرمایید. (کپی فرم هم قابل قبول است)
 - ۲- حق اشتراک را به حساب جاری ۱۲۰۴۸۳۹-۱ بانک سامان (قابل واریز در کلیه شعب بانک سامان)، به نام آقایان ایرج و سهیل یزدانبخش واریز کرده و اصل فیش بانکی را همراه با برگ تکمیل شده اشتراک به نشانی دفتر نشریه پست نموده یا به نمابر ۰۵۱۱-۵۴۱۰۵۱۴ ارسال نمایید.
 - ۳- کپی فیش بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره اشتراک نزد خود نگاه دارید.
 - ۴- از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک خودداری نمایید.
 - ۵- حق اشتراک یک ساله با هزینه پست مبلغ ۵۵۰۰۰ ریال خواهد بود.
 - ۶- در صورت هرگونه تغییر در نشانی، سریعا دفتر نشریه را در جریان قرار دهید.